[illegible]

برگ

الفضل الا علی ... و مولی علی و انا الحمود ... و ملک ادویان نام نیز خوانده اند و دیگر نام آنحضرت حیدر است

... [illegible] ... سمتنی امی حیدره ... [illegible]

و او را کنیت ابو الحسن و ابو محمد ... [illegible] ... امیر المؤمنین ...

[illegible] ... سلام کرد ... علی یا امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... السلام علیک یا ... [illegible]

[illegible] ... و مولی المؤمنین ... [illegible]

[illegible] ... وعده کرده ... [illegible]

در حرم ... [illegible] ... وضع حمل فاطمه را ... از قریش ... نشسته از برید

بود که ... وضع حمل ... [illegible] ... بیرون خانه رفت ... باز آمد چهار

... جهار فاطمه بیرون آمد و علی را

بر روی ... [illegible] ... از جمیع زنان ... [illegible] ... داد ... جای ...

روز ... [illegible] ... علی نام کن ... [illegible] ... علم ... داده ...

... [illegible] ... روز شنبه ... ماه رجب ... [illegible]

رسول الله ... سال بود ... از تولد علی ... [illegible]

... [illegible] ... و شیر ... [illegible] ...

... و تربیت ... [illegible] ... و در ...

گردانیدی باب اول در امامت آنحضرت ... و در آن دوازده فصل است فصل اول

در آنکه نصب امام لطف است و بر خدا واجب است چون امامت ریاست عامه است و امام حاکم بر خلق است

از جانب خدا بواسطه پیغمبر در امور دین و دنیا ... باشد که ... طاعت ... و از

معصیت باز دارد ... [illegible] ... باید ... [illegible] ... باید

... لطف است ... [illegible] ... و معصیت است ... لطف ... [illegible]

... [illegible] ... و اهل سنت ... اعتراض کرده اند و خواجه ... جواب گفته اول آنکه

نصب امام ... [illegible] ... ممنوع است زیرا که ... طاعت و ترک معصیت ... وجود

امام ... [illegible] ... باشد جواب آنکه ... المعلومة

الانتفاء ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... لطف ... باشد ... [illegible] ... معصوم ... [illegible]

... امام باشد جواب آنکه ... [illegible] ... سیم آنکه ... لطف

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... امام ... پس ... ازا

لطف ... [illegible] ... جواب وجود لطف ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا

لئلا

[illegible]

لئلا تبطل حجج الله وبیناته و چون ظاهر شد وجوب امام در هر زمان مثل انبیا بجهت ارشاد خلق

عصمت امام

وحفظ شریعت باید که او معصوم و طاهر از عیب باشد که اگر سهو و نسیان جایز باشد لازم آید

ترجیح بلا مرجح و این باطل است باتفاق و منتهی شود بعدم ترتب فواید بر آن که اقامه حدود و دفع فتنه

و فساد است و محتاج باشد به امام دیگر و آن هم [illegible] متسلسل میشود و امامی میخواهد بود که حافظ شرع

باشد و جایز نیست انکار بر او و بستن میشود در شبه او از قلوب عوام و اشاره باین وجوه کرده خواجه

در تجرید که امتناع التسلسل یوجب عصمته ولانه حافظ للشرع ولوجوب الانکار علیه لو اقدم علی

المعصیة فیضاد امر الطاعة من قوله اطیعوا الله [illegible] واولی الامر ویفوت الغرض من نصبه ولانحطاط درجته

مراد باولی الامر

عن اقل العوام و از حضرت صادق [illegible] مرویست که مراد باولی الامر ائمه اثنا عشرند که بعصمت ازلی و طهارت

ذاتی ممتازند از خلق و قول [illegible] مطابق امر و اراده [illegible] طاعت ولی الفتنه [illegible]

الطاعت ولی [illegible] و اعتقاد اهل سنت اینست که مراد سلاطین روم و [illegible] از یک [illegible]

این واضح است که [illegible] و [illegible] و [illegible] کار [illegible] صحابه کرام که [illegible]

حاضر بودند [illegible] سلونی [illegible] و اگر [illegible] سلم [illegible] اهل [illegible]

[illegible] ابابکر [illegible] عمر [illegible] در [illegible] دو موضع گفت لولا علی لهلک عمر

با آنکه در حدیث [illegible] ومن مات ولم یعرف امام زمانه [illegible] امام [illegible] القرآن با فاتحه و سوره چون در نماز

[illegible] چون [illegible] و ابو حنیفه که تفسیر قرآن [illegible] نماز [illegible]

دانسته و [illegible] مسئله امامت را از فروع دین میدانند و تقلید [illegible]

تفسیر [illegible] در حفظ شرع [illegible] عموم [illegible]

از [illegible] خلیفه رسول [illegible] امامت [illegible]

این مسئله را از اعظم مسائل اصول دین میدانند [illegible] که هر که بامامت ابی بکر قائل

نیست کافر [illegible] چگونه فرعی است [illegible]

که شرط است که امام معصوم [illegible] بلکه اگر [illegible] فاسق [illegible] باشد [illegible] بلکه اگر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] بلکه [illegible] امامی [illegible]

[illegible] لا یعدل الامام [illegible] طلب [illegible]

افضلیت امام

فصل ثانی و باید امام افضل از رعیت باشد در جمیع صفات حسنه مثل علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت [illegible]

[illegible] باتفاق امامیه [illegible] لازم [illegible] مفضول بر افضل و اگر [illegible] ماوی باید

ترجیح بلا مرجح لازم باید و عامه میگویند که جایز است تقدیم مفضول و این مخالف عقل و قرآن است که قال الله تعالی [illegible]

[illegible] در مقام انکار [illegible] و آیات بسیار [illegible] دلیل [illegible]

که رسول [illegible] ابوبکر و عمر [illegible] با آنکه [illegible] مفضول [illegible] جواب آنکه [illegible]

اعلم [illegible] چون در [illegible] عمر [illegible]

و خلیفه رسول کرد [illegible] اعلم [illegible]

مراد باهل علم [illegible]

منقبت [illegible] از [illegible]

[illegible] اهل الذکر [illegible] الذین [illegible] از حضرت صادق [illegible] اهل علم [illegible] اهل

و اهل جهل و شیطان با ما [illegible] شیعیان ما جز ولی و وصی با علم و عمل فایده نبخشد و از امام [illegible]

مرویست که در تفسیر و من اضل ممن اتبع هویه [illegible] فرموده که یعنی اضل از آنکه اختیار کند مذهب خود را و [illegible] رسول کسی را خلیفه رسول خدا [illegible]

و اگر اهل سنت الزام [illegible] باشند بلکه [illegible] امامت آنکه جمعی کثیر [illegible] و بر او بیعت کنند باید که عثمان واجب القتل

باشد بقول اهل [illegible] امیر المومنین [illegible] واجب الاطاعة باشد بقول ایشان [illegible] که جمعی بر او بیعت کردند در زمان [illegible]

عثمان [illegible] و اتفاق [illegible] و اگر اهل سنت و عصمت [illegible] باشد بلکه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و علم [illegible] گفته اند که خدا از [illegible] و ما [illegible]

و [illegible] در روز [illegible] باید [illegible] که در طوفان نوح کرده [illegible]

ان [illegible] گفته اند که [illegible] رسول [illegible]

[illegible] اند [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible] الاحرام [illegible]

[illegible] خود را [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] علام [illegible]

[illegible]

بسیار [illegible] در طریق تعیین امام [illegible] باظهار معجزه [illegible]

بالتنصیص از آن خبر داده باشد [illegible] عصمت امام [illegible] کسی که [illegible]

[illegible] و العصمة [illegible]

[illegible] که از او [illegible] واقع شود [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

الیوم اکملت لکم دینکم [illegible] امامت [illegible]

انجام [illegible] امام [illegible] مردم [illegible] باشد

باعتقاد ایشان و [illegible] باشد [illegible] امام [illegible] مردم باشد و عقل [illegible]

بامامت [illegible] علما [illegible] باشند و [illegible]

[illegible] عقل و نقل [illegible] امام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] فرموده [illegible]

باشد [illegible] گفت [illegible] امامت [illegible] باشند [illegible]

[illegible] امامت [illegible] امام [illegible] بیعت و اتفاق [illegible]

[illegible] مردم [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

زیاده

[illegible]

[illegible] اصل اول در بیان معنی امام

[illegible] در بیان [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] عقیل و جعفر [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] مثل امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] و در کتب [illegible]

[illegible] و برادری [illegible]

[illegible] و مولد [illegible] شنبه ۲۳ ماه رجب [illegible] رسول [illegible]

[illegible] غیر [illegible]

[illegible]

[illegible] لازم [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] لازم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و در اجماع و قیاس [illegible] امامت [illegible]

باطل و مع الفارق است و اینکه عمر حضرت امیر را [illegible] در جهة بیعت و سوزانیدن در خانه بود [illegible]
بر پهلوی فاطمه زدن [illegible] فصل [illegible] در تعیین امام آخر و دلیل عقلی دوازده [illegible] بر اینکه [illegible] بود
عصمت و نقی [illegible] و عدم [illegible] و اتفاق [illegible] [illegible]
در [illegible] از ذریه او [illegible] باشد [illegible] و اتفاق [illegible] بر امامت [illegible] و اگر چه [illegible]
بر امامت ابی بکر [illegible] و [illegible] علی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابا بکر [illegible] عمر [illegible] عثمان [illegible] باطل باشد و احتیاج [illegible]
با امام معصوم [illegible] دلیل [illegible] از آیه [illegible]
اول آیه انما ولیکم الله [illegible] نازل شده و باتفاق [illegible] در شان [illegible] و در آیه [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] وقت
[illegible] و منت [illegible] مباهله و من حاجک [illegible]
[illegible] که باتفاق [illegible] در شان [illegible] که [illegible] در مدینه [illegible] رسول [illegible]
[illegible] سلام [illegible] و [illegible]
نازل شد [illegible] جبرئیل [illegible] و [illegible] آیه چهارم [illegible] لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible] از عباس [illegible] القربی [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] در شان [illegible] جبرئیل [illegible] ملکی [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] از عالم غیب [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] و اینکه [illegible]
[illegible] در اتفاق ذکر کرده [illegible] کرده‌اند
در [illegible] عقلی [illegible] مثل اینکه [illegible]
[illegible] من الناس من یشری نفسه ابتغاء
که باتفاق در شان [illegible] و خود را [illegible]
[illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] بل [illegible] نبی
[illegible] علم [illegible] گفت [illegible] علی [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] عمر [illegible] نزول [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] علم [illegible] قرآن [illegible]
از [illegible] کرده

از من کسی عمل باو نکرده و بی [illegible] باینکه عمل کردن اصحاب بان آیه بجهت آنکه [illegible] ابو در مردود است
بوجوه بسیار زیرا که او [illegible] نمی‌شود که چنین احتمال هست وعاقلی تکیه بر تصدق و نجوی [illegible] نمیشود
و [illegible] عبد الله عمر از روی [illegible] نکرد با آنکه [illegible] [illegible] [illegible] هشتم آیه الذین
[illegible] [illegible] [illegible] که باتفاق [illegible] در شان [illegible] [illegible] علی [illegible] [illegible] [illegible]
صدقه کرد [illegible] [illegible] [illegible] نهم آیه فتلقی آدم من ربه کلمات که رسول الله فرمود آن کلمات
که آدم سوال کرد این بود اللهم بحق محمد و علی و فاطمه [illegible] [illegible] توبه [illegible] [illegible] الا افضل [illegible]
بود [illegible] [illegible] دهم آیه [illegible] [illegible] [illegible] که آنحضرت و [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] که آیه [illegible] ابناءنا [illegible] من قبل [illegible] علی و فاطمه [illegible] [illegible]
[illegible] علی [illegible] ۱۱ آیه اجعلتم سقایة الحاج که در شان آنحضرت باتفاق مفسرین که عباس و حمزه و طلحه
و شیبه فخر میکردند [illegible] [illegible] [illegible] حضرت فرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از رسول الله [illegible] ۱۲ آیه فی بیوت اذن الله که رسول الله فرمود این جاها خانهای [illegible]
و خانه علی و فاطمه افضل از آنهاست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۳ آیه الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا [illegible] اعظم درجة [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۴ آیه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات [illegible] جمهور
نقل کرده اند از ابن مسعود که گفت قال النبی انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط للصنم
فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا [illegible] ابراهیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معصوم بودند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۵ آیه انما انت منذر ولکل قوم هاد [illegible] [illegible]
قال رسول الله انا المنذر وعلی الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون [illegible] وعلی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ۱۶ آیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که رسول الله فرمود [illegible] هذه الامة علی بن ابی طالب و او افضل است [illegible] [illegible] ۱۷ آیه والذین
آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علی [illegible]
۱۸ آیه والنجم اذا هوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خلافت او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معلوم میشود که امامت از جانب خدا [illegible] [illegible]
آیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۹ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
ابابکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمر [illegible] رسول الله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

فتح مبین جبرئیل سوره را آورد و پیغمبر را داد و در واقعه حضرت استقبال نمود و فرمود خدا و رسول از تو راضی اند
و اگر خوف آن نبود که آنچه نصاری در باب عیسی میگفتند در باب تو بگویند امروز چیزی میگفتم که بهیچ ملائی نگذشتی بر هیچ
طایفه مگر آنکه خاک قدم ترا در دیده میکشیدند و معلوم است کسی که چنین فتحی کند و چنین سوره فرستند و
پیغمبر چنین مدحی گوید علامت افضلیت او [illegible] و قول با آنکه چون شنوانده بود که پیغمبر بحضور خدای علی کرده پس
این حدیث از ادله افضلیت مردود است با آنکه نشنیده قول شافعی بود که لولا المرتضی لما اصبح الا [illegible] الناس طرا
مجادله گوید فضل مولانا علی ۲۰ مرج البحرین جمهور از ابن عباس روایت کرده اند که مراد بحرین علی
و فاطمه است و برزخ رسول خدا و گفته بود در حال [illegible] در نکاح تزویج فاطمه بعلی و تکلم نمودن او بجنبه در
شکم و آنکه رسول الله در عقب آن [illegible] باد [illegible] که از ما در باغ ده تن از خلفا که از نسل من خواهند بود بعد از
من و اکثر [illegible] تولد نموده [illegible] سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما ۲۱
ان الله و ملائکته یصلون آه در صحیح مسلم و غیره است که چون صحابه پرسیدند که چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمود بگویید
اللهم صل علی محمد و آل محمد آه و شکی نیست که امیرالمؤمنین افضل آل است [illegible] و سلطان محمد [illegible]
در مجلس وعظ نشسته بود واعظ در فضیلت صلوات [illegible] بر سبیل [illegible] اقتران آل با آن حضرت [illegible]
واعظ ماند سلطان [illegible] را [illegible] حضرت [illegible] و آل را داخل [illegible]
[illegible] اینها [illegible] آنکه اعدا آن حضرت [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] کرد و دوستی شما اهل بیت را در قرآن واجب کرده بر خلق و [illegible] و لا [illegible]
[illegible] چه [illegible] آن حضرت [illegible] نظر [illegible] تعظیم [illegible] از صلوات [illegible] آل [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] فاجعل صلواتک [illegible] علی علیهم و صلوات [illegible]
[illegible] واجب [illegible] چون [illegible] صلوات فرستند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] چون صلوات [illegible] دو ملک گویند [illegible]
۲۲ ان الذین یودون [illegible] در شان [illegible] نازل شده که جمعی از [illegible] ایذاء آن حضرت [illegible]
۲۳ ان الذین یؤذون [illegible] رسول [illegible] نازل گشته در شان [illegible] و بعد از نزول آیه رسول فرمود
یا علی من اذاک [illegible] ۲۴ یا ایها الذین آمنوا [illegible] الی [illegible] یا [illegible]
[illegible] در شان آن حضرت [illegible] روایت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] بعد از [illegible] باب [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] خدا و رسول او [illegible] دارد [illegible]
[illegible] گفته [illegible] ۲۵ و تعیها اذن واعیه [illegible] دارد [illegible]
[illegible] دارد [illegible] ذکر کرده اند که بدعای رسول [illegible] نازل شده در باره آن حضرت [illegible]
بعد از نزول [illegible] از خدا [illegible] که [illegible] علی [illegible] بعد از [illegible] از رسول
[illegible] فراموش نکردم [illegible] العلوم [illegible] بدعای پیغمبر [illegible] ۲۶
[illegible] عبادة [illegible] رسول [illegible] علی [illegible]
[illegible] آن حضرت اعلم [illegible] بود [illegible] جامع [illegible]
[illegible]

ادل بر [illegible]

علی الملک عمر و ابابکر بر جلکت [illegible] ۲۷ آیه ان الذین امنوا اولئک هم خیر البریه که جمهور گفته‌اند
که رسول الله فرمود یا علی اهل این به تو و شیعیان تو که راضی باشید روز قیامت و دشمنان تو غضبناک
۲۸ آیه سوره والعصر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر که ابن عباس گفت مراد علی است
و مراد از ان الانسان لفی خسر ابوجهل یا ابولهب است [illegible] عمر [illegible] پیغمبر [illegible]
بجا [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] والله الامر
[illegible] رسیدند که عمر را در [illegible]
ایمان آورده و عمل نیکو کرده در اول [illegible] از صحابی [illegible] کار را
بجز [illegible] علی باشد ۲۹ یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و عامه از [illegible]
روایت کرده‌اند که [illegible] نازل شد [illegible] با صادقین [illegible]
[illegible] ۳۰ آیه [illegible] که [illegible] شد [illegible]
[illegible] رسول [illegible] به روایت ابن عباس [illegible] اول [illegible]
۳۱ آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک [illegible] جبرئیل [illegible] که علی را امام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] با آنکه [illegible]
و منبری از [illegible] و خطبه [illegible] ولایت و خلافت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] همه مردم [illegible] گفت [illegible] سلام کردند و عمر [illegible]
گفت [illegible] و عمرو عاص و غیرهما [illegible] الیوم اکملت [illegible] نازل شد
و از [illegible] و ولایت [illegible]
دین [illegible] اسلام [illegible] حارث [illegible]
[illegible] قبول کردیم [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] الهی اگر [illegible] حق [illegible] از آسمان بر
[illegible] سنگی [illegible] جبرئیل [illegible] نازل شد
[illegible] مردم [illegible] و خطبه [illegible]
خواندن [illegible] بوده [illegible] نبوت [illegible]
در [illegible] مردم [illegible] پیغمبر [illegible] رسیده و
ابو علی [illegible] این حدیث را [illegible] روایت [illegible] اعتراض کرد که
[illegible] کار [illegible] منبر [illegible] مسجد و
منبر [illegible] گفته [illegible] اعتراض [illegible]
در [illegible] باد و باران [illegible] از [illegible]

آیه بلغ

[illegible] شد [illegible] مردم [illegible]

کار کرده ای [illegible] و حقیق آنکه و کعبه و [illegible] و قریش آنکه اینه محمد را نکوه [illegible]
با دارا [illegible] و احوال [illegible] را [illegible] اینکه معرفت [illegible] کعبه و معرفت امام علی [illegible]
که با خدا [illegible] اقیموا الصلوة [illegible] [illegible]
و غیر ذلک [illegible] اجماع [illegible] و گفته که عمر [illegible] از اول قبول
حکم [illegible] علیه کرد در ان [illegible] [illegible]
و بالجمله احمد حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی شافعی و ابن عقده از صد و پنج طریق و ابی جورق [illegible]
این آیه را و آیه الیوم اکملت را در باب [illegible] در روز غدیر نقل کرده اند [illegible]
با دلی [illegible] ۳۲ سوره برائه [illegible] سوره برائه
کنار و رسوا کننده منافقان و باتفاق [illegible] از اول برائه با ابی بکر داد [illegible] بخواند
در موسم حج [illegible] جبرئیل آمد و گفت [illegible] لا یؤدی الا انت او رجل منک
[illegible] بر ناقه عضبا سوار شده [illegible] و سوره [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] از رسول [illegible] در تبلیغ احکام و دیگر [illegible] که خدا او را
امین نداند [illegible] و احکام [illegible] امت [illegible]
[illegible] از رسول [illegible] افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه [illegible] و در غزوه احد
جبرئیل گفت [illegible] انا منکما [illegible]
[illegible] ۳۳ آیه و اذان من الله و رسوله [illegible] یوم الحج الاکبر [illegible] سوره برائه ۱۲ [illegible]
[illegible] آیه نور و مصباح
۳۴ آیه نور [illegible] الله نور السموات [illegible] مراد مشکوة فاطمه زهرا [illegible]
و مصباح امام حسن و امام حسین [illegible] فاطمه [illegible] زنان و شجره مبارکه
ابراهیم [illegible] که [illegible]
[illegible] در باره حضرت
فاطمه و حسین [illegible] [illegible]
[illegible] افضل [illegible] از اول [illegible]
ادراک [illegible] [illegible]
[illegible] چون خود را [illegible] نام خوانده [illegible]
[illegible] چون نور [illegible]
نور وجود [illegible] که در وسط
[illegible] و مصباح [illegible] از دو [illegible]
از درخت مبارکه [illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible]
[illegible]

تمام است یا اصلان از بهشت آمد نزدیک است که روغن آن درخت روشنی دهد به نفس خود اگر چه
آتش بآن نرسیده باشد از نهایت صفا [illegible] زجاجه راه مینماید [illegible] بود معرفت [illegible] که
گویا بود مثلها میزند حق تعالی برای مردم تا زود دریابند و بهمه چیز [illegible] و گفته‌اند مراد نور آیات است
تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوه و دل آن را بقندیل [illegible] در مشکوه و ایمان را بچراغی افروخته در
قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه [illegible] بشجره مبارکه آن کلمه‌ای که بر زبان گذرد تمام
منور گردانیده و چون بر زبان جاری شود باشد [illegible] نور [illegible] ظهور آید یا نور قرآنست و
دل مومن زجاجه و زبان او مشکوه و قرآن مصباح و شجره [illegible] حدود [illegible] هنوز [illegible]
نور دل [illegible] روشن است و چون قرآن [illegible] نور [illegible] نور باشد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده
که مشکوه حضرت فاطمه [illegible] و مصباح حسنین و فاطمه در میان زنان عالم کوکبی [illegible] در [illegible]
افروخته شده از شجره مبارکه [illegible] نزدیک است که علوم [illegible] که در سینه دل آن حضرت
جا گرفته نور امام [illegible] خاص و عام برسد و چون امامی [illegible] نور علی نور [illegible] شود و حق تعالی راه
نماید بآن ائمه کرا خواهد که [illegible] هدایت [illegible] را بشناسند و امام [illegible]
نور [illegible] سینه [illegible] عیبه علمی که نور [illegible] سینه او بود [illegible] نزدیک
که عالمی از آل محمد تکلم نماید بآن قبل از آنکه از او بپرسند و نور علی نور موید بنور علم کامل برای
امامی از آل محمد تا قیامت [illegible] کنند بآن نور و راه نماید هر که خواهد از اهل [illegible] و
محمد [illegible] که صاحب امر [illegible] کرده و نور علی نور [illegible]
صادق است از آنکه هم نور نبوت و هم ولایت در ایشان [illegible] ۳۵ آیه [illegible]

علم

حافظ ابونعیم روایت کرده از [illegible] بیت [illegible]
[illegible] مشرق یا مغرب [illegible]
۳۶ [illegible] حافظ از ابن مسعود روایت کرده که در قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] بلاد از مشرق و مغرب [illegible]

[illegible]

۳۷ آیه والذی جاء بالصدق وصدق به حافظ و غیره از مجاهد نقل کرده‌اند که مراد بالصدق رسول است

و بصدق به امیرالمؤمنین [illegible] که قبل از همه کس تصدیق رسول کرد و بعضی از سنیان مراد ابوبکر [illegible] چون

آن وقت طفل بود و تصدیق او اعتبار نیست و ایراد نموده‌اند که حق در شأن یحیی و عیسی و یوسف در

تجویز نبوت نمود با آنکه درجه نبوت ارفع از اسلام است با آنکه سن آنحضرت یازده و بقولی چهارده بود

و ابن حجر گفته در [illegible] خوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد با چنین کسی اسلام در صغر سن صحیح نباشد

۳۸ آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا ثعلبی به روایت جمهور از ابن عباس روایت کرده در شأن

آنحضرت که محبت او را در دلها میاندازد و کسی که چنین باشد البته باید معصوم باشد و چنین کسی اولی است

بخلافت ۳۹ آیه وقفوهم انهم مسئولون [illegible] خلق را در موقف باز داشته از ولایت او سؤال کرده میشوند

از ولایت آنحضرت ۴۰ آیه واسئل من ارسلنا من قبلک حافظ [illegible] از رسول خدا [illegible] که در شب

معراج [illegible] خطاب شد که از انبیاء بپرس که بر چه مبعوث شده‌اند پرسیدم گفتند به شهادت ان لا اله

الا الله [illegible] ولایت [illegible] ۴۱ آیه هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین

[illegible] حافظ [illegible] از ابوهریره نقل کرده که از آنحضرت شنیدم که فرمود دیدم بر عرش نوشته لا اله الا الله

محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی [illegible] روشنی [illegible] آنحضرت [illegible] در پهلوی اسم خدا و

رسول بر عرش اعظم [illegible] از اعظم فضایل است [illegible] و کسی را انکار این نرسد

[illegible] بر امامت آنحضرت و همچنین ۴۲ آیه حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین که حافظ

و جمهور نقل کرده‌اند که در شأن آنحضرت [illegible] اختصاص [illegible] زعم [illegible] مؤمنین

[illegible] حصر کرده کفایت [illegible] بکسی که تابع [illegible] آنکه تابع او شده [illegible] افضل خواهد بود و

اولی باشد از غیر ۴۳ آیه و من عنده علم الکتاب که حافظ از ابن حنیفه و ثعلبی از ابن عباس

نقل کرده‌اند که آنکه علم کتاب نزد اوست علی بن ابی طالب است پس او افضل و امام باشد ۴۴ آیه

فتلقی آدم من ربه کلمات [illegible] روایت جمهور از [illegible] که [illegible] کیست علی امیرالمؤمنین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۴۵ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۴۶ آیه [illegible]

[illegible] ۴۷ آیه [illegible]

حال منافقان که نفاق را پنهان کردند بکمال آنکه خدا ... [illegible] ... و بعد از نزول این حضرت [illegible]
[illegible] و به امیرالمؤمنین ... فرمود و ... [illegible]
که مراد از ... بغض منافق ... دیگر ... بغض و دشمنی او از کفر و نفاق ... [illegible]
بود ... ۴۷ آیه الذین ... ۵ ... [illegible]
نازل شده ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]
[illegible] ... رسید ... [illegible] ... کرده ... [illegible]
[illegible] ... و چون ... [illegible]
[illegible] ... و چون ... [illegible]
[illegible] ... ۴۴ آیه ... [illegible]
[illegible] ... ۵۰ آیه ... [illegible]
بر آیه ... مراد از ... [illegible] ... رسول ... [illegible]
[illegible] ... در سلام و صلوات و طهارت ... [illegible]
آیه ... [illegible] ... کرده ... [illegible]
و ... خدا ... [illegible] ... بود ... [illegible]
[illegible] ... ۵۲ آیه ... [illegible]
[illegible] ... روایت کرده که فرمود ... [illegible]
[illegible] ... ۵۳ ... [illegible] ... ابوسفیان ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... رسید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
و حضرت ... [illegible]
[illegible] ... ۵۴ ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... رسول ... [illegible] ... ۵۵ آیه
[illegible] ... آیه که ... آنحضرت و حمزه و جعفر ... نازل شده ... [illegible]
[illegible] ... و آنحضرت ... [illegible] ... وقت تلاوت این
آیه ... [illegible] ... ۵۶ آیه ... [illegible]
[illegible] ... که مراد ... ابوجهل ... ۵۷ آیه ... [illegible]
[illegible] ... گفت یا رسول الله ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]
[illegible] ... ۵۸
آیه ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... بود که رسول
[illegible] ... [illegible] ... فرمود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... و حدیث اولها ... [illegible] ... ۱۵۹ آیه ... [illegible]

که ... اسلام ... [illegible] ... مدد و معاونت او ... [illegible] ... اماده

[illegible] ... آیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... اشداء علی الکفار رحماء ... [illegible]

[illegible]

... آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ... [illegible]

[illegible]

الارحام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... اهل البیت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... الا المودة فی القربی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

که ...

که از حضرت رسالت [illegible] محمد و آل [illegible] و از ابن عباس [illegible] کما فی القرآن [illegible] الا [illegible]
[illegible] و شریعت و امر [illegible] قرآن [illegible] علی [illegible] عمده [illegible]
و کننده [illegible] بزرگان [illegible] امیر [illegible] قال [illegible]
[illegible] الانجیل [illegible] و [illegible] اسم [illegible]
[illegible] گفته [illegible] و از حضرت صادق
[illegible] احکام [illegible]
و اما اخبار از موافق و مخالف [illegible] ولکن [illegible] اقتصار [illegible]
روی احمد بن حنبل [illegible] قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد
حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة [illegible] حضرت [illegible]
از حضرت امیر [illegible] که فرمود ان الله خلق نور محمد [illegible] من قبل خلق [illegible] باربعة و عشرین
الف عام و خلق منه اثنا عشر حجابا [illegible]
اذا وصلنا الی [illegible] ثم خلق الله الخلائق من نورنا فنحن صنایع الله و الخلق
کلهم صنایع لنا [illegible] فاقبل علی [illegible] فقال النبی مرحبا بمن
خلق قبل ابیه آدم [illegible] فقلنا یا رسول الله [illegible] فقال نعم ان الله
خلقنی و علیا [illegible] قبل خلق آدم [illegible] ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نورنا ثم
جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا و سبحت الملائکة و هللنا فهللت الملائکة
و کبرنا و کبرت [illegible] فکل ذلک من تعلیمی و تعلیم علی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چون [illegible]
[illegible] الملائکة [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible] بعدی [illegible]

[illegible]

من المؤمنین ... حدیث ۸ ... فرمود یا علی انت اخی و وصیی ... و در اینجا ... [illegible]
و ... از ... روایت ... بود ... علی ... [illegible]
... در مدینه ... داود ... [illegible] ... امام ... [illegible]
... حدیث متواتر مشهور ... روایت ... از طرق عامه ... [illegible] حدیث غدیر
... بسیاری از صحابه نقل کرده اند که در روز غدیر بعد از خطبه ... فرمود یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم ... [illegible]
فقال من کنت مولاه فهذا علی مولاه ... اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ... [illegible]
... [illegible] ... روز ... [illegible]
... حکایت غدیر ... شنیده ... شهادت ... [illegible]
... [illegible] ... منتهی ... [illegible]
... [illegible] ... مدیح کرده ... [illegible]
... [illegible] ... انما ولیکم الله ... [illegible]
... [illegible] ... تعریف ... [illegible]
... [illegible] ... حدیث دیگر ... [illegible]
سلموا علی علی بامرة المؤمنین و انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین ... [illegible]
... [illegible] ... الیوم ... [illegible]
... [illegible] ... بالله ... [illegible]
... [illegible] ... فتح خیبر
حدیث ... [illegible] ... صحاح ستة ... [illegible]
در پای قلعه خیبر ... لشکر اسلام ... [illegible]
... شهادت ... [illegible]
... حضرت فرمود والله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]
حضرت ... [illegible] ... رایت را ... [illegible]
... این قلعه ... [illegible]
... [illegible] ... چون ... [illegible]
... علم را ... یکی از احبار ... پرسید ... نام داری فرمود انا علی ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... حیدر
... [illegible] ... مرحب ... [illegible]
... [illegible] ... از سنگ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... فرمود انا الذی سمتنی امی حیدره ... [illegible]
... [illegible] ... مرحب ... یکی از احبار ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... حیدر ... [illegible]

برخی

برخود ببندید و گفت برگرد که علی از عقب تو می‌آید ... [illegible] ... شمشیر حواله
آنحضرت کند که حضرت ذو الفقار ... فرود آورد که از خود و مغفر گذشته ... [illegible] ... بود چون
جبین ... [illegible] ... مشغول شدند و چون ... [illegible] ... بقتل
آمدند باقی فرار نمودند حضرت از عقب روان شد ... [illegible] ... تا به ... در را برکند ... [illegible]
و ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ... جبرئیل گفت نظر به خندق
کن تعجب حضرت ... [illegible] ... جبرئیل گفت تعجب بکنید که ملکه ... [illegible] ... کرده اند و قدم او
ملکه ... [illegible] ... که روز ... [illegible] ... تبسم نمود رسول الله از سبب تعجب و تبسم پرسید
گفت مأمور شدم که ... [illegible] ... بالا ... [illegible] ... که ملکه ... [illegible]
شنیدم پس ... [illegible] ... شمشیر بلند کرد ... [illegible] ... شمشیر او ... [illegible] ... نزدیک
است ... [illegible] ... از این نگاه داشتن ... [illegible]
... [illegible] ... تعجب کردم و از حضرت ... [illegible] ... که چون در را بجنبانید جهان بلرزید
که ... [illegible] ... و مردم چون ... [illegible] ... فریاد
الامان ... برادر ... [illegible] ... فرمودند الله
آنکه ابو بکر و عمر ... [illegible]
خدا ... [illegible]
... دوم آنکه ... [illegible] ... خدا و رسول بود
کان ... [illegible] ... محبت ... [illegible] ... حضرت از ... [illegible]
آنکه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... که ... [illegible]
... [illegible] ... نقل
کرده اند ... [illegible]
... [illegible] ... علی ... [illegible] ... بالاترین مراتب است و محمد بن ... [illegible] ... نقل
کرده که رسول الله ... [illegible]
اللهم ... [illegible]
که ... [illegible]
... [illegible]
۱۳ ... [illegible] ... امیر المؤمنین
بیرون رفت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
۱۴ ... [illegible]

عزوه احد

۱۲ غزوه احد [illegible] که رسول خدا کسی باشد بغیر از حضرت [illegible] کفار را [illegible]

جبرئیل [illegible] ملک در تعجب از [illegible] که با او کرد او در فرمود انه منی و انا منه جبرئیل گفت انا منکما و در روایتی دیگر

این زیادتیست و هو ولی کل مؤمن بعدی لا یؤدی عنی الا انا او علی [illegible] که [illegible]

در میان آسمان و زمین منادی لا فتی الا علی [illegible] اهل [illegible] و خلافت که [illegible] جبرئیل بود با ملکی دیگر

[illegible] ان ملکا [illegible] بنادی و یقول لا فتی [illegible]

[illegible] کردم و در روایت [illegible] که [illegible] جبرئیل [illegible] و اینکه عمر و ابابکر و عثمان [illegible]

[illegible] و عثمان بعد از سه روز بیامد [illegible] و جبرئیل [illegible] و این [illegible]

[illegible] از قیس بن سعد روایت کرده که گفت شنیدم از [illegible] که [illegible]

[illegible] بیست و [illegible] و از [illegible] چون [illegible] برای [illegible]

[illegible] رسول [illegible] و جبرئیل [illegible]

که [illegible] علی [illegible] که اول کسی بود که با رسول الله نماز گزارد و علم دار [illegible]

نام [illegible] در [illegible] جنگ [illegible] کسی بغیر از او با رسول [illegible] و آنکه روز [illegible] رسول الله کسی [illegible]

[illegible] و ثواب برسیده [illegible] حدیث [illegible] مخصوص شده [illegible] که در اول اسلام [illegible]

[illegible] در مسجد رسول [illegible] که در وقت نماز [illegible] وضو [illegible] تواند کرد بعد از [illegible]

در [illegible] الا در [illegible] علی [illegible] چون مردم در این باب [illegible] رسول [illegible]

[illegible] از [illegible] مردم [illegible] امر [illegible] شده [illegible] الله [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] در خانه خود ما و [illegible] رسول الله [illegible] فرمود یا علی اسکن [illegible] حمزه

[illegible] شده [illegible] مسجد [illegible] کسی [illegible]

[illegible] و [illegible] در جنگ احد [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] که [illegible] برود [illegible]

و عباس [illegible] از خانه او [illegible] که تواند [illegible] اجابت [illegible]

شد [illegible] که [illegible] رخصت شد عباس [illegible]

[illegible] و فرمود که [illegible] که این [illegible] را [illegible] مرا [illegible]

[illegible] علی و [illegible] بولایت [illegible] از

[illegible] عیسی [illegible] افراط و [illegible] غیر [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] حدیث [illegible]

از [illegible] و [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] یا علی [illegible] احمد [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

باب چهارم

عطشان شد

بار چهارم بازادن ندا داد حضرت آواز بلند کرد و رسول اللّه شنیدند نزد خود طلبیدند فرمودند چه با

در آمدی که مدینه [illegible] گفت این بار چهارم است [illegible] فرمودند چرا

چنین کردی گفت چون دعای شما را شنیدم آرزو [illegible] کردم که در حق انصار [illegible] فرمودند اللهم

الا انصار [illegible] الا انصار [illegible]

[illegible] بلند کرد [illegible] مثل [illegible] اراده [illegible] عقلا [illegible]

[illegible] میل عشق [illegible] محبت و شوق و حرکات افلاک و عبادة ملکه و [illegible]

و نباتات [illegible] مواليد و [illegible] انسان و زندگی [illegible] از محبت است و در

مناقب است که فرمودند [illegible] قال سمعت [illegible] ان یکون فی رجل من

قومی قال [illegible] علی [illegible] و آن را [illegible] که نزد خدا مرتبه

[illegible] بالاتر از همه کس [illegible] چنانچه [illegible] از علماء از این [illegible] که [illegible]

[illegible] از نور روی علی [illegible] هفتاد هزار ملک که استغفار کننده [illegible] دوستان او تا روز قیامت

و مراد [illegible] که او [illegible] با [illegible] مراد [illegible]

[illegible] فرمود انا مدینة العلم و علی بابها

فمن اراد العلم فلیأت الباب و علی [illegible] انا [illegible] و علی بابها [illegible]

[illegible] انا دار الحکمة و علی بابها [illegible] و اتوا البیوت من ابوابها [illegible]

[illegible] نتوانستند [illegible] وضع کردند که ابوبکر [illegible]

و عمر [illegible] و عثمان [illegible] و علی بابها [illegible] بلند [illegible]

[illegible] در [illegible] منبر [illegible] رسول اللّه [illegible]

[illegible] سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم [illegible]

[illegible] سلونی [illegible] سلونی [illegible] و جمهور [illegible] فرمود سلونی [illegible]

[illegible] انه قال ان علیا [illegible] یا عمار ان طاعة علی من طاعتی [illegible]

[illegible] فرمود الحق مع علی و علی مع الحق [illegible] علی الحوض [illegible] عمار در

جنگ صفین [illegible] و عمار [illegible]

معلوم [illegible] که [illegible]

۱۹ و در اکثر کتب است که علی [illegible] در مسجد [illegible] و کرد [illegible]

و [illegible] مبارک [illegible] فرمود [illegible] یا ابا تراب [illegible]

[illegible] از مناقب [illegible] از جمهور [illegible]

[illegible] که [illegible] مبارک [illegible]

[illegible]

و در صفحه یکی [illegible] از اصحاب برای [illegible] روایت و بحث [illegible] و آنکه علی که آب بهشت را [illegible]
وضو [illegible] از جهیم [illegible] و دست خشک [illegible] اهل [illegible] رحمت
[illegible] باز به مردم رسید [illegible] از [illegible] مردم شدند و [illegible] تو بیشتر [illegible]
و بعد ذو الفقار [illegible] که سینه حاج بود کرد و در [illegible] شد و بعد [illegible] رسول الله امد و نزد [illegible]
از [illegible] نازل شد ۲۰۱ در مسند [illegible] از [illegible] کرد [illegible] منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما
قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر و عمر انا [illegible] لا و لکنه خاصف النعل و کان علی [illegible] یخصف نعل رسول
الله فی الحجرة عند فاطمة ۲۲ در مسند [illegible] که [illegible] روز [illegible] حسنین [illegible] گرفته فرمود
من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامة و هر که [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] انه لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق [illegible] علی [illegible]
[illegible] ما [illegible] الا [illegible] اذکروا [illegible] علی [illegible] فلیتبوأ [illegible]
ابو [illegible] علی [illegible] بود و در [illegible] گفت هر که در تشیع غلو نکند [illegible] پسر [illegible] گفت من
در تشیع غلو ندارم این حرف چون [illegible] رسید گفت راست میگوید من [illegible] او را [illegible] انکرده
با او مباشرت کردم و حرامزادگی او از آنست [illegible] که از علی شنیدم که گفت والذی فلق الحبة
و برأ النسمة انه لعهد النبی [illegible] لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضنی الا منافق مراد [illegible]
[illegible] که [illegible] الفرق کو [illegible] در [illegible] ۲۳ احمد بن [illegible]
[illegible] فرمود حضرت فاطمه لقد زوجتک سیدا فی الدنیا و الاخرة و انه لاول [illegible]
[illegible] لا [illegible] اسلام [illegible] علی [illegible] بر [illegible] رسول الله فاطمه را
[illegible] علی [illegible] فاطمه [illegible] رسول [illegible] فاطمه را
[illegible] از [illegible] شد [illegible]
از [illegible] باز [illegible] از [illegible] رسول [illegible] علی [illegible] چون
نبود [illegible] فرمود فاطمه [illegible] علی و ابنا [illegible] و [illegible] و الائمة [illegible]
[illegible] علی [illegible] و [illegible] اعتصموا
بحبل [illegible] یا ایها الناس فقد ترکت فیکم الثقلین [illegible] العبادی
اصلها [illegible] کتاب الله حبل ممدود من السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض [illegible] ۲۴ در [illegible] انا تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا
بکتاب الله و استمسکوا به و الاخر اهل بیتی [illegible] در مسند احمد [illegible] که [illegible] انی تارک فیکم
[illegible] ان تمسکتم به لن تضلوا الثقلین [illegible] که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که علی [illegible] فرمود یا علی [illegible] فرمود یا علی خلقت انا و انت من شجرة واحدة
انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها [illegible] ۲۵ [illegible] در
مسند [illegible] النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت [illegible] و اهل بیتی امان [illegible]

اهل

درصیف والنار

[illegible]

حب اهل بیت

[illegible]

معراجی

ترمذی [illegible]

اول بیت جمیع فضایل الانسانی و خواجه در تجرید ایشان [illegible] ببعضی از آن اشاره کرده قال
والامیر والتفصیل محاسن امیر المؤمنین علی [illegible] و حدیث [illegible] مولفات [illegible]
[illegible] و قوله اطیعوا الله و اولی الامر [illegible] و دلیل امامت
آنحضرت که استنباط از احوال ظاهری [illegible] باطنی [illegible] و این نیز بسیار است
بدوازده [illegible] اکتفا شده چون در مناقب از ابن عباس روایت کرده که از رسول الله [illegible]
فرموده [illegible] ریاض العلم [illegible] کتاب ما احصوا فضائل علی [illegible]

علم آنحضرت

با وجود [illegible] ولکن بدوازده فضیلت اکتفا میشود اول علم [illegible] و اتفاقی
که اعلم ائمه [illegible] بعد از رسول الله [illegible] رجوع علوم [illegible] که معلم او
رسول [illegible] و حفظ [illegible] انا مدینة العلم و علی بابها
و اقضاکم علی [illegible] که جمیع علوم منتهی باو [illegible] معتزله که اهل توحید و عدل و
ارباب فکر و نظرند و علم کلام از ایشان [illegible] واصل بن عطا شاگرد ابو هاشم [illegible] شاگرد محمد بن حنفیه
و او از پدر یاد گرفته و اما اشعریه نسبت علم را با بی الحسن اشعری میرسانند و او شاگرد ابو علی جبائی
یکی از تلامذه مشایخ معتزله [illegible] از آنحضرت و اما [illegible] استاد [illegible] ابی حنیفه
مثل ابو یوسف و احمد بن حنبل از شافعی [illegible] و علم ابو حنیفه [illegible] و ابو حنیفه [illegible] از
شاگردان [illegible] و از حضرت [illegible] و ابن عباس [illegible] از شاگردان [illegible] و تفسیر
قرآن [illegible] به ابن عباس میرسد و او از آنحضرت شنیده [illegible] علم تو با [illegible]
علی در جه [illegible] گفت مثل [illegible] بحر محیط و علم طریقت نیز [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] خرقه صوفیه [illegible] که بوده [illegible] آنحضرت میرسد و اما علم نحو [illegible]
[illegible] از آنحضرت [illegible] ابو الاسود دئلی [illegible] و تفصیل [illegible]
[illegible] و اما علم کلام [illegible] و خطبهای او [illegible] سلسله صوفیه [illegible]
[illegible] معتزله [illegible] و ابو حنیفه و
مالک و شافعی و احمد و غیرهم [illegible] اصحاب [illegible] رجوع [illegible]
و از ابن عباس مرویست که گفت [illegible] آنحضرت در باب بسم الله [illegible]
[illegible] لو شئت لاوقرت [illegible] سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله و در بعض نسخ من تفسیر فاتحة الکتاب و جمیع
فرق [illegible] خلافی ندارند در اینکه جمیع علوم از آنحضرت اخذ شده و جمیع [illegible] کلام [illegible]
کلام مخلوق [illegible] کلام خالق [illegible] و در صحیح مسلم [illegible] که فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف
بها من طرق الارض و در مناقب ابن مسعود روایت کرده که قال رسول الله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء
فاعطی علی تسعة و للناس جزءا واحدا و از سلمان نقل کرده که رسول الله فرمود اعلم امتی بعدی
علی [illegible] اقضی امتی علی و ابن طلحه شافعی [illegible] روایت کرده که رسول خدا فرمود من اراد

ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی
عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام که هر یک از این صفات در این انبیا رجحان یافته بر سایر
صفات ایشان همه در آنحضرت بود و از ابی الحمراء نقل کرده که رسول الله فرمود والی نوح فی فهمه والی
یحیی فی زهده والی موسی فی بطشه والی ابراهیم فی حلمه بود و در کتاب الفردوس و مناقب [illegible] کتاب [illegible]
نقل شده که من ینظر الی اسرافیل فی رفعته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی عظمته
والی آدم فی هیبته والی نوح فی صبره والی ابراهیم فی سخاوته والی سلیمان فی حکمه والی
موسی فی شجاعته والی عیسی فی زهادته والی محمد فی شرفه و منزلته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام
و از این احادیث [illegible] مستفاد میشود که این صفات حسنه که در انبیا بود در آنحضرت بود
و جامع همه بود پس افضل از همه خواهد بود و استبعاد صاحب مواقف باینکه افضلیت او از همه انبیا
خلاف اجماع است اعتراض بر رسول خدا است با وجود آنکه اجماع [illegible] ثابت و در فرقه امامیه اتفاق بر افضلیت
دارند و بعد از آنکه افضل اعلم شد [illegible] اولی باشد دوم نقلست و علمای سنی که آنحضرت [illegible]
از همه بود و عمر بن عبدالعزیز گفت ما علمنا احدا بعد النبی افضل من علی علیه السلام مشهور است که سوید
بن غفله گفت دیدم کاسه از دوغ ترش که بوی آن [illegible] طعم و بوی آن متغیر شده با قرص نان جو که آرد
آن نا بیخته نزد آنحضرت [illegible] تمام میشکند و با دوغ [illegible] فضه کنیز گفتم از خدا
نمی ترسی که آرد را پاک نمیکنی گفت پدر و مادرم فدای او باد مرا امر کرده که [illegible] و در روایتی
هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر نخورد تا بجوار رحمت الهی رفته و [illegible] در شرح تجرید
از عبدالله رافع نقل کرده که گفت روزی [illegible] کیسه سر بمهر که در آن نان جو بود [illegible] گفتم یا امیر
چرا کیسه را مهر کرده فرمود از برای آنکه حسنین روغن یا شیر در آن داخل نکنند و نعلینش از لیف
خرما بود و جامه گاهی بلیف پینه میزد و دو جامه را بچهار درهم میخرید یکی را بقنبر میداد
دیگری را خود میپوشید و اگر آستین جامه از دستش دراز تر بود جدا میکرد و میفرمود این زیادتی
بکار دیگر میآید و سر آستین را نمیدوخت و نان جو [illegible] و سرکه بود با نمک یا صعتر و اگر گوشت
بسیار کم خوردی و فرمودی که شکم خود را مقبره حیوانات نسازند و غلاف شمشیرش از لیف بود
و جامه را کوتاه پوشیدی و درشت و آنقدر پینه زدی که از رقعه آن شرمنده ام [illegible]
خوارزمی از عمار روایت کرده که رسول الله فرمود یا علی خدا ترا زینت داد بزینتی که هیچ بنده را
نداده [illegible] بسوی خدا [illegible] آنکه ترا دوست دارد و تصدیق کند [illegible]
در دنیا و شریک تو در بهشت و وای بر آنکه دشمن دارد ترا و تکذیب کند [illegible] در مقام [illegible]
و معذب بعذاب ایشان باشد و در مناقب خوارزمی است که عمر بن ثابت گفت که [illegible] برای
آنحضرت

آنحضرت آورد انگور را با او تناول نمود و فرمود دوست ندارم از چیزی بخورم که رسول خدا صلعم
از آن نخورده باشد و ایضا در مناقب است که شخصی گفت دیدم که آنجناب پیراهنی که از کرباس پوشیده
و فرمود بهترین جامها آنست که عورت را بپوشاند و دفع سرما و گرما کند و گفت دیدم در بازار شمشیر را
در معرض بیع نهاده و میفروخت و میفرمود من یشتری منی سیفی هذا فلو کان عندی ثمن ازار
اشتری به ازارا ما بعته و ایضا فرمود ترکت الدنیا لقلة بقائها و کثرة عنائها و خسة
عبادت او — شرکائها و فرمود یا دنیا غری غیری فطلقتک ثلثا لا رجعة فیها سیم آنکه اعبد
ناس بود قائم اللیل و صائم النهار بود و شبانه روز هزار رکعت نماز کردی حتی در لیلة الهریر
از او فوت نشد و پیشانی مبارکش چون زانوی شتر پینه کرده و میفرمود الهی ما عبدتک
خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک و لکن رایتک اهلا للعبادة فعبدتک و حکمت
معنی فرموده اینست که بغیر از عبادت چیزی منظور بنده نباشد و هزار بنده بدست مبارک کسب کرده و آزاد کرد
[illegible] وقتی که رسول الله در شعب بودند و کفار قریش کار را برایشان تنگ کرده بودند روزی
دیگر بدست نیاید آنحضرت [illegible] در اوقات چند گیاه میگذرانیدند و حضرت سجاد که اعبد زمان بود و اعضای سجود
او پینه کرده هرگاه صحیفه ای که آثار [illegible] میدید میگفت من یطیق عبادة علی ع و از امام موسی کاظم
مرویست که فرمود آیه سیماهم فی وجوههم در شان امیر المومنین ع است [illegible] یکی عبادت او غیر سجده
حلم او — ملکه و غیره از مقربین زیرا که اعرف بود بجلال قدس باری و اقرب بود چهارم حلم او بمرتبه بود که
به امام حسن ع وصیت فرمود که ابن ملجم را بیک ضربت بیشتر مزنید و گوش و بینی او را نبرید و از طعام
و شرابی که من میخورم باو بخورانید با آنکه میدانست که او قاتل آنحضرت است [illegible]
و ملاطفه میگویند که [illegible] لشکر معاویه سبقت گرفتند بر کنار فرات و لشکر آنحضرت را منع کردند از آب لشکر آنحضرت
از ایشان گرفتند خواستند ایشان را منع کنند حضرت نهی فرمود و در جنگ جمل مروان را گرفت با آنکه میدانست
عداوت او را و چها خواهد کرد او را گذاشت و حلم فرمود و عبدالله زبیر را که در روز جمل [illegible] کرد
عفوش فرمود و اهل بصره با آنکه شمشیر بروی حضرت کشیدند [illegible] فرمود کسی متعرض
مال و اولاد ایشان نشود و با عایشه کمال مهربانی نمود زنان همراه او کرده بمدینه [illegible]
و سعید بن عاص را بعوض دشنام [illegible] غضب حلم بکار فرموده و میفرمود یارب [illegible]
الیوم [illegible] لا ادری [illegible] العلم ینفع علیه حلیم و [illegible]
جود او — و در عوض [illegible] پنجم جود آنحضرت و اتفاق فریقین است که اسخی خلق بود و همه مال
محتاج [illegible] و بدست مبارک باغی [illegible] حاصل آن [illegible]
و [illegible] جان خود را

بدل خود در راه خدا در شب غار بجای رسول الله خوابید و آیه و من الناس [illegible] نازل شد و مشهور است

که باغی در مدینه داشت و بده هزار دینار فروخت و در مسجد به فقرا داد و چیزی از آن نمانده

بود فاطمه گفت یا ابا الحسن دو روز است که چیزی نخورده ایم و ما از این باغ یک رطل [illegible]

نصیب نبود فرمود که فقرا محتاج تر بودند و چون دوست و دشمن کتابها از این صفت حضرت پر کرده اند

بهمین قدر اکتفا شد ششم آنکه حضرت را جامی است که [illegible] ناس بود در خرق عادات [illegible] ششم

و مشهور است که کفار هرگاه آنحضرت را میدیدند دست بدل خود میگذاردند و [illegible] میدیدند

و اگر خود را زنده میدیدند تعجب میکردند و لهذا زنها به جهت فرزندان سبب [illegible] صد [illegible]

دیگر احتیاج بدلیل نیست و در قرآن [illegible] هفتم استجابت دعای آنحضرت چه از رد شمس [illegible] سوم بیت

فرمود و رسول دعا کرد و من تو [illegible] رد شمس دو نوبت به دعای او شد و آب زیاد شد برای اهل کوفه

به دعای او و از زیادی شکوه کردند دعا فرمود کم شد و انس چون کتمان شهادت کرد دعا فرمود

که مرض [illegible] بیدا کند مبروص شد و یکی از براء [illegible] کرده فرمود خدا این لطیف

که بر کرک اطلاق میکنند بصورت کرک شد و بعض زن و فرزندش بازنده دعا فرمود بصورت اول

شد و بر شریح [illegible] دعا فرمود که دیوانه شود شد و هشتم خبر دادن آنحضرت از غیب اخبار به غیب

دارای زهد و صبر [illegible] بدو سه چیز که مشهور تر است مذکور میشود [illegible] اگر در صفین کشتگی [illegible]

جو [illegible] آنحضرت از راهی که در دیر [illegible] گفت تا بایسه فرسخ [illegible] دور [illegible]

برای من [illegible] اگر باید هم خودم میخورم فرمود از راه بدر رفته زمین را [illegible] فرمود

بکنند [illegible] پیدا شد خلق بسیار از راه جمع آمدند نتوانستند از جا حرکت دهند و در [illegible]

گفته [illegible] و [illegible] لشکر بود خدا [illegible] فرو دامد بر پنجه خیبر [illegible] الشکر

بدور انکندند زیر آن چشمه آبی پیدا شد از عسل شیرین تر و از یخ سرد تر و از برف سفید تر

که تمام لشکر [illegible] و مشکها پر کردند پس فرمود [illegible] اینها را بلند نتوانستند [illegible]

بجای خود [illegible] خاک بر آن ریختند و بعد از رفتن از صفین یاران هر چند تفحص نمودند نیافتند

راهبان ز بر فرود آمد و رسید [illegible] کفند و صی [illegible] بخدمت آنحضرت شتافته [illegible]

شد و گفت از پدران ما رسیده که در حوالی این دیر آبیست که از آن نشان نمیدهد الا نبی یا وصی

نبی و پدران من در آرزوی پدران ما [illegible] بسر برده [illegible] دو [illegible]

[illegible] صحیفه [illegible] این صحیفه کشف الغمه و مناقب و غیره بطرق مختلفه مذکور است

دوم آنکه حضرت [illegible] فرمود که هرکه [illegible] دنیا [illegible] بیابد و دیگر

هرکه [illegible] حضرت [illegible] معلای [illegible] اگر [illegible] در زمین معلا میبود

بادمید [illegible] الا [illegible]

اخبار از غیب

باو میاد والا فلا چون این خبر فاش شد عمر با بکر گفت که نام ما پست شد باید فکری باید کرد
باهم قرار دادند که بعد بگفتند ایشان نیز چنین گذشته چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود زود باشد که
پشیمان بشوند نبود دیگر اعرابی آمد از خلیفه رسول الله چیزی پرسید گفتند ابوبکر است اعرابی از او پرسید
توئی خلیفه رسول الله گفت بلی چه میخواهی گفت هشتاد ناقه که رسول خدا ضامن شده من بدهد پرسید چه
ناقه و چرا ضامن شده گفت تو اگر خلیفه رسول الله بودی میدانستی رسول خدا ضامن شده بمن که هشتاد
ناقه سرخ موسیاه چشم من بدهد باید داد یا ترک این دعوی بکنی ابوبکر بعمر گفت فکری بکنی
گفت اعرابی جاهل اند طلب گواه بکن از او اعرابی گفت آیا مثل من کسی بر پیغمبر شاهد میشوند
رفت و آنها انت بخلیفه رسول الله [illegible] و از آن مجلس غمناک بیرون آمد بسلمان رسید
گفت بیا تا ترا بوصی رسول خدا برسانم و چون بخدمت آنحضرت رسید گفت انت وصی
رسول الله فرمود بلی چه میخواهی اعرابی گفت [illegible] فرمود اسلمت انت و [illegible]
اعرابی بپای حضرت افتاده میبوسید و میگفت توئی وصی رسول الله این شرط شده بود بلی ما هم
مسلمان شده ایم حضرت با امام حسن فرمود با سلمان برو بفلان وادی و ندا کن یا [illegible]
جواب بشنوی بگو امیرالمؤمنین [illegible] که هشتاد ناقه که رسول خدا ضامن شده باین اعرابی بده
و چون با سلمان بر وادی رفتند و ندا کردند جواب بشنیدند لبیک [illegible] الطاعة و در حال زمام ناقه
از سنگ بیرون آمد [illegible] از آن [illegible] اعرابی داده شتران تمام با [illegible] بیرون
آمدند اعرابی آنها را بقبیله برد و در صراح آورده که شخصی بخدمت حضرت آمد و گفت من تو
دوست میدارم فرمود دروغ میگوئی گفت [illegible] دو [illegible] را دوست میدارند
و بعد از چند روز [illegible] از اصحاب معویه بود گشته شد [illegible] رفت و [illegible] تاریخ
فتوح شام نقل کرده که آنحضرت در جنگ [illegible] سوار رسید بحضرت گفت [illegible] از قصد [illegible]
از نهر عبور کردند و فرار نمودند فرمود تو دیدی گفت بلی فرمود [illegible] که عبور نکردند و [illegible]
[illegible] که تمام [illegible] کشته شوند الا کمتر از ده نفر که فرار نمایند و از اصحاب ما کمتر از ده نفر
کشته شوند و چون [illegible] فرمود [illegible] و از جدب روایت شده که گفت در
خدمت [illegible] در جنگ [illegible] و [illegible] شیطان [illegible] افتاد [illegible]
و [illegible] قتال با ایشان [illegible] با نیزه [illegible] از [illegible] شدم در [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] افتاد [illegible] وار [illegible] و [illegible]
سوار آمد و گفت قوم از نهر عبور کردند فرمود نگذشته گفت و اینک گذشته فرمود نه بلی [illegible] سوار [illegible]
[illegible] گفت فرمود نگذشته و اینجا [illegible] خونهای ایشان [illegible] و من [illegible]
و باخود گفتم [illegible] که خدا مرا [illegible] که آنچه میگوید از جانب خدا و رسول [illegible] از [illegible]

معجزات [illegible] هشتاد ناقه که [illegible] حضرت داد از سنگ

آنکه گفت [illegible]

[illegible]

با وی بر آنها بر درود کشتی را رفتند با این همه بیشتر تو میسپارم که در قیامت از من سوال کنی که اگر
قوم گذشته اول کسی که با او نماز کند من باشم و الا در ضمن [illegible] یکو شیم و چون یکبار
نهر رسیدیم دیدیم که [illegible] این حضرت نمازی مرا که فوت شده فرمود حال من بر تو
روشن شد گفتم بلی فرمود [illegible] پس در معرکه رفتم و چند از خوارج کشتم و کوشش کردم
[illegible] این خبر در میان نقله [illegible] و این نهر [illegible] که از نهر [illegible] بود
یکی از اصحاب زنی را تزویج [illegible] روز بعد از نماز صبح ان حضرت [illegible] مسجد
نکاح [illegible] خانه [illegible] زنی را [illegible] کرده اند [illegible] آورد حضرت فرمود
شما نزاع کرده اید جوان گفت [illegible] این زن را [illegible] چون با او خلوت کردم [illegible] از او یافتم
نتوانستم با او نزدیکی کنم و اگر بتوانستم [illegible] او را بیرون میکردم پس بر [illegible] کردم
و میان ما نزاع شد تا این زمان حضرت [illegible] فرمود [illegible]
کنت [illegible] پس [illegible] فرمود [illegible] را میشناسی گفت [illegible] فرمود من تو را خبر
کنم که او را شناسی بشرطی که منکر نشوی گفته فرمود تو دختر فلانی گفت بلی فرمود تو را
پسر عمی بود که با هم میل داشتید [illegible] تو [illegible] از برای قضای حاجت [illegible] تو را
با کراه نزدیکی کرد تو حامله [illegible] عاقبت [illegible]
نزدیک شد [illegible] حمل تو [illegible] وضع حمل تو شد [illegible]
در جامه پیچیده در جایی که [illegible] سگی [illegible] او را بو کرد [illegible]
مجروح [illegible] بر سر ان طفل [illegible] زد [illegible]
[illegible] پاره جدا کرده سر او را بست و بعد او را [illegible] که حال چون شد
دختر چون اینها را شنید ساکت شد فرمود [illegible] کسی [illegible] زمین [illegible] دادم
کسی ندانست فرمود که [illegible] پس فرمود چون او را [illegible] فلان [illegible]
او را تربیت کردند [illegible] این مرد است که تو را [illegible] اکنون [illegible]
دیگران فرمود سرت [illegible] بگشود [illegible] بود فرمود [illegible] نکاح [illegible]
ندارد این خبر داد که [illegible] شهید خواهد [illegible]
اخبار بواقعه کربلا [illegible] کربلا [illegible] و جمعی [illegible]
کربلا [illegible] داد [illegible]
[illegible] آنکه واقعه [illegible]
[illegible] خبر داد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
فتح دادند

فتح باو داده‌اند و آنچه حضرت از عمه بنه گفته و حفظ آن کرفته و مناقشه بعضی با بکه علم غیب مخصوص خدا است
بنص آیات و عنده مفاتیح الغیب و عنده علم الساعة و غیر اینها پس جایز نیست که کسی کوید غیر خدا از غیب
خبر داده مردود است باینکه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و آنچه امیر المؤمنین
دانسته بود منقول است از جانب رسول و آنکه بود در اطلاع بر غیب بر غیبیات بوده و بعضی از آن ادعیه
بوده از غیب به طریقه آنست که ساکنین از ایشان ... که جاهلان از جهت عنوان کرده و غیر آن
انبیا نه علم غیب کرده‌اند و انکار آن از امیر المؤمنین مستبعد است با آنکه قائلند که خود فرمود لو کشف الغطاء
و سلونی عن طرق السماء و عما دون العرش مطالبه موافق است از خبر دادن از غیبیات بود در کتب
خدا القدیر ذکر کرده است که از حد و حصر بیرون است و در کتب مبسوطه مسطور است و هم جهاد او و آنچه
که در جهاد دین بضربت شمشیر آنحضرت بود تا آنکه ملائکه تعجب نمودند ثبات قدم او در جنگ بدر که اول
غزوات بود بقتل نوفل بن خویلد را بقتل رسانید که رسول خدا فرمود اللهم اکفنی نوفل و بعد از قتل او
فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی و بعضی از ولید بن عتبه و عاص بن ... را که از مبارزان قریش
بودند که مشهور بودند ... قتل رسانیدند و بعد همه مسلمانان کشته بودند بلکه در جنگ
احد همه مسلمانان فرار کردند ... که در مدینه ندا کردند که محمد کشته شد و آنحضرت ... قتل
رسول الله ... شکست میدادند و مردم ندای لا فتی الا علی از آسمان شنیدند و جبرئیل گفت که ملائکه تعجب آمدند
از مواسات علی با تو ... و در جنگ خندق که کفار از هر طرف بر مدینه آمده خندق
فرموده بودند ... و مسلمانان ... عمرو بن عبدود ... و پشت ایشان ... شکستند
و حضرت ... که ... اگر ...
او ... که ... از ...
... عمرو ... مبارزه ...
... جنگ خیبر ... قتل مرحب ...
که ... کشته ... در غزوه حنین که مسلمانان ... لشکر ...
... غیر از نه نفر از بنی هاشم و آنحضرت بسیاری از شجاعان کفار را قتل نمود ... از ...
۸۱ بود و چهل مبارز ... بغیر از ... با فتح ... ثم انزل الله سکینته را
... که ... از ... آنحضرت که سبب فتح شد و در غزوه بنی المصطلق که مالک و پسر او که ... — و شواد ... ...
مشهور بودند ... بتیغ آنحضرت ... در جنگ ... بر ... مشهور
شدند و ... که ... و ...
... کردند ... و ... در جنگ ... کردند
از دین ... که علما کتابها

نوشته‌اند مرویست که ابن [illegible] انباری در کتاب خود آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود با جماعتی
که حضرت علی [illegible] در میان آمد یکی [illegible] گفت که او [illegible] مغرور و معجب است عمر او را منع کرد گفت کسی
او را باین صفت نسبت داده و آنچه اگر شمشیر او نبودی عمود اسلام مستحکم نبودی و حاکم‌ترین امت است و صاحب
شرف و بزرگی و سبق در اسلام [illegible] گفت پس چرا او را مقدم نداشتید گفت نه همه کس [illegible] که دوست
نداشتند بنی عبدالمطلب را دهم نسب شریف آنحضرت که کسی در اشراف نسب با و [illegible] نرسیده چنانچه خود نسب او
فرموده نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد و جاحظ که عداوتش [illegible] ایمان [illegible] تعالی این قول
کرده که [illegible] رسول [illegible] و صیر [illegible] و حمزه عم او و جعفر [illegible] برادر [illegible]
[illegible] در رسول [illegible] [illegible] که از [illegible]
[illegible] بیان [illegible] مولد [illegible]
[illegible] بزبان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب و رسول را حبیب [illegible] با خلقش [illegible]
[illegible] موافق [illegible] همان گذشته [illegible] همان تمام شد کلام [illegible]
[illegible] تا در قیامت [illegible] برادر [illegible] که با خواص اصحاب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و چون بعوام میرسید امر بحرب و قتال میکرد و بر سر منبر
[illegible] و لعن [illegible] میکرد و این ملعون اقتدا بشیطان کرده زیرا که [illegible] میگویند که شیطان [illegible]
[illegible] میکرد [illegible] امر خدا [illegible] در سجده آدم [illegible] و مطرود راضی شد و مطرود و ملعون گشت [illegible]
[illegible] نام نهاده و احمد غزالی [illegible] برادر [illegible] که از بزرگان صوفیه [illegible] شیطانیت [illegible]
بر منبر سید الموحدین گفته [illegible] میگفته که هر که توحید را از شیطان [illegible] یاد نگیرد [illegible]
کتب عامه است که محبت علی [illegible] ببغض [illegible] صحیح [illegible] و عقل سلیم [illegible] محبت
دوست با محبت دشمن جمع نمیشود و مشهور است که شخصی با آنحضرت گفت که من ترا [illegible] دوست دارم
[illegible] را اختیار کن [illegible] و چنانچه اجتماع نقیضین محالست در یک دل محبت کسی که دشمن
او باشد محال است [illegible] اهل ایمان [illegible] یکی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در قیامت [illegible] باشند و از دوستی [illegible] و دعوای [illegible] و
چنانچه [illegible] بحضرت [illegible] شد [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] و از [illegible] که چون فاطمه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] میرفت [illegible]
[illegible] میرفت و جبرئیل در دست راست و میکائیل در دست چپ و هفتاد هزار ملک در عقب سر
که تسبیح و تقدیس حق میکردند [illegible] [illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] شکم او [illegible]
و [illegible] غلط [illegible] نقل کرده و دیگران [illegible]
از [illegible] صحیح [illegible] نکرده‌اند و از [illegible]
[illegible] و [illegible] مشکل [illegible]
[illegible]

نموده این امور با ایشان رود و امام و جانشین رسول الثقلین و سبطین که حسنین باشند اشرف ناس اند
بعد از رسول خدا و افضل خلق از همه [illegible] فیما روی ابن مسعود [illegible] که گفت از رسول خدا شنیدم
که فرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و از براء آنکه آنحضرت فرمود وقتی که [illegible] را در دوش
داشت اللهم انی احبهما فاحبهما و از اسامة بن زید وقتی که آنحضرت هر دو را بر زانوی مبارک داشت
فرمود هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما ثلثا و از جابر روایت
که ایشان را بر دوش گرفته بود فرمود نعم الجمل جملکما و نعم العدلان انتما و صاحب روضة
الطالبین نقل کرده از ابن عباس که گفت نزد رسول خدا بودم در ساعتی که حسین بر ران راستش و ابراهیم
پسرش را بر ران چپ داشت و گاه این را میبوسید و گاه آن را که جبرئیل آمد و گفت حق تعالی ترا
سلام میرساند و میفرماید این هر دو را [illegible] بگذارم یکی را فدای دیگری کن پس [illegible] گریه کرد
گریست و فرمود که مادر ابراهیم کنیز است اگر ابراهیم بمیرد غیر از من کسی اندوهگین نخواهد شد و مادر
حسین فاطمه است و پدرش علی که گوشت و خون و پوست منست اگر او بمیرد فاطمه و علی اندوهگین
دگربار شوند پس ابراهیم را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فوت شد و بعد از آن
هر وقت که حسین را میدید میگفت فدیت من فدیته بابنی ابراهیم و در صحیح مسلم و در تفسیر ثعلبی
[illegible] علیه السلام [illegible] که گریه [illegible] حسین [illegible]
بود و در مسند حنبل آورده که هر که در ماتم حسین بگرید اگرچه یک قطره باشد بهشت او را
واجب شود و بعد از او امام زین العابدین اعبد و ازهد اهل زمان خود بود و بعد از او
امام محمد باقر که رسول خدا سلام باو رسانیده و بعد از او امام جعفر صادق که اعلم
و ازهد اهل زمان خود بوده و از هر چیز که خبر داده بوقوع پیوسته [illegible] نقل میکنند
و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام رضا و بعد از او امام محمد تقی و بعد از او امام علی نقی و
بعد از او امام حسن عسکری که هر کدام در وقت خود اعلم و ازهد و افضل مردمان بوده اند و [illegible]
حضرت صاحب الامر [illegible] هیچ کس در هیچ صفت کمال بر ایشان سبقت نگرفته و برابری نتوانست
نمود و میان موافق و مخالف اتفاقیست در آنکه بفضل و زهد و علم و تقوی و جمیع صفات کمال [illegible]
نسب نتوان نمود [illegible] آنحضرت در نسب شریف [illegible] در [illegible] و اولاد [illegible] در
[illegible] و علم و زهد و جهاد کسی با وی [illegible] در نسب و اولاد [illegible] با او برابری [illegible]
تقدیم غیر او و تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح بر راجح [illegible] در فضیلت محبت او
[illegible] از انس [illegible] رسول خدا فرمود که
حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة [illegible]
[illegible] اجمع الناس علی حب علی بن ابی طالب [illegible] النار [illegible]
[illegible] گفت چه محبت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] گفت شنیدم از

[illegible]

فضیلت [illegible]

رسول خدا که فرمود من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی و ایضاً در
مناقب از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلعم فرمود من احب علیا قبل الله منه
صلوته وصیامه وقیامه واستجاب دعائه الا ومن مات علی حب علی فانا الکفیل له بالجنة
مع الانبیاء الا ومن ابغض علیا جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من
رحمة الله. یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند نماز و روزه او را و مستجاب کند دعای او را به آنچه
هر که دوست دارد علی را [illegible] کند باو در بهشت هر رگی که در بدن او است شهری بخشایند هر که دوست
دارد آل محمد را ایمن است از حساب و میزان و صراط بدانید هر که بمیرد بر دوستی آل محمد من ضامنم
او را به دخول بهشت با پیغمبران بدانید هر که دشمن دارد آل محمد را میاید روز قیامت نوشته شده
میان دو چشم او که مایوس است از رحمت خدا و گذشت در فصل اول [illegible] که
رسول [illegible] مژده داد [illegible] رسالت [illegible] و در [illegible] از ابن عباس نقل کرده که آنحضرت فرمود
احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه واحبونی لحب الله واحبوا اهل
بیتی وایضاً از [illegible] نقل کرده که آنحضرت فرمود بعلی یا علی لا یبالی من مات وهو یبغضك
مات یهودیا او نصرانیا وایضاً از انس نقل کرده که فرمود یا علی کذب من زعم انه
یحبنی ویبغضك [illegible] دوستی من با دشمنی تو جمع نشود که هر که با تو دشمنی [illegible] با من دشمن است و
ایضاً از [illegible] روایت کرده که فرمود بعلی انت سید فی الدنیا و سید فی الاخرة من احبك
فقد احبنی ومن احبنی احبه الله وعدوك عدوی وعدوی عدو الله فویل لمن ابغضك و
ایضاً از ابو هریره نقل کرده که چون پیغمبر علی و فاطمه و حسنین را دید فرمود انا حرب لمن حاربکم
وسلم لمن سالمکم و در مناقب خوارزمی روایت کرده از جابر که آنحضرت فرمود که جبرئیل از بهشت
[illegible] دو ورق سبز از درخت آس آورد که بسفیدی بران نوشته حق تعالی افترضت محبة علی
ابن ابی طالب علی خلقی فبلغهم عنی ذلك وایضاً روایت کرده که فرمود یا علی اگر بنده از بندگان
عبادت خدا کند بقدر آنچه نوح در قوم خود بعبادت و رسالت مشغول بود و آن بنده را مثل کوه
احد طلا باشد و در راه خدا [illegible] و [illegible] رسالت و [illegible] عمر [illegible] دراز شود که هزار حج پیاده
کند و بعد از آنها در میان صفا و مروه مظلوم کشته شود و ترا دوست نداشته باشد بوی بهشت بمشام او نرسد
و داخل بهشت نخواهد شد وایضاً روایت کرده از ام سلمه که در وقتی که علی نزد ما نشسته بود رسول خدا را دیدم که دست
مبارک خود را بسوی آسمان برداشته میگفت اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا وایضاً از ابن مسعود روایت کرده که
آنحضرت فرمود که اول کسی از ملائکه که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل و بعد از آن جبرئیل
و اول کسانی که علی را دوست داشتند از ملائکه حملة عرش بودند بعد از آن رضوان خازن بهشت بعد از
آن ملک [illegible] ملک الموت بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر انبیا و پیغمبران رحم میکند و در
[illegible] مناقب [illegible] که [illegible] روایت [illegible] که علی [illegible]

[illegible]

[illegible] کمالات باطنی [illegible]

[illegible]

[illegible] فضیلت [illegible] اعلم [illegible] اعلم از همه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] از زبان [illegible]

[illegible] مناقب و فضایل او [illegible]

[illegible] اجماع را [illegible] ابا بکر و بعد عمر [illegible]

که در شان ابی بکر [illegible] اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برسول [illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] لو کنت متخذا خلیلا

لاتخذت ابا بکر [illegible]

[illegible]

[illegible] نازل شده [illegible]

[illegible]

بعد از [illegible] [illegible] بوجوه بسیار [illegible] بلاد [illegible] [illegible] [illegible] بعد رسول [illegible]

[illegible] مصحف یکی از مطاعن [illegible] [illegible] [illegible] عمر

[illegible] [illegible] رسول [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ... مطاعن [illegible]

[illegible] نامه رد [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] ان عمل [illegible]

اول انکه خود را خلیفه نامید [illegible] [illegible] [illegible] خلیفه و معنی خلیفه [illegible] ... خلیفه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول [illegible] فرمودند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که رسول [illegible] [illegible] ذوالقربی [illegible] شهادت [illegible] [illegible]

[illegible] قبول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمر [illegible]

فاطمه و عدم [illegible] امیر وقت خلافت [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر انکه فرمود ما اهل بیتیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چنانچه [illegible] رسول [illegible]

[illegible] [illegible] رجوع نکرد [illegible] با وجود انکه [illegible] [illegible] مطهره [illegible]

[illegible] ابابکر قول [illegible] [illegible] قبول [illegible] [illegible] [illegible] که رسول [illegible] ... ذوالشهادتین

دعوای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول [illegible]

[illegible] ذوالشهادتین [illegible] [illegible] قرار [illegible] [illegible] قول خدا [illegible] رسول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در سقیفه وقت احتضار رسول [illegible] [illegible] خلافت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از اهل بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از بیت المال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوبکر [illegible] [illegible] [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] [illegible] ابابکر [illegible] [illegible] [illegible] امیر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدعت [illegible] ... بدعت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بدعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ... [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

انکه را

انکه درهای مسجد را که بامر خدا و رسول بسته بودند گشودند و مخالفت امر خدا و رسول کردند بلکه بسته را که
هم علی ... یا بنت بر ستمها ایشانرا بود سوخته جهل سال ... نفقه ... از گوشت ... کرده ... بود
و راندند ... وقوع نکاح والدین ایشان بطریق کفار که شبهه است بنکاح مثل آنکه اند
که در ... بودند بنفاق میکذرانیدند نه از کفار احتراز کردند و نه اعانت مسلمانان کردند بلکه با
کفار شریک بودند مثل آنکه از سلاح و میراث رسول هیچ چیز نداشتند مثل آنکه ... را با
مسلمانان اتفاق ... مثل آنکه قرابتی با رسول نداشتند و بدریه دعوی خویشی کردند ... آنکه
از اذان ... ملکی ... و زیاد کردند مثل آنکه جماعت بهوکردند بدعت ... زیاد ... که ترک
رفع یدین در قنوت ... و عمره ... زدند تنها و در انها ... شریک ... در مطاعنی که
اول سنه نقل کرده اند از ابی بکر و متفق علیه ... آنکه بر منبر میگفت ... لی شیطانا ... که
میفریبد اگر برامیکم ... مرا ... عمر میگفت ... انه ... بعضی ... که بهتر
از شما نیستم و علی در میان شما ... گفت ... فکان هوالامیر و گفت
... بود ... چون آنچه ... خانه ... عمر شریک ... که ... داند
و این ... که ... زنان ... واین خانه فاطمه ... بود و لد
... که رسول از منبر ... دیده ... منبر ... تمام ... بالای ...
... فاطمه ... علی ... آنکه ...
... عمر ... واسطه ... عمر ... دو فرزند او را
... کشتن ... که بیعت با او نکرده با قوم خود ...
رفت از مدینه ابابکر ... عمر ... گفت ... بگفت بعلی ...
گفتند مانع زکوة ... خالد را با صد سوار ... ایشان ... هر یک ... بانگ ...
در شب ... زنان و فرزندان را اسیر کردند ... زنا کرد و ... که
کافر ... و عمر ابو بکر را ... که باید خالد را قصاص نمود گفت ... سیف ... بر
... گفت ... خواهر تو ... سعد ... عبادة ...
... از جمله اسیرا مادر محمد حنفیه بود که ... بود ... گفت که ... ما
... زنان ... رسول ... تو داد ... کنند زنان را
تا ... از ... انتی ... گفت ... از وقت ولادت ... کفتم
بر ... بگوید کفته ... جناب امیر ... محمد حنفیه ... او ...
مولود را ... و بعد از تولد ... علیه السلام ... نکاح خود
در آورد ... و ... این کلمات ... فاطمه ... عثمان
... زمین ...

کشودند و ما ... بر سر عثمان ... حق ... و ... بکشتند ... ف آنکه پدر را ... یا ... باد

بیعت ... دو در طالب بود به پدر ... نوشت که مردم مرا ... خلیفه کردند بیا ... و بیعت کن

در جواب نوشت تو خلیفه مردم ... اگر ... تو ... بزرگترم و تو ... حق و ...

... کتاب ... آورده ... و این ... مشغول ...

ح آنکه عمر ... ابوبکر ... کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه ط ...

من النوم ... را ... بدعت ... تا مردم ... از ... جهاد و ترک کنند و

از بدعتهای او ... غسل ... و مسح ... در وضو و ... بیم داده ازین

آنکه ... قرآن نزد علی ... کرد ... هر که آیتی یا سوره

دارد بیاورد ... قل لئن اجتمعت الجن ...

... یا آنکه ... مردم ... وقت توبه ... | تا صورت

ب آنکه این را ... بدعت ... در مجلس ... بعد از سلام ... را ...

... ک اثبات جواز گناه ... کرد ... بر منبر میگفت ... علیکم ...

دان ... جگونه اعتماد باید داشت بلی ... الیه ... از ...

... بلکه ... گذشت ... ولی کرد ... رسول ... عمرو عاص ... عدم بیعت ...

... بکشند ... ق ... آنکه ... بلکه ...

با ... ملکی ... بیعت ... کلمه توحید میگفت تا شهید ...

مخ در کتاب ... که ... پدر ... در حضور من ... برادر ... خواهم گفت ... | ورحال ... ع

در ... دوزخ ... عمر و عثمان و معاذ و سالم و

ابو عبیده جراح در دوزخ ... عمر گفت ... پدرم گفت ... نیکو ... تا رغار

... که ... همچنین ... گذشت ...

اما ... شد که ... اهل ... معذب ... عمر ...

و برفت به پدرم گفتم بگو لا اله الا الله گفت نمیتوانم گفت که تا ... دوزخ ...

گفت ... دوزخ ... دوازده ... حرارت آن

دوزخ ... گفتم یا ابت ... الا المجنبه هو الله ...

الله ... گفت ... سلم ... ابی بکر ...

بعد ... گفت ... عثمان گفت که ...

... با علی کردم ... مردم

تا ... اعتراف کنند که ...

... غصب کرده ... گفت ... مردم ... کند ما ... و ابو ... دو ...

... با ...

سکرة الموت [illegible] پس آن [illegible] کشید و گفت [illegible] فاطمه و خانه او [illegible] و فاطمه [illegible] نوشتی و
(جهل او بکلاله) خواهم [illegible] نعمت [illegible] عدم علم او [illegible] شرح [illegible] کرده [illegible] چندبار [illegible] کلاله را که سبب آنکه او را پدر و فرزند نباشد و پرسیدند جده سبب میراث میبرد گفت در کلام خدا و سنت
رسول ندیدم تا آنکه مغیره گفت رسول [illegible] جده را سدس میداد و [illegible] را [illegible]
اخطا [illegible] آنکه [illegible] رسول خدا کرده [illegible] خلیفه باعتقاد عامه و اینکه رسول [illegible]
تعمد [illegible] عزل کرده [illegible] امر مسلمین را با او [illegible] و آنکه بر منبر رسول [illegible]
[illegible] که نور [illegible] و بزرگی [illegible] آنکه جبرئیل آنرا آورده بود [illegible]
[illegible] آنکه چون [illegible] بار از [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] و عمر در [illegible] که فرزند [illegible] سقط [illegible]
(در تنعم حج) و [illegible] و اهل سنت [illegible] از این مطاعن [illegible] در [illegible] عمر
که [illegible] علیه [illegible] و در همه کتب [illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible] و [illegible]
کتابا [illegible] عمر گفت [illegible] حسبنا کتاب الله و بروایتی [illegible]
کرده [illegible] و [illegible]
[illegible] کفته اند و این
وصیت [illegible] نزاع کرده [illegible]
که [illegible] نوشتی [illegible] ابوبکر و عمر را خلیفه [illegible] میرسد [illegible] از رسول [illegible] عدم [illegible]
بیاری [illegible] و با وجود آنکه خود [illegible] از من فقیه تر [illegible]
که موت بر پیغمبر روا [illegible] میرسم محمد مرده [illegible]
که دوست [illegible] پس هر که گوید محمد مرده است او را [illegible]
[illegible] امیر [illegible] رسول [illegible] عمر گفت [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
(تکفیر [illegible]) [illegible] نبوت محمد [illegible]
الحدیبیه که [illegible] قرار یافته [illegible] گفت اگر [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] فرمود [illegible] اما [illegible] خواهد [illegible] گفت [illegible]
(مهر زنان) [illegible] ۴ و آنکه [illegible] که در منبر گفت هر که [illegible] زیاده کند
او را [illegible] زن [illegible] اینتم [illegible]
(لولا علی) [illegible] عمر گفت [illegible] افقه من عمر [illegible] ۵ و آنکه [illegible] کرد [illegible]
(حرمه متعه) [illegible] عمر گفت لولا علی لهلک عمر ۶ و آنکه گفت [illegible] و روایتی [illegible] علی [illegible]
[illegible] النساء و [illegible] الحج [illegible] که خدا و رسول [illegible] کرده [illegible]

کردد و صحیح ترمذی [illegible] که شامی از عبدالله بن عمر پرسید [illegible] در متعه [illegible] کفت ابته [illegible] کفت پدرت

نهی کرده کفت رسول الله امر کرده [illegible] ترک [illegible] خواهم کرد [illegible] کفته پدرم [illegible] احمد حنبل از عمران [illegible]

علیه [illegible] و [illegible] تاریخ [illegible] و [illegible] حنفی از مالک علیه [illegible] و در تواریخ [illegible] اکثر [illegible]

بتول [illegible] و [illegible] از [illegible] امر [illegible] کرده [illegible] لو لا نهی [illegible] المتعه ما زنی [illegible] ۷ و انکه [illegible]

[illegible] رفت [illegible] کفت [illegible] نماز [illegible] ترسیدی [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و [illegible] ابا بکر [illegible] بالا [illegible] و [illegible]

[illegible] ا[illegible] [illegible]

[illegible] دارد [illegible] پیغام [illegible] تو [illegible] عمر [illegible]

عذر [illegible] ۸ و انکه بدعت [illegible] خدا و رسول کرد و [illegible] رسول الله قرار داده بود [illegible]

[illegible] و [illegible] ۹ و انکه بدعت نماز [illegible] یکی [illegible]

[illegible] عمر [illegible] در مسجد [illegible] نماز [illegible]

[illegible] نماز [illegible] کفت [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] و کل [illegible] فی النار [illegible] قرار [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] و سنت زکوه [illegible]

[illegible] نماز را تمام کننده و [illegible] بود [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible] فی [illegible] المشرکین [illegible] اسلام [illegible]

۱۳ [illegible] و انکه [illegible] از [illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] عمر کفت [illegible] در مسجد [illegible] خطبه کفت

ایها الناس [illegible] رسول الله [illegible] امیر المومنین [illegible]

[illegible] کننده [illegible] از منبر [illegible] عباس کفت

[illegible] انکه [illegible] عباس [illegible] بیشتر [illegible]

کفت [illegible] عباس [illegible]

[illegible] مردم [illegible] کرد [illegible] عباس [illegible] و اکر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] کفت [illegible]

[illegible] عباس [illegible]

عمر [illegible] حکم [illegible] پیغمبر [illegible]

از [illegible] عباس [illegible] حضرت [illegible] پیغمبر

ازو

فرمود نصب علی و ... خورد که هرکه ابا کند او را بذوالفقار دو نیم کنم و باز کسی نگاه باو
نتوانست کرد و عمر نترسید ... پانزدهم آنکه عالم باحکام شرع نبود و علم و حد شرب خمر
ایجاد تازیانه و حال آنکه هشتاد است و عمل علی با اینکه باجتهاد بود و موجب طعن نشود
بدتر از گناه است ۱۷ آنکه در وقت مردن شوری قرار داد و شش کس را خلیفه ... از این
شش نفر که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن باشند خلیفه باشد اما ... هیچ ... ارند
که بنا بر امامت علی ... و عثمان اقربا ... ایشان ... برادر ... ماند
خواهند طلحه ... اجماع و ... و زیر تنه خواهد ... و بدو ... و عبد الرحمن
ضعیف رای ... که ابو عبیده و سالم زنده ... که ... بر کرد که نزد
عوام ... و عثمان خلیفه ... و گفت اگر علی و ...
برای اجتماع کنند قول ایشان ... و میدانست که اتفاق نمیکنند و اگر ازین ... کشته
شوند ... که عبد الرحمن باشد تابع باید شد و میدانست که ... و عثمان ... و ...
بر عبد الرحمن ... دیگر را بکشند و اگر ... تا ... اختیار ... تا سه روز خلیفه
اگر ... در روز ... را بکشند و ... و محروم کردن ... با آنکه ...
و ... و در ... از ... بیرون رفتن عمر ... گفت و الله ...
لا ... لو ... امرهم محالکم علی ... بکی ... کفت ...
فیه گفت اگر ... و ... روایه گفت لا اجمع ... بنی النبوه و الخلافه
ولید بن عتبه گفت تو خلیفه را ... که ... از ... برای علی ...
... گفته شما او را خلیفه ... اگر ... شما را براه راست ... اگر چه ...
... و قتل آنحضرت ... لا ... که خلافت ...
... میشد ... الا ... الکتاب و الحکمه و ... و در ... قدر ...
... و ... به ...
آن در سه روز ... رسول ... که ... از مردم ...
و ... عامه ... و با ...
... که شوری قرار ... بن ... شرح ۱۸ آنکه مغیره ... شاهد
شهادت ... تعلیم داد که ... و مغیره را حد نزد و ... قبیح
کرد ... مغیره ... و تعلیم ... برای ... و ... ای
... رسول ... اختیار کرد ... که ... مغیره ...
شود ... ۱۹ آنکه ... ابو نعیم گفته که عمر ... گفت ...
... او ... که ... و ...
... که ... کنند ...

و در مسجد احادیث نقل میکند و نسبت بوی گناه میکند بایں بهانه فرمود تا او را چندان زدند که بعد از
سه روز شهید شد چون بعمار این خبر رسید گفت اقتلوا احرقوا المصاحف [illegible] و گویند این قرآن از لغت [illegible]
عبد الله [illegible] و بگذاشت که دیگر را اطلاع بر مصحف [illegible] رسانند و انجا [illegible] که در حدیث [illegible] بعمار که عثمان
بر جنازه او نماز کند عمار با جمعی [illegible] و نماز کرده بردند و دفن کردند عثمان [illegible] مطلع شده بر سر قبر [illegible] بعمار گفت
چرا مرا اعلام نکردی گفت چنین وصیت کرده [illegible] یاد کرد آنچه ما بدان [illegible] در شرح [illegible]
که عثمان بعیادت او آمد پرسید شکوه تو از چیست گفت از گناهان من پرسید چه آرزو داری
گفت رحمت الهی پرسید طبیب نخواهی بیاورم گفت طبیب مرا بیمار کرد پرسید نخواهی [illegible] که از تو منع
کرده بودیم بگویم بدهند گفت در آن وقت میخواستم حالا مستغنیم گفت فرزندان ترا بکار آید گفت رزق
انها با خداست گفت از برای من استغفار کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو باز خواهد پس عثمان برخ[illegible]
رفت و او وفات نمود و اکثر علما گفته اند که قبل از این آزار بار دیگر چهل تازیانه باو زده بودند [illegible]
چوب بر بدن [illegible] رسید و [illegible] ابو ذر مرده [illegible] بر او نماز گذارد [illegible] و دفن نمود و او مخفی [illegible]
[illegible] عمار [illegible] میکند [illegible] که [illegible] چنانچه [illegible] که چون [illegible]
و [illegible] علامات [illegible] از حد گذشت جمعی از صحابه گفتند باید او را آگاه کرد و [illegible] خلاف [illegible]
سنت کرده بر کاغذی نوشتند بعمار دادند که بعثمان برسانند چون [illegible] بر او معروف بود
از رسول الله شنیده که در حق عمار [illegible] بهشت مشتاق [illegible] علی [illegible]
[illegible] کاغذ نزد او برد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بغلامان گفت تا او را بزدند
[illegible] چندان که [illegible] عمار زد که فتق [illegible] و بیهوش
گشت اقربای او او را بخانه بردند و چهار نماز از او فوت شد بسبب بیهوشی و بعد قضا کرد و [illegible]
موجب زیادتی [illegible] شد و جمعی گفتند که [illegible]
[illegible] و [illegible] اخراج ابو ذر [illegible] که او [illegible] فقلبی [illegible] اخراج ابو ذر
[illegible] مبلغی از بیت المال [illegible] گفت نه گفت چند [illegible]
و [illegible] که مثل [illegible] ابو ذر گفت [illegible] میدانی که [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کسی جرأت نکرد [illegible] پرسید [illegible] رفتیم [illegible] از [illegible]
و دیگر [illegible] فرمود [illegible] چهار [illegible]
و [illegible] عثمان [illegible] گفت
چه [illegible] ابو ذر [illegible] که [illegible]
[illegible] ابو ذر گفت [illegible] والذین یکنزون الذهب [illegible]
عثمان [illegible]

عثمان، اخراج ابوذر

عثمان گفت ای پیر تو به جهت مصاحبت رسول الله عفوت کردم بار دیگر اگر در حضور من چنین سخنان
بگوئی تو را بکشم گفت تو نتوانی ولکن رسول خدا مرا خبر فرموده چون آل ابی العاص به سی نفر برسند قرار
برای خود مال خدا را [illegible] نمایند و دین را تباه کنند و تو را از بلاد معموره اخراج نمایند عثمان از حضار
پرسید که آیا چنین چیزی را شنیده اید به جهت خاطر عثمان گفتند نه گفت علی را حاضر کنید پرسید آنچه ابوذر
میگوید از پیغمبر شنیده فرمود شنیدم که گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی احد
اصدق لهجة من ابی ذر آنها [illegible] ابوذر بگریست و گفت الحمد لله که من دروغ گو نیستم
عثمان گفت ای ابوذر بگو کجا میخواهی اقامت نمائی گفت در حرمین که بعبادت خدا قیام نمایم ولکن رسول خدا
در مدینه مرا خبر داد که تو را از دو حرم بیرون خواهند کرد و به ربذه خواهند فرستاد و تنها در آنجا زندگانی کنی
و تنها خواهی مرد و تنها در روز قیامت محشور شوی و تو را بهشت روزی [illegible] و وفات کنی جمعی از عراق
خواهند رسید تو را تجهیز و تکفین خواهند کرد پس عثمان حکم کرد او را اخراج نمودند بر شتر برهنه
سوار کرده به ربذه فرستند و منادی کنند که کسی او را مشایعت نکند چنان کردند لکن جناب امیر (ع)
و حسنین (ع) و عمار و مقداد و ابن عباس او را مشایعت نمودند تا چند فرسخ و بشارت جبرئیل [illegible]
و [illegible] بسیار گریستند و وداع نمودند و او با دختر خود در ربذه که در بیابانی [illegible]
مهیب [illegible] و از هر طرف با آبادانی بیست فرسخ راه است مقیم شد مدتی در آنجا
[illegible] زندگانی بکرد تا مریض شد و در حال نزع دختر ش [illegible] گریست و میگفت من در این
صحرا تنها و بیکس چگونه تجهیز و تکفین تو نمایم گفت ای دختر [illegible] که رسول خدا مرا خبر داده
که قافله از عراق میرسند و مردم [illegible] مرا تکفین کنند پس ابوذر رحلت فرمود
[illegible] ابوذر رحمه الله رفته مردم چون نام او شنیدند گریه در
[illegible] و مردی از تجار که در آن قافله بود [illegible] حاضر [illegible] ابوذر را تکفین نمودند با جماعت
تمام او را دفن نمودند و در روایتی [illegible] گفت مرا تکفین کنید و بر سر راه بگذارید تا اول قافله
[illegible] عراق رسیدند ابن مسعود گفت صدق رسول الله که فرمود ابوذر تنها
زندگانی کند و تنها بمیرد و تنها محشور شود [illegible] و در روایتی در حال نزع [illegible] قافله
رسید [illegible] بیامدند [illegible] گفت بشارت باد شما را که پیغمبر فرموده که [illegible]
[illegible] گفت کدام یک [illegible] شما در [illegible] داخل [illegible] بگو گفت من
گفت تو در [illegible] مرا کفن کنی [illegible] تکفین او قیام نمودند و ابن مسعود بر او نماز گذارد و دفن
نمودند [illegible] بردند و او به بهشت رفت [illegible] بگوید
عبدالله بن مسعود [illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] نزد عثمان [illegible] رفته [illegible]

معزول کنار ... که یا ... با ... رفت نزد پسر ... کفت که پدرم را دیدم بجائی که از آن بدتر
نباشد بحضرت ... چون آمد کفت مرا ... و عادل ... و اقرار کن
که بر من تقدم کردی و غصب حق من کردی تا تو را حلال کنم ... شد ما را اعاده کرد حضرت ...
... رفت ... داد ... و کفت ...
الارض ... لافتدت به من سوء ... و این مضمون آیه ولو ان للذین ظلموا ما فی
... و در تواریخ است که در آن وقت عثمان ... کرد ...
... و علی ... و کفتند ...
... ۲۰ واجب کردن بیعت ابی بکر را بر مردم که او ... مردم ... کم ...
خدا و رسول ... بود که
حکم کرد ... رسول خدا ... که ... علی را به ...
... ۲۱ آنکه
... که در وقت خلافت عمر ... کفت ... نبود ... کفت نماز ...
سفر ... که ... رسول خدا ...
... عمر کفت از
... و با وجود آنکه در قرآن ...
فان لم تجدوا ماء فتیمموا ... از رسول خدا ...
... ۲۲ آنکه ... عمر ...
... که مال بسیار جمع کرده ... عمر کفت ...
... دیدم ... که ...
... بود ... در ...
... و کفت ...
... عمر شدی ... امیر المؤمنین ... از
... ۲۳ ... کرده ... ابی بکر
... طلاق ...
... ۲۴ آنکه ... نزاع کردند ...
... را ...
... فرزند ... و ...
... ۲۵ ... عمر ... این آیه را ... خواند ...
...
... کرده ... نکرد ...

شده و رفتا به تحریم خمر [illegible] کنند براو [illegible] شرب میکردند و [illegible] آیه آمد که [illegible]
عمر [illegible] را شنید [illegible] قدامه را حد بزند [illegible] چند [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] ۱۲ آنکه مسائل
بسیار را تغییر و تبدیل داد و بدعت در نکاح نهاد و گفت لا نکاح الا بولی [illegible] و [illegible] اهل
بیت را بدعت و سنت کرد و با قرار اهل سنت در [illegible] و مسئله مشکل درماند و لولا علی لهلک عمر [illegible]
بسیار است در کتب [illegible] فصل [illegible] مطاعن عثمان است که در کتب [illegible] و تواریخ اهل سنت
مسطور است و آن نیز بسیار است ۱ آنکه باعث [illegible] شد و امور مسلمانان را [illegible] فاسق
فاجر بود و ولید را که [illegible] فاسقا در [illegible] امام خلق کرد روز [illegible] چهار
رکعت نماز کرد و بعد گفت [illegible] اگر خواهید زیاد کنم [illegible] و سعید بن عاص
حاکم کوفه [illegible] ظلم او [illegible] اخراج [illegible] بود و عبدالله [illegible] که
ظلم و فسق [illegible] مصر فرستاد [illegible] ظلم او [illegible] مصر فرستاد
انواع [illegible] کرد و [illegible] اموال [illegible] را که [illegible] جمع کرده بودند [illegible] کرد و جمله را
نداد و [illegible] میداد [illegible] که یکروز چهارصد هزار دینار [illegible]
داد و ایتام [illegible] میمردند و [illegible] را [illegible] ترکی و رومی
و ختایی [illegible] آنکه طرید رسول الله [illegible] و اخراج کرده
او را از مدینه که حکم بن العاص و مروان پسر او که [illegible] ابوبکر و عمر هم ایشان را دور [illegible]
[illegible] دور کرده بودند [illegible] فرستاد و استقبال ایشان [illegible] اظهار
سرور و تعظیم نمود مروان را وزیر خود کرد [illegible] که [illegible]
[illegible] در میان قبر مطهر و منبر [illegible] صد هزار دینار از غنیمت افریقیه [illegible]
داد و [illegible] صد هزار [illegible] دلیل [illegible] مخالفت رسول [illegible]
[illegible] و دوستی [illegible] یومنون بالله [illegible] و اینها دلیل
بر آنکه ایمان [illegible] ۳ آنکه [illegible] را قرق کرد و غلامان ترکی و غیرهم [illegible]
بر مسلمانان مسلط ساخته [illegible] فرستاد بنواحی عراق و حجاز و تهامه تا کوهها و
[illegible] که هر که علف [illegible] میکردند
[illegible] مثل [illegible] که [illegible] را بر طرف کرد و خراج را [illegible] این قرق بود [illegible]
[illegible] عمل [illegible] رسول الله [illegible] را قرق کرد [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
قرآن [illegible]
زید بن ثابت [illegible]
[illegible]
[illegible]

ودر مسجد احادیث نقل میکند و [illegible] بود که [illegible] نمیگوید با این بهانه فرمود تا او را چندان زدند که بعد از
سه روز [illegible] چون عمار بخبر رسید گفت اقتلوا [illegible] و او نیز این قران را از [illegible]
عبدالله [illegible] و بگذاشت که دیگر را اطلاع بر مصحف [illegible] رسانند و [illegible] که وصیت کرد بعمار که عثمان
بر جنازه او نماز نکند عمار با جمعی [illegible] نماز کردند و دفن کردند عثمان را [illegible] شده بر سر قبر [illegible] بعمار گفت
چرا مرا اعلام نکردی گفت چنین وصیت کرده [illegible] یاد کرد آنچه [illegible] گفته در شرح [illegible]
که عثمان بعیادت او آمد پرسید شکوه تو از چیست گفت از گناهان من پرسید چه آرزو داری
گفت رحمت الهی پرسید طبیب میخواهی بیارم گفت طبیب مرا بیمار کرده پرسید میخواهی [illegible] که از تو منع
کرده بودم بگویم بدهند گفت در وقتی میخواستم حالا مستغنیم گفت فرزندان ترا بکار آید گفت رزق
ایشان با خداست گفت از برای من استغفار کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو باز خواهد پس عثمان بیرون
رفت و او وفات نمود و اکثر علما گفته اند که قبل از این آزار بار دیگر چهل تازیانه باو زده بود [illegible]
چون بر بدر رسید دید ابوذر مرده براو نماز گذاردی و اعانت و دفن نمود و او [illegible]
[illegible] بر [illegible] میکند [illegible] که [illegible] چنانچه [illegible] که چون [illegible] قتل(؟)
و [illegible] علما [illegible] از [illegible] گفته اند [illegible] باو [illegible] کرد و هرچه بر خلاف [illegible]
[illegible] کرده بر کاغذ نوشتند بعمار دادند که بعثمان برساند چون [illegible] معروف بود
از رسول [illegible] که [illegible] و بهشت مشتاق [illegible] علی [illegible]
و عمار [illegible] کاغذ [illegible] داد و [illegible] بخواند و چشم [illegible] کاغذ [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کن و [illegible] گفت [illegible] گفت تا او را بزدند
[illegible] تا [illegible] چند لگد بر شکم عمار زد که [illegible]
گفت اقربای او [illegible] بردند و چهار نماز از او فوت [illegible] بعد قضا کرد و [illegible]
موجب زیادتی [illegible] شد و [illegible] که [illegible] آورده [illegible] الا [illegible]
[illegible] و [illegible] واخراج ابوذر [illegible] که [illegible]
[illegible] مبلغی از بیت المال [illegible] گفت [illegible] گفت نه گفت چند [illegible]
و انتظار [illegible] که [illegible] بیاورند [illegible] ابوذر گفت [illegible] میدانی که [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کسی جرات [illegible] پرسید [illegible]
دیگر [illegible] فرمود [illegible] و چهار [illegible]
و [illegible] عثمان [illegible] گفت
چه [illegible] که [illegible]
[illegible] ابوذر گفت [illegible] والذین یکنزون الذهب [illegible]

عثمان [illegible]

مطاعن عثمان
اخراج ابوذر

عثمان گفت این سخن بجهة مصاحبت رسول الله عفو کردم بار دیگر اگر در حضور من چنین سخنان
بگوئی ترا بکشم گفت تو نمیتوانی و لکن رسول خدا مرا خبر فرمود چون آل ابی العاص بسی برسند قرآن را
برای خود بهانه سازند و دین خدا را تباه کنند و ترا از بلاد معموره اخراج نمایند عثمان از اصحاب
پرسید که این حدیث را شما شنیده اید بجهة خاطر عثمان گفتند نه گفت علی را حاضر کنید پرسید آنچه ابوذر
میگوید از پیغمبر شنیده فرمود شنیدم که گفت ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة
اصدق من ابی ذر [illegible] ابوذر [illegible] و گفت [illegible] که من [illegible]
عثمان گفت ای ابوذر بگو کجا میخواهی اقامت نمائی گفت در حرمین که بعبادت خدا قیام نمایم و لکن رسول
خدا مرا خبر داد که ترا از حرمین بیرون خواهند کرد و بربذه خواهند فرستاد و تنها در آنجا زندگانی
و تنها خواهی مرد و تنها در قیامت محشور شوی و تنها به بهشت روی [illegible] وفات کنی جمعی از عراق
خواهند رسید ترا تجهیز و تکفین خواهند کرد پس عثمان بفرمود تا او را اخراج نمودند بر شتر برهنه
سوار کردند و بربذه فرستادند و منادی کردند که کسی او را مشایعت نکند چنان کردند لکن جناب امیر
و حسنین و عمار و مقداد و ابن عباس مشایعت نمودند تا چند فرسخ و بشوارع جبرئیل بشارت [illegible]
[illegible] و بسیار گریستند و وداع نمودند و او با دختر خود در ربذه [illegible] در بیابانی
مهیب [illegible] با [illegible] پنج فرسخ [illegible]
شور [illegible] زندگانی [illegible] تمام شد و در حال نزع دختر [illegible] و [illegible]
[illegible] تنها [illegible] چگونه تجهیز و تکفین تو نمایم گفت ای دختر [illegible] که رسول خدا مرا خبر داده
که قافله از عراق میرسند و مرده مرا [illegible] ابوذر [illegible] دختر
[illegible] ابوذر برحمت رفته مردم چون نام او شنیدند [illegible]
آمدند و مردی [illegible] ابوذر [illegible]
نام او را دفن نمودند و بروایتی [illegible] کفن مرا کنی [illegible]
[illegible] از عراق رسیده ابن مسعود گفت صدق رسول الله که فرمود ابوذر تنها
زندگانی کند و تنها میرد و تنها محشور شود [illegible] دفن نمودند و بروایتی در حال نزع بود که قافله
رسید [illegible] ابوذر گفت بشارت باد شما را که پیغمبر فرمود که جمعی [illegible]
[illegible] کنند [illegible] گفت [illegible]
گفت تو در جامه خود مرا کفن کنی [illegible] و ابن مسعود بر او نماز گذارد و دفن
نمودند [illegible] شهر بردند [illegible] بگوید [illegible]
عبدالله بن مسعود [illegible]
[illegible]

عثمان بر منبر بود با نفاق گفتند یا خود را از خلافت عزل نما یا عمال را تبدیل کن که مسلمانان

از تعدی حکام بی طاقت شده اند و کارد باستخوان رسیده بعد از گفتگو شنید بسیار مقرر شد که محمد

بن ابی بکر بمصر رفته [illegible] میان مردم و [illegible] عمار یاسر [illegible]

حرف [illegible] بر حذر باش که [illegible] عثمان [illegible]

شده برگردی پس محمد با رفقا باحتیاط میرفتند که جماعه سواری دیدند پرسیدند چه کسی [illegible]

مردی چون [illegible] از شتر فرود آوردند و [illegible] در میان [illegible]

[illegible] کاغذی بود که نوشته بود عثمان الی [illegible] اذا اتاک [illegible] فاقتله و [illegible]

عملک و [illegible] پس آمد بار رفقا بمدینه برگشته [illegible]

دادند گفت [illegible] اما من ننوشته ام و مهر نکرده ام و [illegible] چون بمدینه برگشتند

بر [illegible] کسی که [illegible] اصلاح کند [illegible]

برادر [illegible] گفت [illegible] این کتاب را [illegible] عثمان گفت مروان نوشته

گفتند او را بده گفت من نکنم پس [illegible] یکشتن او اتفاق کردند و عثمان بخانه [illegible]

[illegible] او را محاصره کردند و منع آب از او نمودند پس بخانه او رفتند او را بکشتند و گفتند

کشتیم در حالتی که کافر بود و بعد از سه روز در قبرستان یهود [illegible] دفن کردند [illegible]

آن موضع را داخل قبرستان [illegible] بقیع [illegible] روز جمعه که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عایشه [illegible]

زنده بود و گفت [illegible]

از [illegible] عثمان [illegible] و از [illegible] شراب [illegible]

داد [illegible] و [illegible] را در حال مستی [illegible] بیرون کردند [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ا [illegible]

مطاعن عثمان

او را منع فرمود که [illegible] حلال [illegible] فرمود که [illegible] قال الله تعالی [illegible] و قوله [illegible] و تعالی له
[illegible] عثمان گفت مرا [illegible]
[illegible] که بگویم او را رسم [illegible]
بحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون [illegible] و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا
[illegible] با عثمان [illegible] عثمان گفت من مردم را
از آن منع کرده ام [illegible] سنت [illegible] که رسول خدا [illegible] نماز [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] عثمان تمام میکنیم آیه که
[illegible] عثمان [illegible] عثمان گفت که ان هذان
لساحران [illegible] احرام نکنند
[illegible] جواب [illegible] موافق [illegible] از اعراب [illegible] بو عمرو [illegible]
خوانده و ایضا در صحیح مسلم [illegible] مدح میکرد [illegible]
[illegible] مدح نبود [illegible] ابوبکر را مدح میکردندی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] طلحه گفت [illegible] خواهم کرد
طلحه گفت [illegible] عایشه را با آنکه [illegible] احرام [illegible] و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان
آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله [illegible] آیه [illegible] با آنکه [illegible]
النظر [illegible] عثمان [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] شریک [illegible]
عرض کرد [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] گفت بحکم [illegible]
[illegible] آیه و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم [illegible] راضی [illegible]
[illegible] آیه [illegible] لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء [illegible]
بر لشکر اسلام [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] طلحه گفت [illegible]
[illegible] و یقول الذین آمنوا أهؤلاء الذین أقسموا بالله جهد ایمانهم انهم
لمعکم حبطت اعمالهم [illegible] نفاق [illegible]
اراده کرده [illegible] اعمال ایشان [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] تفسیر [illegible] ثعلبی و واقدی [illegible]
[illegible] زبان ایشان [illegible] از عثمان [illegible]

آیه ان هذان لساحران

آیه [illegible]

آیه ان الذین یؤذون

[illegible]

آیه اذا دعوا الی الله

آیه لا تتخذوا الیهود

تفسیر [illegible] ثعلبی [illegible]

بودند و همه تعن‌ها و مطاعن او کردند چه سه روز بعد از قتل او را دفن نکردند تا آنکه جمعی رفتند و بکری از داد [illegible]
و معاونت قاتلین او را نمودند و منع نکردند قاتلین را که خواستند از بام خانه او بروند و منع از بار او
کردند مانع شدند و واقدی و غیر او گفته‌اند که اهل مدینه میگذاشتند که بر او نماز کنند و دفنش کنند در
سیم که مروان با دو نفر خواستند دفنش کنند سنگها بر آن انداختند و چون در مقبره مسلمانان نگذاشتند
دفن کرد او را در مقبره یهودان بحر کوکب انداختند و خاک بر او ریختند و در روضه الاحباب است که او را بر تخته
انداختند میکشیدند و سرش بر آن تخته میخورد و طق طق میکرد تا آنکه دفن کردند و اهل سنت گفته‌اند که
کار از حضرت امیر پرسیدند که عثمان را که کشت فرمود الله قتله و انا معه یعنی خدا او را کشت و با او من بودم
و حکم من هم در قتل او موافق حکم خدا بود چنانچه حق تعالی راضی بقتل او بود و او را واجب القتل میدانست من نیز چنین بودم
اینکه حضرت اولاد و کرام خود را بمعاونت عثمان فرستاد و بی راضی بقتل او نبود جواب آنکه اگر حقی
داشته باشد ترحم بر زنان و اطفال که در خانه او بودند کرد نه آنکه عثمان را مستحق اعانت دانسته
باشد بلکه گریختن او در غزوه بدر و احد و بعد از بیعت او را که رسید حضرت فرمود چون من نجات [illegible]
و همچنین در بیعت الرضوان که بیعت کردند در تحت شجره سبب [illegible] شد و مطاعن او زیاده از آنست که تحریر در آید
اگر کسی خواهد رجوع بتواریخ نماید مثل کتب واقدی و ثقفی و تفسیر سید و غیرها و غیر هم در باب او [illegible]
مطاعن او و دیگران عامه در حق صحابه و در مطالب خود و تبعیت ایشان هم روایت کرده‌اند و تا
آنکه در قیامت جمعی از صحابه که بدعت کردند دفع ایشان نمودند از رسیدن بحوض حضرت محروم واز
حوض بدور کردند چنانچه در مشکوة المصابیح و جمع حمیدی و غیر آن از رسول نقل کرده‌اند و شیخ
که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود انا فرطکم علی الحوض من مر بی شرب و من شرب لم یظمأ ابدا که بکنار حوض کوثر
خواهم رسید هر که از آن بیاشامد تشنه نشود هرگز و جماعه وارد شوند بر کنار که بشناسم ایشان را
و ایشان مرا اما حائل شود میان من و ایشان که نتوانند رسید فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک
فاقول سحقا سحقا یعنی دور باد از رحمت خدا کسی که تغییر داد بعد از من [illegible]
که میفرمود لیردن علی الحوض رجال ممن صحبنی حتی اذا رایتهم و رفعوا الی اختلجوا
از من غایب شوند گویا بردند [illegible] فاقول اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک
و ابو هریره نقل کرده‌اند که [illegible] فرمود روز قیامت گروهی از امت من در برابر من بیند
موی ایشان حایل شود که به نزد ایشان بیند و بجهل برداشته نزد من گویم پروردگارا میبرند گوید
و اینها نمیدانی که بعد از تو از دین برگشتند و مرتد شدند بعد از آن کرد دیگر بیند که شوند
باز در اول مرد و تمرّد کرد و گفت خداوند واقع شود و هر کس بسوی آتش برد و ببینیم که یکی از
ایشان خلاص نشود مگر اندکی و بهوای نفس و حکومت دنیا از [illegible]
[illegible] و از صحاح [illegible] لتتبعن سنن من قبلکم
شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لتبعتموهم قلنا یا رسول الله الیهود
والنصاری

الیهود

[illegible] در باب [illegible]

الیهود والنصاری اکثر امت از دین برگشته شوند بلکه اکثر امت مرتد شوند و ضلالت بعد [illegible]
اختیار کردند و این گونه نبی نیست چه در قرآن از قصه چنین خبر داده که قوم موسی [illegible] بعد از
سه روز پرستیدند گوساله را با آنکه ده هزار بلکه در اکثر تواریخ دوازده هزار و بقولی یازده هزار بودند با [illegible]
کسی نماند بغیر امیرالمؤمنین و عباس و مقداد و پسر [illegible] آمده [illegible] رسول خدا را [illegible]
و از عداوت [illegible] و غار [illegible] دنیا [illegible] از خدا [illegible]
آن روز از پیغمبر پروائی نداشتند و آنچه در سوره جمعه فرموده و اذا رأوا تجارة او لهوا [illegible] که
متاعی آورده با [illegible] بدهان [illegible] زد [illegible] حرکت داد رو با او کردند و از پی خریدن متاع یا
تماشا رفتند و تو را تنها گذاشتند و نماز را فراموش کردند که گویا هرگز چیزی از او نشنیده اند
پس هرگاه در زمان حیات او چنین کنند و او را تنها گذارند و نماز را [illegible] بجهت متاع دنیا بروند
و این گمان نمودند که او را دیگر نخواهند دید [illegible] غیبت [illegible] دنیا [illegible] که او را نخواهند دید
مخالفت نمایند و از پی هوای نفس و جاه و منصب دنیا بروند تعجبی نیست و تعجب آنست که مردم [illegible]
موسی [illegible] در چند جا [illegible] شنیده اند که [illegible] در میان قوم [illegible] رفت [illegible] برود [illegible]
[illegible] آوردن احکام الهی [illegible] بطول [illegible] از راه بیرون رفتند و [illegible]
چند [illegible] موسی را فراموش کردند که گویا هرگز فرعون [illegible] عصای [illegible]
نشنیده اند و گوساله پرستی را اختیار کردند و چون حکایت مرتد شدن این امت [illegible] تعجب
میشمردند که چگونه میشود که امت مرتد شوند بعد از [illegible] باقی ماندند [illegible]
در کدام [illegible] و [illegible] بیشتر [illegible] گوساله پرستی یا [illegible] حکومت و منصب [illegible] و کدام در
سبب ارتداد قوی تر تواند بود منع [illegible] که پیغمبر خدا بود یا منع مرتضی علی که وصی و امام بود
اثر [illegible] بیشتر [illegible] ارتداد [illegible] تواند بود و اگر کسی [illegible] تامل کند [illegible] این طائفه [illegible]
کرده اند با خبر شود و میداند که [illegible] پیغمبر خود [illegible] بر میبردند اگر بعد از
او [illegible] برگردند استبعاد ندارد چنانچه جمعی از انس روایت کرده که چون روز حنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
شکست داد و [illegible] برگشته و مال کفار را جمع کردند و رسول خدا اموال طائفه هوازن را قسمت
میکرد جمعی از قریش [illegible] جهت تالیف قلوب [illegible] عطا فرمود [illegible] انصار گفتند یغفر الله الرسول
خدا [illegible] رسول [illegible] قریش چنین عطا میکند و ما را فراموش کرده و از شمشیرهای ما خون میچکد و جمعی
دیگر گفتند [illegible] شدت [illegible] در کار [illegible] و جنگ [illegible] ما را میخوانند و غنایم را بدیگران میدهد
اینها نقل کرده که در روز فتح مکه منادی رسول خدا ندا کرد که هر که سلاح از خود دور کند [illegible]
بر روی خود ببندد [illegible] جمعی از انصار گفتند این مرد امروز دل [illegible] بر قرابت [illegible]
میکند با آنکه شنیده بودند که آنچه میکند بوحی خداست [illegible] سلوک [illegible] با حضرت [illegible]

بعایشه فرمود اگر قوم تو نزدیک بکفر نبودند و نمیترسیدم که از اسلام بر گردند هر آینه خانه کعبه را خراب
میکردم و موافق اساسی که ابراهیم گذاشته بنا میکردم و از برای آن دو در یکی شرقی و دیگری غربی قرار میدادم
و در کتاب اکتفا است با آنکه خاتم النبیین و رحمة للعالمین بود از ایشان در خوف بود که مبادا بعد از وی
برگردند اگر بعد از او با اهل بیت او که ارباب [illegible] مخالفت نمایند و دوری [illegible]
[illegible] زمان رسول [illegible] بودم [illegible]
از قتال میکردم حذیفه گفت [illegible] اگر تو هم در آن وقت میبودی مثل ما سلوک مینمودی [illegible] چگونه بود
در واقعه احزاب [illegible] آنحضرت خواست که از دشمن خبر یابد فرمود مردی باشد که خبر از قوم بیارد و [illegible]
با من باشد کسی جواب نگفت بار دیگر فرمود با من باشد در درجه من باز کسی جواب نگفت پس [illegible] فرمود قم یا حذیفه
من بجانب ایشان رفتم و خبر آوردم پس مرا بلباس خود پوشید و بخواب رفتم و آنحضرت بنماز مشغول
شد و [illegible] مرا بیدار کرد پس هرگاه [illegible] گواهی دهند بتقصیر در امور آنحضرت و اعراض از مطالب دو
دنیا را بر آخرت اختیار کنند و [illegible] او و اگر بعد از وی [illegible] او یا اهل بیت او نمایند چه استبعاد دارد
با آنکه در اول اسلام [illegible] دنیوی [illegible] بود و بعد حکومتها و منصبها بهم رسید و توقع داشتند که [illegible]
خاص [illegible] مال و منال و جاه و منصب [illegible] بندگی خدا و رسول را بیاد [illegible] و جمعی از اکابر علمای اهل سنت
گفته اند که حضرت امیر در خطبه [illegible] شکوه [illegible] از خلفای ثلثه نموده و چه قدر [illegible] ظلم کشید و [illegible]
و کذب [illegible]
[illegible] علی مع الحق [illegible] خلافت بعد [illegible] کردند [illegible] که قال رسول الله
یا علی ان الامة ستغدر بک بعدی که غدر و بیوفائی کنند و عهد را بشکنند و از احمد بن موسی حافظ
از ابن عباس روایت کرده که با رسول خدا [illegible] باغستان مدینه رفتیم و بهر باغ که [illegible]
علی میگفت چه باغ خوبی است و آنحضرت میفرمود باغ تو در بهشت از این [illegible] دست مبارک
بر سر زد و گریست و علی از سبب گریه پرسید فرمود [illegible] که در سینه جمعی کینه تو [illegible]
[illegible] میکنند و منتظرند که مرا نبینند پس ظاهر کنند و بعضی [illegible] کرده اند که اگر خلفای ثلثه غصب حق علی کردند
[illegible] که در وقت خلافت آنحضرت [illegible]
که جمعی چنین بگویند [illegible] در منبر رفته بعد از حمد خدا و [illegible]
بمن رسید که جمعی چنین بگویند بدانند که [illegible]
[illegible] سلوک [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible]
[illegible]

برد

مرد بازیا بلرفته بازانکشت وانثی براو سرد شد حضرت امیر و عمر اکر بکوید ابن ملجم از قوم
بی نکرده کناره گرفت دروغ گفته باشید واگر یاد کرده بیعتی که وصیتم معذور در نرم سیم بود اگر جنگ کند
بود آن بکم قوة او وی مالی بکلی شد اگر کویید قوة مقاومت با قوم داشت وقتی که کشتا ز نو حسن
باز ایستید تا بستادند تکذیب قرآن کرده خواهید بود و اگر نداشت پس وصی معذور تر خواهد بود چهارم
یوسف که کفته رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه از مانعت زلیخا و مکر زنان و هر که او بیغمبری
زندان را دوست تر داشت پس وصی معذور تر باشد ششم هارون که چون موسی را او ازرده شد قال
یا بن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس وصی اعذر باشد
هفتم بیغمبر با همه که اکر کار قریش فرار نمود بغار رفت سه روز نهان بود بعد بمدینه رفت اگر کوید
بخوف کریخت کافر باشید و اگر دانید که از قریش بتغلب الله و چاره نداشت بجز فرار پس کی که وصی
ادیم اگر از ترس و بیم ترک جنگ کرده باشیم باید معذور باشد حضرت چون بابنیر بعد فوت
کشتند صفوت یا امیر المؤمنین در همه کردید مثلی بلده که در از زدن که بیغمبر و همه جا با کار که صلح
کرد و همه جا به همراه بودند و مغلوب در جنگ نبودند اگر امیر المؤمنین تنها ای جنگ بکرده باشد چه میشود
در چه درد از ای بیغمبر که اشجع از وی بود چکونه نکنند وصی را و شنوا گفت و اینکه از عمر
لو کان حمزة وجعفر حیین ما طمع فیها لاحد ولکنی بلیت بجلفین جافیین عباس و عقیل
از آنکه حب و غیرت حمزه با نبی و وصی بمرتبه بود که هنوز مسلمان نشده روز از آنکه کار بیغمبر شنیده
ابو جهل بی ادبی به بیغمبر کرده بکمان بخود سر ابو جهل شکست و جعفر را آن رتبه و شرف بود که از روز
که از حبشه برکشت بجهت حضرت اللهم حضرت جعفر بود که ندانم سرور من از فتح خیبر بیشتر باشد یا رسیدن و دیدن
جعفر اما عباس لا یفر و لا ینفع بود و عقیل برادری عقیل ناب امیر است که بهر طمع دنیا بشام رفته نزد
معاویه لاو در صحیح مسلم و بخاری بهم امده که سقیفه می کنند که ان بنی هاشم کانوا فی معزل
تعالی عنه ونحن نقل فلا ننطق علی بنحابهم ونقل عنه علیهم واتهما بایع احد منهم ابا بکر حتی اتم
علی بن ابی طالب بعد تهدید کفاها و لعلم الناصر و لعلم بعد از این عبارت فیه خیار و ما ضر نصب الشیعة اذا
اعتقد ظنا لان المعتدین و قد اشهد انهم علمائهم واعترفوا انهم عقل کلک این عبارت نقل کرده
وقتی که عمر بشام رفت عباس همراه او بود اهل شام عمر را تواضع بکردند امیر المؤمنین میخواهند
عباس گفت من اولی تر با بن نام از او عمر رنجید و گفت الا انه لمن عجائب هذا قبیح و منک
و فوائد که لا الله الا و المهتدی ... عباس گفت جرأتو و صاحب تو با او چنین کردند
با او اختیار داریم وافضل بعد انیم و نیکی و را مقدم نداشتیم چون او در سن کمتر او را داشته ترسیدیم که
عرب بر او بیع نیابند و ابو بکر از ... ... امری که باید ابو جهل با ابو سفیان را
ابتدا بکر نا با بیغمبر زار در بکند

اما در بیان انکه بیغمبر با اصحاب ... تا کار ... همه خوف و تقیه ... از بیغمبر و مانعت بیغمبر

جانشین بیغمبر بیغمبر

و اینکه بیغمبر حضرت ... اقرار عمر با ... از ... بیعت خوف ... قرار بود

دنیا بر ... که

بر پیغمبر مقدم دارند چه جنت کفار با ایشان بیشتر و کیشان با پیغمبر علاوه تر بلند و چون خدا و رسول علی را خلیفه
نشان او فرموده بود باید مردم از خدا و رسول بشنوند و عرب بر معویه و یزید بیم شدند برادر ترجیح
میدهند و بیعت ابو بکر را که مانع نزد [illegible] عمر را مقدم دارد و ابن جهد در [illegible]
ظاهری کرده اند در کتاب اعلام که از تصنیفات [illegible] و تاریخ او در سال [illegible]
کرده که [illegible] از حبیب بن [illegible] روایت کرده که در ایام خلافت عمر مسئله ای در [illegible] مشکل شده بود و بر [illegible]
دانستند و چاره از آن نخواستند پس جابر و انصار گفتند [illegible] کنند مشکل را نزد
تو دلیل میشود [illegible] بگویم عمر در غضب شد و گفت از خدا بترسید [illegible] بگویید بخدا قسم که من و شما بدانیم
که [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفتند مگر [illegible] از او دیگری [illegible] کنند
او را [illegible] گفت او نفس پیغمبر است و بهتر [illegible] و معدن علم جای [illegible] مردم نزد او
میروند [illegible] پس [illegible] بخدمت آنحضرت رفتند و دیدند [illegible] و بیل در دست دارد و میخواند
خانه مشغول است و [illegible] میخواند ایحسب الانسان ان یترک سدی [illegible] و مردم از گریه او گریه
در آمدند و بعد از لحظه عمر آن مسئله را پرسید و جواب شنید عمر گفت یا علی حق تعالی ترا برگزیده [illegible]
رهنمای خلق و [illegible] تو از آن سرباز زدند و نگذاشته که حق بحق دار برسد حضرت فرمود
ای عمر روز قیامت دور نیست که هر کس گشته خود را مید [illegible] وعده گاه همه با ما است [illegible]
میرسد پس عمر [illegible] در [illegible] و از این کلام معلوم میشود که جماعتی [illegible]
که آنحضرت [illegible] و معلوم است و دیگران [illegible] حضرت عمر را [illegible]
باشند [illegible] و عمر هم دانسته [illegible] و [illegible] از سر امر [illegible] و [illegible]
امر عظیم [illegible] و [illegible] جنت را [illegible] حق و [illegible] در [illegible] و یکی [illegible] و دیگر
نیه و یکی [illegible] نیه را بگیرد و آنحضرت در زمان خلافت عمر میفرمود که لبیک علی الاسلام
من کان باکیا [illegible] ارکان و معالیه و گویا مراد ترک ارکان ترک [illegible]
و ترک [illegible] و ترک [illegible] و انقیاد و قبول [illegible] و در امر خلافت [illegible]
از [illegible] که ترک آن موجب ترک اسلام است و میشود مراد [illegible] ترک [illegible]
و [illegible] چه علم [illegible] ظاهر میشود است با طاعت و [illegible] ظاهری [illegible]
[illegible] که سرباز زنند از طاعت از عهده تکالیف [illegible] بیرون نیامده و در [illegible] ارکان اسلام
[illegible] خواهد بود و آنحضرت [illegible] که فرموده لا یبالی الناصب صلی ام زنی
نیست که ناصبی نماز کند یا زنا کند پس [illegible] روزه فایده ندارد و از [illegible]
از ثواب [illegible] و [illegible] که [illegible] از مسلم [illegible] که [illegible]
از [illegible] قرار دادند که [illegible] بر [illegible] در راه [illegible] که [illegible] تا [illegible]
[illegible]

[illegible]

بیانی

عالم برسد و بجیله شتر حضرت را رم دهند تا او را بیندازد و هر که را خواهند جا کم کنند و آنحضرت با وجود
آنکه علم بکار ایشان داشت ملتفت بدفع کید ایشان نشد بجز حذیفه و عمار را فرمود که یکی زمام ناقه را بکشد
و یکی ناقه را براند منافقان چون نزدیک بالای عقبه رسیدند منافقان دبه‌ها را پر از سنگ ریزه کرده
و در عقبها انداختند و در آن شب ظلمانی انداختند یکی چیده نزدیک شد که ناقه مبارکه زخم بردارد و آنحضرت
نهمید اشاره شد که اسکنی یا مبارکه چون منافقان ثبات قدم ناقه را دیدند پرده بی‌شرمی
بر رو کشیدند بار دیگر بسته پیش دویدند که شاید بقوت دست و حرکت پا شتر را از کوه بلند اندازند
حضرت بانگ بر ایشان زد و حذیفه و عمار شمشیر کشیدند روی با نجماعت نمودند و در آن شب برقی بر روی
آفتاب ظاهر شد منافقان که مبادا رسوا شوند فرار نمودند حضرت فرمود ایشان را شناختی گفتند نه
فرمود اینها جماعتی اند که تا روز قیامت منافق خواهند بود پس نامهای ایشان را به حذیفه
و عمار فرمود و گفت خواستند که شتر مرا رم دهند و مرا بیندازند که با این حیله مرا بقتل رسانند حذیفه گفت
بقبیله ایشان بفرستیم که سرهای ایشان را از دنبال فرستند فرمود نمی‌خواهم عرب گویند محمد بر قومی
جمعی با دشمنان مقاتله نمود و چون ظفر یافت قوم خود را بقتل آورد پس فرمود الهی اینها را
بدبیله گرفتار کن حذیفه پرسید دبیله چیست فرمود شعله آتش است که در دلهای ایشان افتد و باو
هلاک شوند پس بعمار و حذیفه فرمود این را پوشیده دارید که رسوا نشوند و بیهقی از مسلم از عمار نقل کرده
که پیغمبر فرمود که از اصحاب من دوازده تن منافق بودند که بوی بهشت را نخواهند شنید
و هشت تن از آن در آیه لقد ابتغوا الفتنة و آیه و هموا بما لم ینالوا اراده کرده که دوازده کس بودند باز ده
نفر بر پشت عقبه بر بلندی ماندند وقتی که از غزوه تبوک برگشته بودند و خواستند غدر و مکر با رسول خدا
بکنند که از راحله او را بیندازند پس عمار ناقه را میکشید و حذیفه شتر را میراند که حذیفه شنید و جمعی را دید
رو بسته بانگ بر ایشان زد که بگریزید و در [illegible] که آنحضرت کار [illegible] تا [illegible] احوال منافقان
حذیفه بود و در استیعاب از مفضل بن عمر روایت کرده که در [illegible] منافقان را بخاطر رسید
که چون [illegible] همراه نیست فرصت غنیمت است و دفع محمد و علی [illegible] و مبالغه عمر بیشتر بود
که تا [illegible] شده انتقام خون ایشان از او باید کشید والا [illegible] را فریب داده تابع خود ساخت
و از دین خود برآورد تابع خون ایشان [illegible] و بعد از آن مدتی تا [illegible] ایشان باید کشید
و چون تیر مراد [illegible] بهدف نرسید [illegible] و کینه‌های [illegible] بر نفاق [illegible] تا آنکه
ابوبکر خلیفه شد در آن وقت عمر خواست انتقام [illegible] ابوبکر مانع شده و چون عمر خلیفه شد
روزی به حذیفه گفت شنیده‌ام که نسبت نفاق بجمعی از اصحاب رسول خدا داده [illegible]
[illegible] را بلند کرد که او را بزند گفت ای عمر ساکت باش که تو نیز [illegible]
[illegible] و چون عمر [illegible] در خلافت [illegible] اظهار [illegible]

نفاق عمر و پسرش

عثمان انتقام همه را از او کشید و از روایت نزاع [illegible] در تفسیر [illegible] المنافقین [illegible]
آورده که روزی حذیفه بمجلس عبدالله بن عمر آمد و سلام کرد عبدالله تعظیم او کرد حذیفه گفت نفاق [از اهل بود]
در جمعی که بهتر از شما بودند بسیار بود اگر در شما باشد عجب نیست [illegible] گویید که من [illegible] را
عبدالله بخندید حذیفه برخاست دیگر ننشست و چون عبدالله برفت حذیفه [illegible] مرا طلبید گفت
عجب دارم از ضعف او که نفهمید چه گفتم و کلام حذیفه مشعر است بنفاق عبدالله و پدرش و دیگران و
از حضرت امام [illegible] مرویست که در عهد رسول الله منافقان را میشناختند مگر ببغض علی [illegible] و در کتاب
سواد و بیاض که از عامه است نوشته که پیغمبر فرمود اعرفکم بالمنافقین حذیفه عمر [illegible] از او پرسید
که رسول الله ترا خبر داد از منافقین من از ایشانم گفت من افشای سر آنحضرت نمیکنم و بالجمله [illegible]
عقبه مشهور است و شکی در این نیست و در شرح دعای صنمی قریش مذکور است و عامه نیز نقل کرده اند
و از الجمله حدیثی است که در صحیح [illegible] از ابوهریره از آنحضرت نقل کرده فرمود مثلی کمثل رجل استوقد نارا
یعنی مثل من مثل کسی است که برافروزد آتشی چون حوالی آن روشن شود از هر طرف پروانها
و دیگر جانوران پی در پی خود را در آتش اندازند و آن مرد مانع شود و بر او غلبه کنند تا
در آتش هلاک شوند و این مثل من و شما است که من شما را منع میکنم از آتش و کمرگاه شما را گرفته
میکشم که دور شوید و شما بر من غلبه کرده خود را در آن میاندازید تا هلاک شوید و ایضا از صحیح
بخاری نقل کرده از زهری که گفت در دمشق بر انس داخل شدم دیدم میگرید از سبب آن پرسیدم گفت
بجهة آنکه هیچ یک از آنچه در عهد رسول الله میدیدم [نمانده] مگر نماز و آنهم ضایع شده و ایضا از [illegible] نقل
کرده که آنحضرت فرمود انما اخاف علی امتی الائمة المضلین یعنی بیشتر میترسم بر امت خود که باشند مثل
امامان راه گم کرده یعنی امامان گمراه و چون شمشیر بر ایشان نهند برندارند تا روز قیامت و قائم
نشود قیامت مگر بعد از آنکه بسیاری از امت من بکفار ملحق شده باشند و بسیاری بت پرستی [کنند]
و ایضا حدیثی در مسند عایشه از ابن عمر و ابن [illegible] نقل کرده که آنحضرت فرمود اذا فتحت [illegible]
[illegible] ای قوم انتم عبدالرحمن بن عوف گفت خواهیم بود چنانچه خدا و رسول
ما را امر فرموده فرمود تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون [illegible]
[illegible] ام بلکه اول رغبت تمام [illegible] خواهید نمود و اظهار [illegible] خواهید
[illegible] کنید پس با هم دشمنی کنید [illegible] از جمله [illegible] که عامه [illegible]
میخوانند [illegible] که با امیرالمؤمنین [illegible] در شب بدعا [illegible] فرمود اللهم انی
ابرأ الیک مما فعل خالد بن ولید [illegible] قبیله بود [illegible]
ایشان بحضرت [illegible] فرمود باحتیاط [illegible]

[illegible]

الملام

اسلام در ایشان به یقین رکوه‌ها ایشان را بگیرد الا آنان ترا دیگو یا مسلمانی کمی چون خالد نزدیک
رسید کس فرستاد تحقیق تعداد مردم و اذان که نماز میکنند و مساجد بنا کرده‌اند و یا نه اگر ایشان بشنید [illegible] چون
خالد را از دور دیدند ایشان با سلاح بیرون آمده گفتند ما مسلمانیم و حقیقت آنکه اعراب بودند خالد پرسید چرا
با سلاح بیرون آمده گفتند از خوف آنکه مبادا اعدای ما باشند گفت سلاح را از خود دور کنید ایشان [illegible]
در روایتی پرسید شما مسلمانید گفتند صبانا صبانا یعنی از دین بیرون آمده‌ایم و نگفتند اسلمنا هم
بهر تقدیر چون از خویشان خالد بدست این قوم کشته شده بود در زمان جاهلیت بخاطرش آمد حضرت
و مسلمانی آن جماعت بیگناه و شرمنده کوچ [illegible] و عذاب [illegible] را فراموش کرده زنان و اطفال آن قبیله را
اسیر کرده و اکثر مردان را بکشت و قبیلی که گرفتار شدند گفتند ما را بکشید تا ببینیم چه میشود یکی
از آن قبیله که اسیر شده بود گریخته خدمت پیغمبر رسید و از ایشان قصه [illegible] ماجرا هم و آنچه خالد کرده بود
رسانید حضرت گریست پیغمبر فرمود اللهم انی ابرأ الیک مما فعل خالد آنگاه علی را [illegible] زر بسیار داده فرستاد
که دیت کشتگان را [illegible] و راضی کند [illegible] حضرت امیر آمده و دیت هم را داد
و اموال و مواشی ایشان را باز رسانید و آنچه باقی ماند به ایشان داد که اگر کسی پیدا شود که از او
چیزی رفته یا فقیر غایب حاضر شود باو رسانند [illegible] آمده و اطراف [illegible] جمع
ساختند و از آنجمله طلحه و زبیر که [illegible] از عشره مبشره [illegible] را بوعده [illegible]
کرده که در حرب جمل جناب امیر زبیر را فرمود در فلان موضع در فلان روز رسول خدا بتو فرمود [illegible]
[illegible] یاد دارم و حالا آنکه [illegible] اما انک ستقاتل علیا
وانت ظالم له زبیر ترک قتال نموده گفت بیاد من آوردی چیزی که فراموش کرده بودم پس متوجه مدینه
شد و ابن جرموز از عقبش رفته در وادی السباع بقتلش رسانید حضرت فرمود از رسول خدا شنیدم که
فرمود بشر قاتل ابن صفیه بالنار ابن جرموز [illegible] خود را کشت و بقولی بخوارج ملحق شد و در نهروان
بجهنم رفت و این یک روز اول بیاری عایشه چندی کس از اصحاب آنحضرت را کشته بود و دید که [illegible]
زبیر را بقتل رسانیدند ثوابی داشته باشد [illegible] طلحه با آنکه
در قتل عثمان سعی بیشتر نمود عایشه را بر طلب خون او [illegible] باعث فتنه و فساد بسیار شد حضرت باو
فرمود زن رسول خدا را [illegible] بیرون آوردی و زن خود را در خانه گذاشتی گفت بیعت بر تو [illegible] شده بودم
بلکه ترغیب نمود و مروان [illegible] قتل عثمان [illegible] از طلحه بود و غلام را [illegible]
[illegible] زخم خورده [illegible] شده و خون از او روان
[illegible] گفت [illegible] کجا [illegible] کسی [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] که [illegible] بمرد [illegible]
بصره و کوفه در روایتی [illegible] و باعث خون چندین هزار کس
امیرالمؤمنین

طلحه
زبیر
ابن جرموز
طلحه

شدند و بجهم رفتند و در صحبت ایشان بدین سال در روز ... و ثواب نبادند و جهار را یاد فنا دادند مشهور آنکه
طلحه و زبیر پیش بیعت حضرت رسیدند بجهة طلب حکومت ولایتی فرمود قم ولایت مکی بیعه هم که بر
امانت او و اتفاق باشیم و شما بداده خدا راضی شوید و طلب زیادتی نمیکنند تا همیشه ... الخ
بعد ایشان در ... جاده و منصب ... و چون آن حضرت دید که میل بجهة ... ارند تقریر فرمود این جهر لعوا بر
و دوانید دیگر بسیار بر سید از بیان فرمود بیش از آن من تا بنوشتی مدت ... الاغوا
و الا ... ایشان مال سوخته شود و چون بیرون رفتند گفتند چنین مردی که براه برج
میرود با این زهد و صلاح هرگز ولایت بما نخواهد داد و گفتند روز دیگر نزد آن حضرت آمده گفتند
که بزیارت مکه میرویم در رخصت میخواهیم فرمود ... از زیارت نیست ... بیا روی
دیگر رفتند و عایشه را از راه بردند و تا ... بنا ... گور شدم مردم ... که در روز ... برابر
گفت یا علی من از جمله عشره مبشره ام و ... در بهشت بر بیک ... اسمرد و
... ترا نام ... دان یکنو ... دفعه دیگر ... گفتند بلی فرمود
که او ... که من از اهل ... بلی فرمود ... شنیده ام که تو از اهل دوزخی و
در صحیح ... که یکی از اهل ... بنام ... دیدیم که ... در ... را ... فرمود
... کرا ... بیغمبر ... و ... این حضرت ... گور شد
که ... اسرار ... فرمود ... آن ... از آن ... نزد ...
شدم و ... کرا در ... از اهل ... رسنده و ... عایشه در مقصه
البرو ... و ... از ... دوام تا ... بیدرای خود
و ... رسول خدا ... آزرده کردند ... حضرت کردند و در این فهمی
حکایت ... گور شد ... رسا نه ... از ... آزرده ... تعالی ... و
کشتند ... بهتر ... از ... و ... عمل ... خود ... کرد
با ... آنکه ... قبل ... صحبت ... کرد ... از ... رسید
و ... بر ... کرده ... که جرا ... جیزی که ...
... رسیده ... از ... کرده ... و در صحیح ... کرده که ...
انتشه ... ایشان ... زانی ... و ...
و ... و ... که چون عایشه ... در ...
بیرون ... آب رسیدند ... نام دارد گفتند
حواب ... و ... که ... یکی از زنان ... حواب
گرد

کرد بغیر حق و چون بحواب رسید سگان آنجا بر او بانگ [illegible] جهد کرد که تا [illegible] و طلحه و زبیر پنجاه
نفر را بر سانیدند که گواهی دادند که این موضع حواب نیست و از برگشتن پشیمان کردند و شتر بزرگ بلندی
آوردند عسکر نام که بران سوار شود چون نام عسکر شنید باز پشیمان شد و گفت رسول خدا فرمود
بپرهیز از آنکه بر شتر عسکر سوار شوی [illegible] در زیر نام شتر را گردانیدند و لباس [illegible] دادند
و چون عزم جزم نمود مالک اشتر نامه باو نوشت که از خدا بترس که خدا فرموده زنان رسول در خانه ساکن
باشند عجب باشد که زن رسول خدا در میان لشکر رود و حرب کند جواب گفت [illegible] در قتل [illegible]
[illegible] و مرا منع میکند و محمد بن ابی بکر از ام سلمه روایت کرده که عایشه گفت من همیشه حسد میبردم بخدیجه
تا آنکه روزی پیغمبر [illegible] آزرده شد فرمود از پیش من برخیز بگوشه رفتم [illegible]
[illegible] عفو کنید من توبه [illegible] فرمود ای عایشه خدیجه وقتی بمن ایمان آورد که قوم
مرا کافر میبودند و از مال او بمن نفع بسیار رسید و از او مرا فرزندان داد و از شما فرزندی نصیب من نشد و او
اول کسی است از زنان که با من نماز کرد و انیس من بود و تصدیق من در حالتی نمود که همه تکذیب من کردند
و از بغض [illegible] و چند چیز نقل کرده یکی آنکه ابو بکر شنید که رسول خدا
[illegible] رفت گفت در میان شما چه کسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در ایام جاهلیت میکرده اند نکنند نه آنکه سوار شوند و شتر را [illegible] بپوشانند و بر بالای
[illegible] روند و [illegible] زنان [illegible]
[illegible]
[illegible] مشهور است [illegible] که زن [illegible]
عایشه آمد و گفت یا ام المومنین چه میگوئی در حق [illegible]
چه در قرآن [illegible] قتل [illegible] خالدا فیها [illegible] چه میگوئی در حق [illegible]
که [illegible] از اولاد [illegible]
از [illegible] و مشهور [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] و مشهور [illegible]

در مغنیه [illegible]

نامه نوشتن حفصه [illegible]

از مدینه متوجه بصره شد و در منزل [illegible] لشکر میکشید تا بشر نامه بحفصه نوشت که علی در فلان جا
فرود آمده نه زهره دارد که پیش آید و نه میتواند که بر گردد حفصه زنان مغنیه را بخواند و مضمون
کتابت را نظم کردند و دف میزدند و میگفتند ام کلثوم رو پوشیده با آن خانه رفته و آن شعرها را
بشنید رو را بگشود حفصه خجل شد و عذر خواست ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه و پدران شما بر خاندان
ما قدیم است و از روز وفات رسول الله [illegible] و فدک را غصب کردند و آن [illegible] علیه را فرستاد
این بگفت و بخانه خود آمد و عامر بن [illegible] گوید از علی شنیدم که گفت رسول الله اصحاب جمل و صفین و
خوارج نهروان را لعنت کرد [illegible] چون فتح شد نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم گفت چنانچه علی گفت
من نیز شنیدم لیکن من او را اهل جمل نیستم و بسیار خجل شد و از [illegible] و دیگر که حضرت رسول
فرمود صفورا دختر شعیب بعد از موسی بر وصی او یوشع خروج کرد یوشع او را با سیری گرفت و بجهت
حرمت موسی او را خلاص کرد و من میترسم که یکی از زنان من بر وصی من خروج کنند و اسیر شود و این خبر
بزنان [illegible] رسید جمله نزد حضرت آمدند و گفتند دعا کن که ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج کند فرمود
من شما را وصیت میکنم بتقوی و بنشستن در خانه و ترک زنان جاهلیت بخدای که مرا بخلق
فرستاد که جبرئیل مرا خبر داد که اهل جمل ملعونند و در وقتی امیر المؤمنین به بصره رسید بمعجزه فرمود یا علی
انك المقتول بعدی [illegible] فقد حاربنی و من حاربنی [illegible] و من [illegible]
[illegible] و از جمله ابو موسی اشعری است که از دشمنان حضرت بود و مشهور است که چون امام ابو موسی
حسن را با مالک اشتر بکوفه فرستاد که مردم را بحرب جمل آورد و امداد نمایند امام حسن بر منبر رفت بعد از
خطبه مردم را ترغیب نمود [illegible] امیر المؤمنین و مردم دل بر معاونت نهادند ابو موسی
بر منبر رفته خطبه خواند و گفت ایها القوم فتنه مجوئید از رسول خدا شنیدم که گفت بعد از من
فتنها ظاهر شود [illegible] بدانید که علی شما را بکشتن برادران [illegible] و نزدیک شد
که مردم را مرتد سازد که عمار بر خواست و گفت [illegible] تو بودی و من شنیدم از رسول خدا
که فرمود یا علی بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ خواهی کرد [illegible] زنده
و گواهم بر این [illegible] و مستحق خلافت بغیر از علی نبوده و [illegible] لایق آن نبود که
خون او [illegible] که ظلم میکرد و [illegible] میکرد و توبه نکرده بمرد [illegible] با ابو موسی
[illegible] گفت [illegible] گفت خدا [illegible] الغنا [illegible]
[illegible] مردم او [illegible] نصیحت کردند بار دیگر ابو موسی بر [illegible]
زنند [illegible] او را از مسجد [illegible] بیرون کردند و از [illegible] و آنکه بعد از [illegible]
[illegible] مردم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] شما را [illegible] و جور [illegible]

عزل او

نیز نقضه ابوموسی را بشفاعت مالک عزل کرد وقتی که دو لشکر تحکیم را قبول کردند
حکم کردند فریب عمرو عاص خورد انگشتری از دست بیرون آورده گفت من علی را از خلافت
بیرون کردم چنانچه این انگشتر را و عمرو عاص برخواست و گفت من معویه را بخلافت نصب کردم
ابوهریره — و چون فهمید که عمرو عاص ورا فریب داد از شرمندگی رفت بمکه متوطن شد و اما من جمله ابوهریره
که دین بدنیا فروخت بوضع حدیث مشغول شد و بیان مشهورست و نهایت شد گفتا که با چند حدیث
بر پدرت نبستم بر جنس اشتر سوار شدم و [illegible] الحمد [illegible] گفته [illegible] تغییر ندادم
[illegible] که در زمان علی بود از برای پدر تو انها را روایت کردم برای این اشتر سوار شدم
عبدالله بن عمر — و نارنده بود از برای خلفا ثلثه و معویه و [illegible] میکرد و اوقات بگذرانید و از الجمله عبدالله بن
عمر الخطاب که بعد از [illegible] خوردن پدرش [illegible] گناه [illegible] و نزد معویه رفت و با او بیعت
کرد و در وقعه صفین [illegible] و از [illegible] که برای [illegible] زمان [illegible] کرد و اکثر مردم که با معویه
بیعت کرده و گمراه شدند [illegible] و عمرو عاص [illegible] در [illegible] با او دیدند [illegible] و سردار
[illegible] لشکر [illegible] او بود [illegible] روز بمیدان امد و محمد حنفیه را [illegible]
طلبید امیرالمومنین بمیدان امده چون نگاه [illegible] حضرت افتاد فرار [illegible] روز دیگر [illegible] بمیدان
[illegible] بمیدان امده [illegible] گفت اگر میدانستم تو علی [illegible] این [illegible]
نمیکردم رخصت ده که بازگردم [illegible] گفت اگر [illegible] نیاندیشی برو گفت اگر مردم بگویند [illegible]
ابو عبدالله عمر — [illegible] که گذشته شد [illegible] و از جمله عبدالله بن عمر [illegible]
[illegible] که در وقت [illegible] امیر [illegible] اهل مدینه [illegible] از [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] برای [illegible] و ورا [illegible]
[illegible] رفت و گفت [illegible] که تو نایب امام زمانی [illegible] که مرد [illegible]
شنیدم که [illegible] و امام [illegible] دست [illegible] از بیعت تو [illegible]
دارد [illegible] علی بیعت کردی [illegible] امام [illegible] که [illegible]
فاسق [illegible] که ترا [illegible] که [illegible]
معویه — معویه [illegible] و [illegible] اهل [illegible]
کتابها [illegible] و [illegible]
که [illegible] چهار [illegible]
[illegible]
[illegible] از اهل [illegible]

بوی بهشت میخوانند ایشان او را بسوی آتش میخواند و در واقعه صفین بدرجه شهادت رسید چون
خبر شهادت او بمعاویه رسید گفت آنکه او را کشت آنکس است که او را آورده و او را کشت ابن عباس گفت پس بنابرین حمزه را
پیغمبر کشته و دیگر از مطاعن او که موجب لعن است آنکه بر امام زمان خروج کرد و بسیار برادر کشی [illegible]
و باعث کشتن چندین هزار مسلمان از مهاجر و انصار شد و بسیار از اصحاب رسول کشته شدند و هفتاد و دو جنگ
با امیرالمؤمنین کرد و این دلیل است بر نفاق او و اگر منافق نبود و اعتقاد داشت در روز خیبر [illegible]
[illegible] اهل سنت او را در این باب [illegible] و میگویند مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خطا
باشد دو ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب و کسی که هفتاد و دو جنگ با امام کند چه را اجتهاد نامند
و ثواب ببرد [illegible] و حافظ ابن [illegible] گفته است آنکه بعضی از مسلمانان او را مجتهد میدانند
[illegible] از اینکه با امام زمان جنگ کرد و دیگر آنکه در مدینه بر منبر رفته و در اثنای
خطبه گفت من بخلافت سزاوارترم از عمر بن الخطاب [illegible] که در اثنای خطبه گفت وقتی که عبدالله بن عمر حاضر
بود [illegible] [illegible] فلیطلع قرنه فنحن احق به [illegible] و [illegible]
گوید بود [illegible] [illegible] جواب او را بگویم با خود گفتم سخنی طول خواهد کشید خود را
نگاه داشتم و صبر کردم و علامه فرموده اگر معاویه در این دعوی صادق است عمر خطا کرده که حق او را غصب
کرده و اگر کاذب است [illegible] رسول الله کاذب است و [illegible] و [illegible]
و دیگر [illegible] او در مجلس و منابر و [illegible] زجر و سیاست میشود و این [illegible]
با وجود آنکه [illegible] از او وارد شده از اخبار رسول الله و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] سال تا اینکه عمر بن عبدالعزیز از بدعه بر
طرف ساخت و لعن [illegible] قتل [illegible] [illegible] بر آنکه بر
[illegible] و [illegible] و خروج بر امام زمان کرد [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر روی
[illegible] و قتل [illegible] [illegible] [illegible] کردن [illegible] [illegible] [illegible]
زدن [illegible] عثمان و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] یزید فاسق فاجر را متولی امور
مسلمانان و مسلط بر عرض و مال ایشان ساخت که مرتکب قتل امام حسن شد بزهر دادن با دست [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بر قتل [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و از آیات دالة بر وجوب
لعن بر معاویه یکی آیه لعنة الله علی الظالمین است چه [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] الا لعنة الله علی الظالمین و [illegible] کاذب بود بدعوای امامت و خلافت و دیگر
آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر [illegible] [illegible] [illegible] خدا و رسول
واجب است [illegible] کافر و ملعون است [illegible] [illegible] کافر و [illegible] [illegible] [illegible]

جنگها کرد

جنگها کرد و دیگر آیه فاصل فرعون فرمود و [illegible] و آیه زین لفرعون سوء عمله وصد عن السبیل
دنیا چه قدر [illegible] دعوای جاهل که ورا مانند خلافت عهد و کافر [illegible] و حق امیر المؤمنین معویه [illegible]
کرده رسول آنحضرت معویه فرعون بمنزله هامان و آیه در آیه مبارکه فرمود [illegible] ائمه على [illegible]
[illegible] فرموده و مخاطبه [illegible] الله [illegible] که [illegible] و کدام
دروغ بابی میرسد که [illegible] چون از عراق بشام برگشت بر منبر رفته گفت پیغمبر خدا بمن فرمود زود
باشد که تو بعد از من بر تکیه خلافت شوی و در آن وقت زمین مدینه را اختیار کن و من شام و زمین
شام را اختیار کرد [illegible] بر منبر رفته کاغذ در دست داشت و بر آن نوشته بود هذا کتاب
کتبه امیر المؤمنین معویه صاحب وحی الله الذی بعث نبیا وکان امیا لا یقرأ ولا یکتب
فاصطفى من اهله وزیرا وکاتبا امینا وکان الوحی ینزل على محمد وانا اکتبه [illegible]
ما اکتب فلم یکن بینی وبین الله احدا همه حاضران گفتند صدقت یا امیر المؤمنین و دیگر آنکه در
[illegible] که هر گاه کسی یک مو [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و خلود در جهنم
باشد چگونه [illegible] که قاتل امام حسین و چهل هزار تن از [illegible] و دیگر آنکه
[illegible] و با تعالی و با [illegible] و عفان [illegible] و
[illegible] داشت [illegible] رسول الله فرمود من اعان على قتل امرء مسلم ولو
بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوبا على جبهته آیس من رحمة الله هر گاه کسی اعانت نماید
در کشتن یک تن [illegible] بجز [illegible] از یک کلمه [illegible] بر پیشانی او نوشته شده باشد که مایوس است از رحمت خدا
[illegible] کور بر پیشانی او چه نوشته خواهد بود چنانچه مشهور است که علی بن [illegible] گفت
مرا با حمید [illegible] کار [illegible] در ماه مبارک رمضان [illegible] و در وقت شروع بخوردن کردم
[illegible] که ماه رمضان است دست کشیدم [illegible] گفتم تو چرا روزه نگرفتی [illegible] که من پشیمانم
از احوال پرسید گفت [illegible] از رحمت خدا [illegible] که نماز و روزه من [illegible] و من
[illegible] در بغداد [illegible] رشید [illegible] سید [illegible]
[illegible] دیدم شمشیری [illegible] نهاده سلام کردم گفت اطاعت تو امیر المؤمنین را چه مرتبه است گفتم
[illegible] مرا [illegible] چون بخانه رسیدم باز [illegible] بار رفتم باز همان سوال نمود گفتم
[illegible] زن و فرزند [illegible] کرد مرا رخصت داد چون بخانه آمدم بار دیگر [illegible]
[illegible] از حیات بریدم چون مرا دید باز همان [illegible] گفتم [illegible] دین و [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] داد و گفت با این [illegible] برو و هر چه گوید چنان کن [illegible]
برد که در میان آن خانه چاه عمیقی بود و سه حجره بود در بسته و در [illegible] بگشود و در [illegible]

از اولاد علی و فاطمه بودند از جوان و پیر یک یک را بیرون آورد که گردن بزن و در آن گاه انسان فرتوت [illegible]
سه تن مانده بود پیر برادر داد پیر [illegible] گفت ای شقی شرم نداری که این جماعت را [illegible] که از فرزندان
شاه و رسالت پناه بود فردای قیامت جواب خدا و رسول و مرتضی و فاطمه و حسن و حسین چه خواهی کرد
من بخود بلرزیدم چنانچه شمشیر از دستم بیفتاد آن آدم گفت در امیرالمؤمنین حاضر شدی [illegible] از خوف
آنکه نیز ایشان کشم چون حال این باشد نماز و روزه چه سود کند و بغیر از خلود در نار چه علاج
و بجای دیگر آنکه پیغمبر فرموده من اخاف اهل المدینة اخافه ظلما فعلیه لعنة الله و غضبه [illegible]
اجمعین و لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا [illegible] که معویه بسر بن ارطاة فاسق را فرستاد
که بنیابت او بیعت بگیرد و اهل مدینه از او [illegible] ترسیدند بجوی که ام سلمه با آنکه میگفت [illegible] بیعت ضلالت
به پسر عم خود عمر بن ابی سلمه گفت برو بیعت کن از خوف آنکه مبادا [illegible] بقتل رسد [illegible] گفت
[illegible] سلمه که [illegible] برای [illegible] جابر نزد ام سلمه رفت که [illegible] بیعت نکند گفت برو بیعت
کن چنانچه پسر عم خود را گفتم نشنیده ای که پیغمبر فرموده [illegible] و [illegible] دوستان
آنحضرت در بهشت خواهند بود و دشمنان او در دوزخ کما قال ﷺ لو اجتمع الناس علی حب علی لما خلق الله النار
و معلوم است که معویه اعدا عدو آنحضرت بود و [illegible] که از معویه و [illegible] کشید [illegible] از او
کشیده [illegible] و دیگر حدیث عمار است که چون بمیدان میرفت گفت الیوم القی الاحبة
محمدا و حزبه و در آن وقت عمار [illegible] ساله بود و ضعیف شده و مع ذلک شجاعتی
از او بظهور رسید که از دیگری نرسید و چون شهید شد حضرت متولی دفن او شده فرمود عمار را
بهشت واجب شد و قاتل او البته در دوزخ خواهد بود دیگر حدیثی است که موفق [illegible] از سلمان
روایت کرده از رسول خدا که فرموده علیکم بعلی بن ابی طالب فانه مولیکم فاحبوه و عالمکم
فاکرموه و قائدکم الی الجنة فعززوه و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه
فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی ما قلت لکم فی علی الا ما امرنی ربی جلت عظمته و هرگاه
چنین نصی در شان آنحضرت مکرر واقع شده باشد کسی انکار آن کند بلکه خلاف آن از مردم
ظاهر سازد گناه چه کرده و بیزاری از او و لعن بر او واجب خواهد بود [illegible] که از علمای اهل
سنت است آورده که رسول الله در هفت موضع معویه را لعن کرد روز بدر که از مدینه بیرون میرفت
بجنگ و روز احد و روز [illegible] و روز عقبه و روز [illegible] قریش [illegible] هدی را که محل [illegible] شد
و صلح کردند و ابن [illegible] روایت کرده که امام حسن [illegible] روز [illegible] بر معاویه [illegible]
[illegible] که از عایشه [illegible] روایت کرده که رسول خدا فرموده [illegible] علیکم رجلا [illegible]
از [illegible] معویه [illegible] روایت کرده [illegible]
و دو [illegible]

خوفا اهل المدینه [illegible]

قتل عمار

بند در گردنش ... [illegible]

و در حال احتضار صلیب در گردن مرد و احنف بن قیس گفته که از امیرالمؤمنین شنیدم که فرمود که معویه در دین
اسلام نخواهد مرد اتفاقاً بشام رفتم شنیدم که بجور بستر افتاده بعیادتش رفتم دیدم رو بدیوار خوابیده
دست بر سینه او نهادم و نشستم [illegible] بگردنش اویخته [illegible] رو بمن کرد گفت [illegible]
گفتم گریه من از این بهر که از علی شنیدم که معویه در کفر خواهد مرد پس گفت طبیب مرا باین
امر کرده که این بند در گردن تو شفا میکند من بیرون امدم هنوز بخانه نرسیده بودم که آواز برآمد
که معویه بمرد و قاضی نور الله شاه تستری آورده که معویه مرد در حالتی که توقع شفا از صنم داشت و [illegible]
گفته که در [illegible] ننوشته [illegible] که بند در گردن مرد و احمد بن حسن [illegible] از [illegible] عامر [illegible]
که رسول خدا بر منبر در اثنای خطبه دید معویه دست پدرش ابوسفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند
فرمود لعن الله القائد والمقود و ویل لامتی من معویه ذی الاستاه و بروایتی دست یزید را
گرفته بیرون رفت و پیغمبر لعن کرده او را و معنی ذی الاستاه کفل بزرگ است و در کامل گفته که
[illegible] گوید که مال مردم را بغیر حق صرف کند و [illegible] و پیغمبر [illegible] را یاد کرده
از ام سلمه که رسول خدا [illegible] بود که ابوسفیان بگذشت بر شتر سوار و معویه و برادرش یزید یکی
شتر را میکشید و یکی میراند فرمود لعن الله القائد والراکب والسائق [illegible] روایت کرده که رسول خدا
در روز احد [illegible] ابوسفیان را لعن کرد و [illegible] معویه را [illegible] گوید که [illegible] بر منبر
ابوسفیان در دو چشم [illegible] و معویه دست او را گرفته میکشید فرمود لعن الله التابع والمتبوع
[illegible] که [illegible] معویه فرستاد جواب [illegible] طعام میخورد بار دیگر فرستاد [illegible]
آمد فرمود اللهم لا تشبع بطنه [illegible] او را لعن میکرد و میفرمود الطلیق
ابن الطلیق واللعین ابن اللعین طلیق آزاد کرده را گویند و وجه آنکه رسول خدا در فتح مکه اهل
مکه آزاد کرد از کشتن و اسیر کردن و معویه و پدرش از آنجمله بودند و مشرک بود تا پنج ماه قبل از

سبب اسلام معویه

وفات حضرت [illegible] سبب اسلامش این بود که [illegible] میبود و در روز فتح مکه در
مکه نبود شنید که پدرش اسلام آورده نوشت که از دین خود بدین محمد نقل نموده و ما را رسوا
کردی و مردم خواهند گفت که این مرد از لات و عزی برگشته و پدرش را سرزنش [illegible]
[illegible] بود و حضرت [illegible] بود هر که او را ببیند بکشد خونش هدر است و قبل از فتح مکه [illegible]
در [illegible] تا اینکه [illegible] العباس [illegible] بیایند اظهار اسلام کرد عباس شفاعت [illegible]
او را بخشید و باز بشفاعت عباس کاتب رسائل شد و اینکه عامه میگویند کاتب وحی بود [illegible]
[illegible] اسلام او بعد از آیه الیوم اکملت بود و اگر کاتب وحی میبود در کتب [illegible]
و [illegible] قبول [illegible] چنانچه [illegible] بود که مرتد شد و چون [illegible]

قبول کرد چه مرد وار زیک عالم بودند ایضا مرویست که مردی گفت رفتم بمدینه تا اسلام بیاورم شنیدم
که رسول الله فرمود اربعة فی [illegible] الاسفل من النار [illegible] و [illegible]
در جمله ایشان [illegible] و لولا ان قال فرعون انا ربکم الاعلی [illegible]
منه گفت مرا از [illegible] پیدا شد [illegible] و چون ایشان
بود از رحمت حق رسید من عزم عراق کردم چون بدربار رسیدم معویه را دیدم بر منبر بود و
از مردم بیعت میگرفت معلوم شد که آن چهارم معویه بوده و لیکن [illegible] الایة ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و از جمله منافقین بوده [illegible] مرویست که شخصی [illegible] سید از زین
العابدین که چه حال دارید فرمود حالی که بنی اسرائیل از فراعنه داشتند که فرزندان ایشان را ذبح میکردند
و زنان را خدمت میفرمودند و بدان که هشتاد سال که زمان دولت بنی امیه بود حال شیعه بنوعی بود
که هیچ زبانی یارا [illegible] شاید چندین [illegible]
اهل بیت کشته شده و همه بنوعی معویه بوده و [illegible] که آنچه یزید با امام حسین کرد از نتیجه اول
معویه بود داد [illegible] کرده بود و مردم را بر ظلم اولاد علی [illegible] و امام حسن را زهر داد
و در دفع عداوت اهل بیت را [illegible] و چون کار بدست بنی عباس افتاد [illegible]
نوا از اولاد علی [illegible] و از شیعه بقدری کشتند که از حد شمار گذشت و این همه از ستم معویه بود
و دیگر [illegible] عالم از روز [illegible] تا روز قیامت واقع شده و خواهد شد [illegible]
[illegible] که معویه [illegible]
شد و خلافت را بشمشیر گرفت و غنیمت را بخشید [illegible] بحکم رسول الله [illegible]
الولد للفراش و معویه [illegible] زیاد [illegible]
و [illegible] و بر تخت نشست [illegible] و با مشرکان صلح کرد [illegible]
جزیه و [illegible] به مقام رسول خدا نشست و [illegible]
نهاد و حواله به [illegible] کرد اما کلام [illegible] اشاره [illegible]
و قتل عمار و [illegible] که بر [illegible] نماز نتوان کرد
خواه [illegible] شود [illegible]
[illegible] معویه [illegible] نماز [illegible]
معویه [illegible] و [illegible] غنیمت [illegible]
به [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] حکم [illegible]
کرد [illegible] ابوسفیان [illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible]
کنند از [illegible]

ثالثه

گفت این خلاف حکم حضرت که فرمود الولد للفراش [illegible] که فرزند از شوهر است و زانی را سنگسار باید کرد

و معویه خلاف حکم خدا [illegible] زیاد را به پدر خود [illegible] نسبت داد [illegible]

به برادری [illegible] الخبیثات للخبیثین [illegible] زیاد [illegible] پسر ابوسفیان [illegible] مردم از

خوف [illegible] حکم گفته و عایشه او را زیاد بن ابیه خواند و [illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] عمل [illegible] خدا و رسول [illegible] معویه نیست بلکه خلفای [illegible] مردان [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] رسول [illegible] ابوذر را [illegible] عثمان براند [illegible]

[illegible] ابوبکر [illegible] و عداوت عمر با علی [illegible]

مشهور [illegible] و اینکه گفته [illegible] حجر بن عدی که در

کوفه مشهور [illegible] معویه [illegible] ابو موسی [illegible]

[illegible] که حجر با دوستان او [illegible] کرده [illegible] موسی [illegible]

نامه نوشته و معویه [illegible] حجر را [illegible] از شیعیان بکشت و اینکه گفته [illegible]

[illegible] عمرو بن حمق [illegible] رسول [illegible] و از شیعیان

امیر المؤمنین [illegible] در خدمت حضرت [illegible] بعد از واقعه حجر از کوفه گریخته [illegible]

[illegible] سر او را نزد معویه فرستادند مشهور [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

نزد معویه [illegible] معویه [illegible] داشته [illegible] قبول نکرد

گفت [illegible] مرا [illegible] و اما اینکه [illegible] کرد با کفار [illegible]

قاتلوا الذین [illegible]

بت فروشی را برقرار نهاد [illegible] از [illegible]

[illegible] سفینه [illegible]

و بجا [illegible] گفته [illegible] سفینه [illegible] که معویه [illegible] هند [illegible] گفت که

[illegible]

[illegible] واین [illegible]

[illegible] گفته [illegible] رسول [illegible] که [illegible]

[illegible] و بعد از [illegible] حضرت [illegible] و ما جعلنا

الرؤیا التی اریناک [illegible] و سوره انا انزلناه در [illegible] که [illegible] لیلة القدر [illegible]

فرمود که [illegible] ماه [illegible] که [illegible] در

[illegible] ابن عباس نقل کرده که رسول [illegible] فرمود اذا رایتم معویه علی منبری

فاقتلوه [illegible] از [illegible]

ترک [illegible] و ما جعلنا الرؤیا [illegible]

و سوره انا انزلناه

[illegible] از [illegible]

فالفه موافق نقل کرده اند که رسول خدا فرموده غلامی [illegible] اما بعد [illegible] در که هنگام
[illegible] فلیس [illegible] باشد که اراده غلامی کنند هرکه [illegible] او را در پا بدار شما
با یکم او را بنشانند و چون رسول الله او را بدر [illegible] بیاره کرده که او در مجود
با آنکه [illegible] و خلق [illegible] و جبر میکرد بر ریخ و ستم از مردم و دعا میکرد [illegible]
که در ادعه دندان [illegible] بسکنند باز [illegible] اللهم اغفر [illegible] نهم [illegible]
از اینجا معلوم میشود که او به تر از کفار است و [illegible] نقل کرده اند که رسول الله فرمود اذا [illegible]
[illegible] فاخرجها عنه و [illegible] عمر بن [illegible] او را باذن [illegible]
و ابو یوسف نقل شده که گفت [illegible] کسی که غارت کرد در اسلام [illegible] بود [illegible] است که [illegible]
بایستد [illegible] که در [illegible] از شیعیان [illegible] غارت کنند [illegible] غارت [illegible]
و بار [illegible] که در [illegible] و مرد [illegible] سوار [illegible] ابطال [illegible]
و [illegible] رده را [illegible] خوردن [illegible] میخورد و [illegible] کسی [illegible]
[illegible] و نوشتها [illegible] سعد [illegible] و از خلوت [illegible] و چون [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] استوار [illegible] چگونه [illegible] که از او این اعمال بظهور رسید
مادر و پدر کرده [illegible] حافظ اسمعیل بن علی سمان که از [illegible] نامه [illegible]
بنی امیه اورده که مسافر بن عمرو بن امیه چند سال با هند زنا میکرد و وعده تزویج [illegible] تا آنکه حامله
شد مسافر از ترس [illegible] بگریخت و [illegible] نزد نعمان بن منذر رفت و هند را [illegible]
ابو سفیان داد [illegible] در همین [illegible] او در [illegible] بند و [illegible] انوندان معویه متولد
شد و ابو المنذر هشام بن محمد سایب [illegible] که [illegible] معویه [illegible] که از [illegible]
و ابو سفیان و عمارة بن ولید بن مغیره و [illegible] هند از [illegible] بود و چند [illegible]
[illegible] و در [illegible] و هند را [illegible] زنو دان [illegible] را [illegible]
[illegible] در [illegible] زنان [illegible] را با [illegible] مینشاختند [illegible]
[illegible] او را آزاد کرد و [illegible] داد [illegible] که از علماء [illegible]
[illegible] و [illegible] علما [illegible] که شجره خبیثه که در قرآنست بنو امیه اند [illegible]
عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس [illegible] بود [illegible] و غلام [illegible]
که [illegible] که چون غلامی را آزاد کنند بنام [illegible] او را آزاد کرده چنانچه رسول
[illegible] آزاد کرد [illegible] از [illegible] چون بنی امیه [illegible]
از [illegible] ملک [illegible] اهل صلاح [illegible]
[illegible] چون [illegible] شجره خبیثه کرد [illegible] ملک [illegible]

نسبت ابو سفیان

من شجره خبیثه

[illegible]

[illegible]

شب قدر

نرسید و همه هلاک شدند و از حضرت صادق ع پرسیدند که شما شب قدر را چون شناسید فرمود چگونه نشناسیم
و حال آنکه آن شب ملائکه برای ما سجده کرده اند و در آن شب ما را بر کرامت میشناسند و ارواح انبیا و ملائکه
کرام به تهنیت ما می آیند و احترام ما بجا می آورند تا صبح و ما را آن شب بهتر از ملک بنی امیه باشند و حاصل
آنچه ایشان را حاصل شده در مدت پادشاهی ما را در آن شب حاصل میشود و چون معلوم شد که بنی امیه
رومی اند نه قرشی پس امامت و خلافت عثمان و معویه باطل است چه شرط امامت آنست که فرموده الائمة من قریش
و ایشان قرشی نبودند و معویه از تولد [illegible] بود و در مدت بعثت پیغمبر مشرک و محارب [illegible]
[illegible] اهل سنت قبایح بنی امیه را اگرچه قتل الحسین [illegible] و ناسزا به امیرالمؤمنین [illegible] پسندیده
میشمارند و معویه [illegible] خلافت [illegible] اند چه [illegible] آنکه [illegible] اند بلکه اگر کسی لعنتی بیکی از ایشان کند
فتوی بقتل او میدهند و این بنا بر آنست که اگر [illegible] امام اجماع [illegible] منافی [illegible] خواهد
بود [illegible] بیعت اگر [illegible] بر هر یک از معویه و یزید در دوران پیش
از ابی بکر و عمر و عثمان بیعت نکردند اگر اینها امام نباشند لازم آید که اینها نیز نباشند و اگر امام نباشد
لازم آید که [illegible] با شنیدن [illegible] رفتن [illegible] باید نگاه داشت نیز
در [illegible] چنانچه [illegible] در شرح [illegible] که ما یزید را لعنتی میدانیم و اینکه
علما [illegible] بجهة آنست مبادا [illegible] کنند و با اینها همه عامه معویه را خال المؤمنین میگویند
بجهة آنکه خواهر او ام حبیبه دختر ابی سفیان یکی از زنان پیغمبر بود و غافلند از اینکه پیغمبر را نه زن
بود و باید برادران همه را خال المؤمنین گویند پس چرا محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عمر را نگفتند و اگر [illegible]
[illegible] را با مؤمنان [illegible] باید یکی عم مؤمنین دیگری جد و یکی خال باشد بلی کار
را معویه کرده که اگر مؤمنی بکرد ثواب [illegible] آنست که عایشه [illegible] و [illegible] بود [illegible] در
[illegible] کند که معویه روزی بر منبر بیعت برای یزید میگرفت عایشه [illegible] از روزن حجره سر
بیرون آورد [illegible] از برای فرزند خود [illegible] عایشه گفت پس تو
[illegible] معویه [illegible] از منبر زیر آمد و بعد از دو سه روز کسی فرستاد و التماس کرد که تو
ام المؤمنین [illegible] برادران ترا [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] گرده بود و فرشی بر آن گسترده و بر [illegible]
[illegible] تکلیف نشستن برای کرسی بود و بنشستن [illegible] معویه گفت ای عایشه هنوز
[illegible] خواهیم کرد و [illegible]
[illegible] از [illegible] بود و [illegible] بود [illegible] شده
[illegible] معویه رفت و خبر [illegible] معویه [illegible] معویه دید
بر یکی [illegible] شد مرد [illegible]

سبب [illegible] بنی امیه [illegible]

در [illegible] خال المؤمنین [illegible]

عایشه [illegible]

که در یکی خانه بود انه چند روز دانست [illegible] و بهر تقدیر تا چند روز کسی مطلع نشد مگر امام حسین که قبل
از وقوع این خبر میدانسته بود و ابن عباس چون خبر کم شد عایشه را خبر رسید خبردار شد گردانید و از اعمال
بیعت گرفتن یزید [illegible] قبیحه معاویه آنکه بیعت گرفت از مردم بجهة یزید با آنکه مطلع بود بر فسق و فجور او و او را از خود داناتر
میدانست مشهور است که در آخر مرض روزی [illegible] مردم رسیده مردم را جمع نمود خطبه خواند
و گفت ایها الناس من زرع قد استحصد و ای ملک ولیکم و لن یلیکم احد من بعدی الا من هو
شر منی کما کان من قبلی من هو خیر منی و هر که در حجاز و شام و عراق بود از برای یزید بیعت گرفت
بیعت گرفتن ضحاک [illegible] و یزید را گفت که ضحاک بن قیس بیعت تو در دنیا مده هر ضد [illegible] کردم [illegible] شد جمله [illegible] رسیده و
کارم اینست که علاج [illegible] در آن باشد چون از تجهیز و تکفین من فارغ شوی [illegible] لباس باد
بگو که پدرم وصیت کرده که شما او را [illegible] بیارید [illegible] از آن هم فارغ شود و خواهد که از قبر بیرون
آید شمشیر کشیده بگو با من بیعت کن والا تو را در [illegible] با تو [illegible] بیعت کرد فهو المراد و الا گردنش
بزن و در [illegible] کار [illegible] و چون ضحاک قریب به یزید [illegible] و انمود [illegible]
که بیرون آید یزید شمشیر کشیده گفت با من بیعت کن والا گردنت میزنم [illegible] چون ضحاک [illegible] یزید [illegible]
[illegible] بر سر معاویه زد و گفت بخدا قسم که این حرامزاده را [illegible] این حیله [illegible] البته
تو او را تعلیم کرده و از [illegible] بیرون [illegible] که لعنت خدا بر تو باد که در مردن هم دست از مکر و
حیله بر نمیداری تا علاج [illegible] بدست یزید داده بیعت کرد و از قبر بیرون آمد و یزید بعد از آنکه از
امر پدر فارغ شد بمنبر رفته گفت پدرم مرا وصیت کرده که از آل ابو تراب [illegible] و این مقدمه
واقعه کربلا بود و روز بروز تعدی و ظلم بنی امیه زیاد میشد تا بحدی رسید که مردم مرگ [illegible]
میکردند تا وقتی که حکومت به عمر بن عبدالعزیز رسید و او ضایع [illegible] رفت و در آن باب کوشش
نمود تا بجهت [illegible] مثال فرعون [illegible] و مشهور است که [illegible]
و گفت امیر المؤمنین یزید چنین گفت [illegible] او را [illegible]
[illegible] بمشعوریزید [illegible] سنت [illegible] بود و دستور عمل
مواعظ و نصایح او بود چنانچه در کتاب [illegible] آورده که چون خبر [illegible] امام حسین
بمدینه رسید عبدالله [illegible] شد بدمشق رفت که یزید را تنبیه کند از مدینه بیرون آمد بهر منزلی که
میرسید اظهار کفر و فسق یزید میکرد و مردم از او بر میگردانید و مردم هم او را [illegible] و از او
قبول میکردند تا بدمشق رسید و قران [illegible] واقع شد و عبدالله [illegible] امام حسین [illegible]
شروع بملامت یزید کرد یزید او را بخلوت برده گفت [illegible] پدر ترا [illegible] چند وقت بیرون
آورد مکتوبی را که [illegible] دو پاره [illegible] چون بدمشق [illegible] نوشته بود [illegible]
بمعاویه [illegible] که [illegible] از عبادت [illegible]
او در سحر [illegible] بنی اسرائیل [illegible] بود و [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] که در [illegible]
دیگر کاه

مطاعن معویه

در کرت پرستی نکردم و نگفتم و چون قتیبه از میان ما رفت من هیچ کس را نگفتم که گواه داد به که گفته
گفته الا انه من قریش و علی را از خلافت معزول کردم و خلق را به بیعت ابوبکر درآوردم و بظاهر
اظهار سنت او کردم اما باطنا همانم که بودم و با اولاد او آنچه توانستم بکنم کردم و میکنم و ترا
نصیحت میکنم با بنی هاشم نرد محبت بازی و ظاهر کنی ایشان را تا ایمن نشوی و اگر بتوانی که خاندان او را بیکبار براندازی
تا هر شریعت را که دارند بر تو بردارند نکنند و در باطن آنچه توانی بکن و مجملا نامه و غیر آن از دل
بیرون مکن عبدالله چون این نامه خواند بیزید نامه دیگر باو داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب به
جزو کتاب با این عنوان نوشته بود بسط عظیم عبدالله چون آنها را بدید خاموش شد و گفت پدرم
این راز بمن نگفت و اگر من میدانستم ترا ملامت نمیکردی و عذر خواست و یزید عطای بسیار باو
داد و بمدینه برگشت و بعد به منزلی که میرسید میگفت یزید آنچه گفته است تنها و درست است و من
دوست دارم که بنزدیک بیعتم درکار او مرا شبهه افتاده بود رفع شد و بلاد در گشتم که چون حسین
شهید شد عبدالله بن عمر نوشت من عبدالله الی یزید اما بعد فقد عظمت الرزیة و جلت المصیبة
فحدث فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم کیوم الحسین پس یزید در جواب نوشت اما بعد یا احمق
فاننا جئنا الی بیوت منجدة و فرش ممهدة و وسائد منضدة فقاتلنا عنها فان
یکن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا و ان کان الحق لغیرنا فابوک اول من سن هذا و ابتز
و استاثر بالحق علی اهله و اینها همه بوده اند رسیده که پدر ما کشته و حاصل نمیکنم که او بانیده
و لقب بدیت که بر خود بسته و خود امیر المومنین نامیده و این کلام محصول دیگر ببود بلی تو با
اعتراض بر پدر خود کنی حاصل اینکه از ابتدای خلافت تا انتهای حکومت بنی امیه همه دنیا و حکومت
نام خدا و رسول را بر زبان میبردند و بعضی اظهار مسلمانی میکردند و از شرع و دین بیگانه
بودند الا معویه پسر یزید و عمر عبدالعزیز و اکثر ملحد آن ما نندند بی هیچ شک که فی غیر او وضع
مذاهب باطله نمودند و مسلمانی اکثر از کاه خم می باختند و اتباع آنها نیز همین بود تا زمان خلفای
بنی عباس بلکه این زمانه چنانکه در پیش اهل عصر بغیر از نام مسلمانی چیزی نتوان یافت ابن عباس
[illegible]
گوید بیجا در مسجد مدینه بعد از نماز خفتن در رفتن مردم و بغیر از ابوسفیان کور و معویه کسی نبود
و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابوسفیان بمعویه گفت به بین کسی در مسجد باشد معویه
چراغ بدست کرد و بر آمد دید ابوسفیان گفت یا بنی اوصیک بدین الآباء و الاجداد
و ایاک و دین محمد فانه سبب فقرنا و لا یغرنک قول محمد من آمن بعثت فانه معویه گفت
ذلک دای باربنا حواله جمع دارد آنچه تو نتوانستی کرد من تدارک آن خواهم کرد و تقصیر تو را هم کرد
فضل بود و ببین که گناه تمام بنی امیه و عذاب ایشان بگناه و عذاب معویه نمیرسد همه در ظلم و ستم
و قساوت قلب فرعون باو نمیرسد و مکر شیطان بمکر او نمیرسد و مصاحبان مثل عمرو عاص و زیاد و میر مکی
در شام که چون حاکم تکمیل شد همه ارکان دولت گفته که این امر تمام نشود الا با عانت عمرو عاص که

نوشتن عمرو را به معویه ...

در مکر و حیله فرید عصر و وحید دهر است مثل تو گفت میترسم اجابتم نکند گفتند بال ترغیبش کن پس نامه
باو نوشت و رطب و یابس چند درج کرد که من ولی عثمانم و او خلیفه رسول بود و بظلم کشته شد
و دل من از آن باو سوخته و به همه کس طلب خون او میکنم و در آخر نوشت انا ادعوک الی الفضل
الاجر بهوا الثواب والنصیب لا در من سبیل الی باب قتال الحق ولی قتله عثمان و چون
نامه بعمرو رسید بوی جواب نوشت و خود را صحابه رسول الله خواند و بعد نوشت که تو مرا میخوانی که
طوق اسلام از گردن بیرون کنم و با تو در گمراهی شریک شوم از من نباید زیرا که کار زیر تیغ
شمشیر برادری رسول النبی علی کشیدم که برادر رسول الله و وارث و قاضی دین او و زوج دختر او که بهترین
زنان اهل بهشت است و پدر سبطین که دو سید جوانان اهل بهشت‌اند و او خود قسیم جنت و نار است
و ساقی حوض کوثر و آنکه گفته خلیفه عثمانم کی تو را خلیفه کرد و اگر کرده باشیم گاه مردم بیعت بر کسی
بیعت کردند خلافت تو برطرف شد و آنچه نسبت بعلی داده از خون عثمان و شرکت در قتل و عیب علی نسبت
دادی بر تو ای معویه که علی ابن ابیطالب میدانی و میدانی که او بر همه کس سابق است و در حرب
مقدم و نفس خود را فدای رسول الله کرده و بجای او خوابیده و رسول خدا در شان او گفته علی منی و انا
منه و در غدیر خم گفت مولاه فرموده و در خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و در خوردن مرغ
دعا کرده که ای خدا بفرست علی را دید گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و گفت انا مدینة العلم و علی بابها و
در فلان روز و در فلان موضع به تکرار ای معویه تو نیز میدانی که آیات قرآنی بسیار در شان علی
و فضائل او نازل شده که کسی را با او شریک نیست مثل آیه یوفون بالنذر و آیه انما ولیکم الله و آیه
قل لا اسئلکم علیه اجرا و پیغمبر فرموده هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که دشمن دارد مرا دشمن
داشته و دوست تو در بهشت و دشمن تو در دوزخ است پس تو چه میخواهی چون فریب تو بخورم و کسی که دارای
عقل و دین باشد چون بهشت را از دست دهد و بدوزخ راضی شود و چون کاغذ بمعویه رسید باز
نامه نوشت و مال بسیار باو عرض کرد و چون دید که راضی نمیشود حکومت و امارت برادر عمرو
و چون سخن بانجا رسید و از دو عمرو عاص هزار ... رسانید و شبانه هزار دینار ...
برزا ... و در صحبت غلام خود وردان نام طلبید که عاقل و کاردان بود و با او مشورت نمود
انعلام گفت معویه تو را بدنیا میخرد و پسرش عبدالله نیز از ان ... پدر را نصیحت کرد
نکرد تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرد و میل بزخرف دنیا و دوستی بر ترک نفس و هوا پرستی
خدمت معویه که شاه راه جهنم بود بشتافت و چون بر سر دو راه که براه شام و مرو در رسید باز
غلام و همراهان گفتند چه کار داری که این راه شام است و آنجا لنفع نفس و ... است و این راه
که سالک را بهشت میرساند بگو کدام را اختیار میکنی و هر چند پسر و غلام بر راه آخرت
خواندند نفس و شیطان براه دنیا میراندند و آخر عنان اختیار بدست شیطان داده
و بهوای نفس رفت ... خدا و رسول او را ... تا بدنیا ... از خود ... گردانید و

ذکر

مطاعن معویه

و ذلک هو الخسران المبین و چون شیطان او را بطرف شام راه نمود گویا با او گفت ای برادر
این راه هست که رفت مردی [illegible] که این جلوه را که راضی شده دنیا و عذاب و عقوبت [illegible]
آخرت از دست ندهی و او داد [illegible] از پی [illegible] رفت چون قران [illegible] شد و یکدیگر را
دریافتند و حیلها بکار بردند بالاخره عمرو گفت [illegible] که علی را در حرب [illegible] الحکمی [illegible] داد
مستحق خلافت امامت است و ظلم [illegible] با او در افتادن معویه گفت ما طلب خون عثمان میکنیم عمرو گفت
واویلاه آنوقت که عثمان را محاصره کردند [illegible] و تو تغافل کردی و من [illegible]
گفت اینها را بگذار و بیعت کن گفت [illegible] دین خود را بتو فروختم [illegible] از دنیا چیزی بمن ندهی پس
حکومت مصر را گرفت و بیعت کرد آخر کار او [illegible] رسید که [illegible] پاره کرد و بر سر نیزها بست و
[illegible] او بسیار مصحف [illegible] بر سر نیزها کردند و [illegible] بر سر نیزه [illegible]
میزدند [illegible] بیرون بیامد عمرو عاص [illegible] را فریب داد تا دست از جنگ
کشیدند و بحکمیت راضی شدند و چون ابو موسی فریب عمرو عاص خورد [illegible] امام زمان خروج کردند
و چندین [illegible] عمرو عاص اگرچه بحکومت مشغوف بود اما [illegible]
پشیمان شد ولکن سود [illegible] و با وجود آیات و احادیث مذکوره که در شان آنجناب نوشته بود
برای معویه بجهت آنکه او [illegible] و چون جنگ با آنحضرت افتاد بعد
[illegible] دو نیزه آنحضرت [illegible] در غلطید و چون دید که آنحضرت بیکضرب او را دو پاره
خواهد کرد [illegible] که شیطان را در حیرت انداخت [illegible] عورت خود [illegible] آنحضرت روی
مبارک بطرف دیگر انداخت [illegible] و از آن [illegible] خود را [illegible] بیرون انداخت و چون معویه
او را دید بخندید و گفت مرحبا خوب [illegible] که اگر [illegible]
[illegible] را دیدم [illegible] اطفال [illegible] بودند و مالهایشان را بتاراج رفته
بود گفت حق است اما [illegible] هر وقت [illegible] این حکایت [illegible] خواهد آمد خواهم خندید
[illegible] را [illegible] از عار و ننگ [illegible] گفت بلی [illegible] عمر [illegible]
[illegible] تا آنکه روزی [illegible] بلباس [illegible] رسیده بود [illegible] آمده
و چون [illegible] بر او حمله کرد [illegible] خود را از اسب بجا انداخت و چون [illegible] معاینه دید
لاعلاج [illegible] عمرو عاص عمل نمود و [illegible] از او رو گردانید و خود از [illegible] افتاده [illegible]
و از هر طرف [illegible] که این [illegible] و [illegible] که لعنت خدا بر او باد
و چون معویه او را دید [illegible] که [illegible] آمده [illegible] خواندند
[illegible] اهل شام [illegible] روز [illegible] برهنه کردن عورت [illegible]
از خود دور [illegible] از [illegible] بر [illegible] کار [illegible] کرد [illegible]

عمرو عاص حکومت مصر را گرفت

عورت خود را آشکار کرد [illegible]

و نظیر این [illegible]

اسماع شد و اهل سنت چون التزام نموده اند بر تقبیح اعمال قبیحه دشمنان اهل بیت و در اصلاح حال اهل جمل
و صفین گفته اند که فرموده امیرالمؤمنین اخواننا بغوا علینا و چون ایشان را برادر خوانده اند بد نتوان
گفت جواب آنکه این از روایات موضوعه ایشانست آنکه حق تعالی در مواضع متعدده هود و صالح پیغمبر را برادر قوم
با عاد و ثمود که کافر بودند و در عذاب ابد خالد خواهند بود در نیست اگرچه آنحضرت برادر ایشان خوانده باشد و این عیب
ایشان نمیشود و در اینجا حکایت شیخ مفید اعلی الله درجته بدو طریق یکی آنکه آورده شیخ مفید مجلس علی بن عیسی رمانی
وارد شد اتفاقا یکی از علما پرسید چه میفرمائی در حدیث غدیر و قصه غار گفت خبر غار درایت است
یعنی یقینی است و خبر غدیر روایت و ظنی و آنچه از درایت حاصل میشود از روایت حاصل نمیشود چون همه
بیرون رفتند شیخ پرسید چه گوئی در شأن کسی که با امام زمان خروج کند و حرب نماید گفت کافر است
بعد گفت فاسق است شیخ پرسید چه گوئی در حق علی بن ابیطالب گفت او امام عادل است گفت چه میگوئی
در حال طلحه و زبیر گفت توبه کردند شیخ فرمود خبر حرب درایت است و حدیث توبه روایت رمانی
گفت مگر در آن وقت تو حاضر بودی گفت بلی گفت قول تو وارد و مسلم است و او را ملقب بمفید ساخت دوم
آنکه روزی شیخ در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد اتفاقا جمعی از علمای ایشان حاضر بودند
و قاضی اسم شیخ را شنیده بود اما او را ندیده بود شیخ در صف نعال نشست و بعد از آن گفت اگر رخصت
باشد سوالی چند نمایم قاضی گفت بپرس گفت این خبر که من کنت مولاه فعلی مولاه صحیح است گفت بلی
گفت مراد بمولا چه باشد گفت اولی گفت پس این خلاف و خصومت از چیست گفت این خبر روایت است
و خلافت ابی بکر درایت و عاقل ترک درایت بجهت روایت نکند شیخ گفت چه میفرمائی در این حدیث
که پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی گفت صحیح است شیخ فرمود پس چرا اصحاب جمل کافر نبودند قاضی
گفت توبه کردند شیخ گفت خبر حرب درایت است و خبر توبه روایت و شما فرمودید که عقلا درایت را از دست
نمیدهند قاضی ساعتی سر پیش افکند بعد پرسید تو چه کسی گفت من محمد بن محمد بن نعمان حارثی ام
قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته او را بجای خود نشاند و گفت انت المفید
حقا علمای مجلس در همه افتادند از قاضی برنجیدند قاضی گفت ایها الناس مرا الزام شد و من در جواب
او عاجزم اگر شما را جوابی هست بگوئید تا برخیزد و بجای خود رود و بعد خبر بسلطان عضدالدوله
دیلمی رسید و انعام و قدردانی شیخ نمود که ماجرا از او شنید و مرکب خاص با کلاه و سر
افسار زین و سرا با خلعت صد دینار زر که هر دینار ده دینار باشد با غلامی کنیز انعام
فرستاد و هر روز مبلغی از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که در مجلس او صرف شود و از آن روز علما تعصب
شدند و چون این قصه مشهور شد و جوابات حضرت صاحب الامر شیخ را ملقب به مفید ساخته این باعث شد که آن لقب
شد ...
بنده را ...
که چون

که چون دیدند که بعضی از صحابه و تابعین بجهة محبت دنیا با اهل بیت رسول الله ظلمها کردند و حق ایشان را
باز گرفتند و بظلم و تعدی و عصیان بخون اهل بیت و اولاد و عظام دین و ائمه گرام فتوی‌ها دادند
و عوام را بر استخفاف شأن جرأت دادند و سفها را بر ایشان دلیر ساختند و بتوهم آنکه مبادا
عقلا بسبب این افعال ایشان را ملامت کنند یا زبان بلعن و نفرین ایشان گشایند در رواج این
مذهب کوشیدند و احیای مذهب زمان جاهلیت کردند چه مشرکان قریش قبل از ظهور اسلام همه
جبری بودند و چون حق تعالی عهد دنیا را بوجود خاتم النبیین زینت داد و قرآن نازل
ساخت این مذهب از میان رفته و نامی جبری در زمان نماند تا آنکه شیطان باز بهزار حیله
ورزید و اشباه ایشان را بهم رسانید و بموجب العدل والتوحید علویان والجبر والتشبیه امویان
احیای مذهب جبر کردند اهل زمان خود را همه جبری و سنی تابع خود ساختند و روز بروز
کار جبر و تشبیه بالا گرفت و غرض ایشان از رواج این مذهب آنست که مردم چون شقاوت ایشان را
باراده حق تعالی دانند زبان طعن و لعن از مقتدایان ایشان کوتاه کنند و قوی ترین شبهه که
عوام ایشان بآن گمراه شده اند اینست که در بعضی عبارات دیده اند که خدا فاعل خیر و شر است
و ندانسته اند که مراد از شر چیزیست که بحسب ظاهر مضر و ناخوش باشد مثل مار و عقرب و قحطها
هر چند هر یک از اینها متضمن حکمتها و مصلحتها باشد که عقل ما بآن نرسد چنانچه حکما گفته اند که
هر چه موجود است یا خیر محض است یا خیرش غالبست بر شرش و حق تعالی علیم و حکیم است و ...
... حاصل آنکه چون رسول الله از دنیا رفت اکثر امت بحکم فان مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم بکفر اصلی خود برگشتند و باغوای شیطان اهل بیت را از منصب خود معزول کردند
و عوام را که تازه از بتخانه‌ها بیرون آورده بودند و قوت دفع شبهه نداشتند بمکر و حیله با خود متفق ساختند
و در زمان خود و خلفای ایشان افترا و اوضاع مبتدعه و عوام بجهة حسن ظن بآن متغلبان مغرور شده
اتفاق با اهل بیت نکرده و چون سالها گذشت شبهه بکثرت استعمال محکم و دلیل شده و حق بقلت استعمال حکم
شبهه پیدا کرد و جمعی که راهی بحق داشتند و از تقلید آن گروه پشیمان شده بتقیه میگذرانیدند و اظهار حق
نمی توانستند کرد لکن چون حق تعالی وعده فرموده که این دین را غالب سازد بر سایر ادیان بر حسب
و لیظهره علی الدین کله فساد احادیث موضوعه ظاهر شده و روز بروز مذهب اثنی عشریه رواج گرفته
و حجة و دلیل علمای جعفری قوت گرفته و میگیرد تا وقتی که بمقتضای ... حضرت صاحب الامر ظهور نماید
و عالم را از لوث کفر و ضلالت پاک گرداند عجل الله فرجه و ... از آنجمله است که اگر منکری از ایشان
سرزده باشد از اسهل میشمارند و از ائمه خود بر میگردند و اعراض میکنند و اگر خلیفه یا امامی از ایشان
مرتکب قبیحی شده باشد از انصاف او نمیدانند بلکه اصل و نسب او را در کتب و تاریخ بیان مینمایند و اگر
مذاق ملا میرزا جان شیرازی دارند چنانچه مشهور است که او ... رفته ... مشغول شده بسر او شرب
بود و با اجازه و ... صحیفه ... شاگردان آخوند ... به اعلام ... که شاید بسر او نسخ کند

اخوند بتغافل میکذرانید تا اخر بطاقت شده هرجا به اخوند گفتند که فلانیان اهل شماره‌اند و بیباک
در هر شب اطاقی برده و جلس میکنند اخوند تبسم نموده گفت عجب است از شما که با دعوی عقل و شعور
باین قسم چیزها در مانده اید اگر وقوع داشته باشد انچه میگویند بنفس ناطقه چه نقصان میرسد و اگر
بعضی از اخوند دارند نمیخواهند که فلان مسئله چه رسد و نقصان بنده بیان آن را ده باید چنانچه مشهور است
و در اکثر تواریخ مسطور که مردی حیدری بخانه رفت دید مرد بیگانه را با دختر خود دید شمشیر کشید که هر دو را
بکشد زنی در آن وقت پیش دوید شمشیر را گرفته گفت شرم ندارد که دین و مذهب خود را که داشته اند همه را ضایع
خوشی کرده مرد مسلمانی و دختر بیگناه را میر خانی دختر را [illegible] میداری مرد گفت الحمد لله که خدا چنین
زن مسئله دانی بمن عطا کرده نزدیک بود که خون دو بیگناه را بریزم رها کرده رفت [illegible]
و چون این جماعت نیز صحیح خلافت نمیدانند و دلیل عصمت نبی و ولی بود و بیکیست و هر یک از خلفا
مدتها عمر را در شرب خمر و عبادت بت بسر برده اند بلکه در ایام خلافت نیز چنانچه گذشت و اگر عصمت
شرط باشد لابد باید بر مقتدای خود انکار کنند انگاه خلل در مذهب پیدا میشود پس بلا علاج خلفا را
عقلا معذور دارند بعضی از اکابر را جهل است بجهة توبه اخر شده مثل کتاب خطبة الابیان نوشته اند
دار براهیم پیغمبر چند کناه اتیان کرده اند و هر گاه انبیا را گناه جایز باشد امام و خلیفه
بطریق اولی باید معصوم نباشد و لهذا میگویند نماز در پشت سر فاسق و فاجر جایز است و با وجود
مرتضی معصوم مطهر با مثل ابو بکر چهل سال بت پرست پنجاه سال فاجر شارب الخمر نزد ایشان
صحیح است بلکه نماز در عقب او درست تر است و با وجود امام حسن معصوم و امام حسین شاهد که نص
در قران کواه بر طهارت و عصمت ایشان نماز در عقب معویه و یزید صحیح بلکه احسن است و میگویند پیغمبر گفته
صلوا خلف کل بر و فاجر پس هرگاه گناهان [illegible] که امام [illegible] بکند نقص در امامت او
نمیرسد باشد اگر با دختر یا جده یا خواهر تزویج کرده باشد عمدا یا سهوا سرا یا علانیة باشد
و بسوانای او چه نقصان دارد و بنفس ناطقه چه زیان رسد باید کار بر ما کردن امامت رواج داشته
باشد بنابر این از زنداری تنزیهی [illegible] و غیرهم نیز از جانب خاصه در بیان [illegible] نوشته اند
که علمای مطلب کثیری شاعر حبشی [illegible] که بعضی از شعرا او را بحجر برده میفرمایند روزی غلام حبشی
در چراگاه با او برخورد با او نزدیکی کرده حبشیه از او پسری آورد داور [illegible]
بجهر داده اند آن پسر را [illegible] سپیده او را بشیر شتر پرورش داده چون بزرگ شد و به بلوغ
رسید بحسب اتفاق روزی [illegible] بر سر ماد را فتاد و شغفتی ماد در فرزند [illegible]
گفته [illegible] بعد از مدتی [illegible] دختری متولد شد ما دراز ترس [illegible] پاره صوفی بچه در
بیستانی امد اتفاقا هشام بن مغیره بن ولید از انجا میگذشت گریه او را شنیده او را خانه
برد و باهل خود سپرده [illegible] تربیت او نمود او را ختیمه نام نهاد دختر چون بر شاهان نیکو شعر
[illegible] زود ترقی یافته و چشم شهلا و قامت رعنا داده [illegible] زنانی [illegible]

رسید

نسب عمر

مطالب نوادری

رسید روزی جشم خطاب برادا فی داد اظهار تعشق نمود او را از هشام بهنگام حاملیه شد عمرو از او بهم رسید عاص را
بوجود خود او نسبت کرد اینده بنابر آنچه باید که خطاب پدر و جد و خال او باشند و حنتمه مادر و خواهر
و عمه او باشد و شعرا مثل ابن حجاج و غیره در بیان نسب او شعرها گفته اند و چون عبدالمطلب بر آنها
اطلاع یافت حوالی بود کوشش بسیار نمود و جشم خطاب را داغ کرد و صهاک را از مکه اخراج نمود و
او را در طائف برد و عمر انتقام داغ کردن پدر از اولاد عبدالمطلب کشید و حق را از ایشان منع
نمود و فدک را از زهرا گرفت و حکایات شنیع پریشانی ابتلا رضا داد و با عقاید نواصب این مراتب هیچ
نقصی با امامت او ندارد بلکه جای فخر است چون احدی از فرزندان آدم با این حسب و نسب نبوده و
نخواهد بود مگر معویه و عمرو عاص که صاحب کتاب در کتاب ربیع الابرار گفته که نابغه مادر عمرو عاص
کنیزکی از عرب بود و عبدالله بن جدعان او را آزاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و
ابوسفیان و عاص بن وائل همه بر یک طهر با او مواقعه کرده بودند و چون عمرو عاص متولد شد
هر یک دعوی کردند که از من است و چون عاص کار و بار و نفقه میداد گفت از عاص است اما
مشابهت با ابوسفیان بیشتر داشت لهذا گفته اند که بعضی از آنچه در بعض صفات مذموم بوده
یکی شاید بود شاید که از هر یک بهره داشته باشد و صاحب کتاب معویه را چهار کس نسبت داده
چنانچه گذشت و هشام بن محمد سائب که از علمای اهل سنت الانساب طلحه گفته که مادر طلحه زن فواحش
بود و ابوسفیان و عبدالله بن عثمان بر سر او نزاع کردند و صفیه مادر طلحه را بعبدالله ملحق
ساختند و پیشوای او کریم است و ابوسفیان بخیل و مادر یزید با غلامی از غلامان معویه در شام
یزید بهم رسید و سمیه مادر عبیدالله بزنا مشهور بود و ابن زیاد که پدر او شخصی مجهول بود و معویه جهت
غرضی زیاد را بابی سفیان نسبت داد چنانچه گذشت و عمر سعد را به بنی عذره نسبت میدهند و
او پسر سعد نیست و وقتی سعد معویه گفت من از او بیزارم بجلافت معویه گفت اگر بنو عذره
ایشان را قبول کنند و همچنین ولید بن عقبه و مروان و خالد بن ولید هر یک از ملاعین که با ائمه
دشمنی داشتند بنوه ولد الزنا بوده اند و علمای بیان نسب ایشان گفته اند که کتاب
معتبر ...
حق ایشان بجای خود را معین کرده اند تا روز قیامت مخفی باشد و ابن ابی الحدید گفته که معویه
پنجاه هزار درم داد تا آیه و من الناس من یعجبک قوله را در شأن امیرالمؤمنین نقل کنند
و صد هزار درم دیگر داد تا آیه و من الناس من یشری را در شأن ابن ملجم نقل کند قبول نکرد و چون
بچهار صد هزار رسید قبول کرد و چون روایت کرد بعد از لعن او و از معویه فایده دیگر بر آن
مترتب شد و علمای اهل سنت ایشان را و احادیث را که در مطلوب در شأن آنحضرت نقل میکنند و در
شأن دشمنان او که ائمه خود میدانند چیزی چند ذکر میکنند که یکی از آنها را با هزار ... از شیعه قبول

نسب عمرو عاص

نسب طلحه

لعنه یزید

ابن زیاد

عمر سعد

ولید بن عقبه و مروان

نکته‌ها ابن ابی الحدید در شرح از نقیب [illegible] نقل کرده که شاگردی یکی از فضلای بغداد بنجف رفته و چون برگشت
نزد استاد آمد گفت کاش پای این میشکست و این سفر نمیکردم از آنچه دیدم پرسید گفت در غری
جمعی را دیدم که نسبت بخلفا چیزی چند میگفتند که هیچ گوش طاقت شنیدن آن ندارد استاد گفت
آنها را چه گناه و آنچه ایشان را دلیر ساخته الا صاحب این قبر یعنی علی بن ابی طالب شاگرد
گفت والله این سخن بنظر من از همه بدتر بود هرگاه تو او را امام حق میدانی پس رخصت دادی [illegible] را
در گفتن این سخنان [illegible] باشد ما باید بیزار باشیم از خلفا و اگر خلفا بر حق بودند پس از صاحب
این قبر باید تبرا نمود استاد بفکر فرو رفت و بعد از ساعتی سر برآورد و گفت ما در [illegible]
از برای این حرف [illegible] باشیم و از جا برخاست بدرون خانه رفت [illegible] گردید [illegible] از
علمای حنابله بودند و استاد در [illegible] که اسمعیل بن علی [illegible] مشهور بابن مثنی و ابن کثیر در راه مکه رساله رشید [illegible]
از تصانیف [illegible] در باب ظهور صاحب الامر [illegible] دیدم که نوشته بود که فاضلی از فاضل [illegible] پرسید
که [illegible] جواب [illegible] که او را در باید [illegible] گفت البته واجب [illegible] پرسید اگر ما و شما [illegible]
برسیم چه باید کرد ساعتی از فکر سر برآورد و گفت دعا کنم که نصیب ما نشود که او را ببینیم از روی
با سعادت [illegible] نقل [illegible] ولید فاسق با امام حسن گفت چنانچه ابو [illegible] نقل کرده که جمعی بعیادت [illegible]
ولید میرفتند در مرض [illegible] و گذارشان بدر خانه امام حسن علیه السلام افتاد او را تکلیف برفاقت بعیادت
او نمودند حضرت رفیق شده ولید چون امام را دید گفت که مرا با او حقی نبود برای [illegible] او را
که ابرا نکنم و چگونه ابرا کنم که امیر علیه السلام فرموده ان الله [illegible] اخذ میثاق کل مومن علی حبی و میثاق
کل منافق علی بغضی [illegible] یعنی بدرستی اگر شمشیر بر روی مومنی زنند که از دوستی من برگردد
امکان ندارد دوستی مرا [illegible] بدل نکند و اگر تمام دنیا را بمنافق دهند که او را دوست من کنند
راضی نشود [illegible] و رسول خدا فرمود یا علی لا یبغضک الا منافق و لا یحبک الا مومن
شیخ ابوالقاسم [illegible] جمعی کثیر از [illegible] نقل کرده اند که گفته اند ما منافقان را در عهد رسول
نمیشناختیم مگر ببغض و دشمنی علی [illegible] تمام شد کلام [illegible] فصل در بیان معجزات و خوارق فرق ما بین معجزه و خوارق [illegible]
عادات و [illegible] احکام صادره از آنحضرت از حین ولادت تا هنگام [illegible]
جمعی از علمای شیعه معجزه امریست خارق عادت مقرون بدعوای نبوت [illegible] مقرون [illegible]
و نزد اکثر معتزله و قدمای شیعه فرقی میان معجزه و کرامات نیست و خوارق عادات [illegible] و کرامات
و نزد معتزله معجزات مخصوص به پیغمبر است و نزد [illegible] شیعه مخصوص به پیغمبران و اوصیا و خلفا [illegible]
آصف بن برخیا [illegible] بلقیس [illegible] از [illegible] مجلس [illegible] سلیمان رسانید [illegible] و لازم
که معجزه [illegible] علی ما [illegible] از خوارق عادت [illegible] بلکه قبل از ولادت و بعد
از وفات از معجزات [illegible] و آنچه ظاهر شده معجزه [illegible] میوه زمستان در تابستان [illegible] نزد مریم مادر
عیسی [illegible]

عیسی ظاهر شد از معجزه عیسی بود و زنان از بعضی طبابات از معجزه شد و معجزه که با انبیاء و اوصیاء ایشان بود
به پیغمبر ما و اوصیای او بود با زیادتی بلکه ایشان را معجزات و خصایص بود که سایر پیغمبران را نبود چه قرب
و منزلت آنحضرت نزد خدا بیشتر است و معجزات جناب امیرالمومنین ع بسیار است و عقول از ادراک آن
عاجز است از آن جمله حدیثی است که در روضة الواعظین و غیر آن [illegible] کتاب [illegible] شده که از جابر بن عبدالله
که گفت [illegible] از رسول خدا پرسیدم از میلاد با سعادت امیرالمومنین ع فرمود که آه سوال کردی از بهترین
مولودی بعد از من تولد یافته [illegible] حق تعالی [illegible] علی [illegible] ولادت [illegible] نورانی جابر
بدانکه حق تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید قبل از خلقت عالم به پانصد هزار سال که ما در آنجا تسبیح و تقدیس
و تهلیل خدا میکردیم و چون حق تعالی آدم صفی را آفرید ما را در صلب او امانت نهاد مرا در جانب راست و علی را در
جانب چپ و از صلب او به اصلاب طاهره و ارحام طیبه انتقال مینمود تا حق تعالی مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب
ابی طالب [illegible] و خدا مرا در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه [illegible] و قبل از آنکه علی در شکم مادر قرار گرد
در یمن مردی بود عابد زاهد [illegible] راهب [illegible] [illegible] [illegible] خدا را
فراموش کرده [illegible] او را مثرم [illegible] مشهور [illegible] صد و نود سال از عمرش
گذشته و از عبادت ملول نگشته و از خدا حاجت خواسته روز و شب مناجات کرد الهی [illegible] از اولیای [illegible]
درگاه خود را [illegible] دعایش مستجاب شد ابوطالب را [illegible] آمده به زیارت وی رفت مثرم
چون جمال باکمال او را دید پرسید از کجایی گفت از تهامه مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم مثرم برخاست
روی او را بوسید و گفت الحمدلله که حق تعالی دعا مرا رد نکرد [illegible] حرم خود [illegible] پرسید نام
تو چیست گفت ابوطالب مثرم گفت بشارت باد تو را که [illegible] فرزندی از صلب تو بیرون آید که ولی
و وصی پیغمبر آخر الزمان [illegible] چون [illegible] سلام [illegible]
و بگو که آن پیر فقیر دوست شما بود و شهادت [illegible] وحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی ص داده با امامت شما
اقرار نمود و اینکه وصی پیغمبر [illegible] ولایت [illegible] خاتم نبوت ابوطالب را از این خبر رقت و بشارت داده
پرسید که نام او چه باشد گفت علی [illegible] ابوطالب گفت [illegible] واضح میخواهم که دلیلی [illegible]
[illegible] مثرم گفت چه میخواهی تا از خدا بخواهم [illegible] کلام [illegible]
گفت از میوه‌های بهشت مثرم دعا کرده هنوز تمام نشده که طبقی مملو از خرما و انگور و انار بهشتی [illegible]
یک انار تناول نمود و مثرم را وداع کرد [illegible] متوجه منزل گردید [illegible]
از بهشت [illegible] [illegible] مثرم [illegible]
ابوطالب بمکه رسید [illegible]
[illegible] در مکه [illegible] بعد از
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیشتر شده بکر ورزار در امد ناگاه ابوطالب تشریف آورد و فرمود ای قریش چرا دلتنگ شده اید امروز
مولودی بوجود آورده که اگر اطاعت او نکنید و او را امام ندانید از این مهلکه نجات نیابید و در
تهامه نتوانید ماند پس قریش گفتند ما مطیع توایم و امیدی که بدعای تو داریم ابوطالب رو بقبله
آورده گفت الهی اسئلک بالمحمدیة المحمودة والعلویة العالیة والفاطمیة البیضاء الا تفضلت
علی تهامة بالرأفة والرحمة فی الحال ابری مرتفع شده و خاطر قریش تسکین یافت پس برگرد
فرمود حق معبودی که دانه را در زمین شکافته گیاه را رویانید و نطفه را از حالی بحالی گردانید از
آدمی آفرید که هر وقت واقعه صعبی روی نمود اهل مکه دست بر داشته کلماتی را خواندند فی الفور منجح
یافته و بسبب برکت آن کلمات مهمات ایشان کفایت شده با آنکه علم بمعانی الفاظ نداشتند و از حقیقت غافل
بودند تا آنکه در شب ولادت آنسرور روشنی آسمان و انوار ستارگان مضاعف گردید اهل
مکه گفتند امشب باز حادثه روی نمود امر غریبی ظاهر شده در آن شب ابوطالب در کوچه ها میگردید
و میگفت ای مردمان بشارت باد شما را که امشب شخصی بعالم ظهور آمده که شهسوار میدان
امامت و وصی محکم ولایت و جامع معانی رضیه و متجلی بتجلیات سبحانی و متخلق باخلاق یزدانی
و ناصر دین نبی و قاطع ابطال مشرکین و مبین منهاج حق الیقین و وصی رسول رب العالمین
باشد و تعداد صفات و کمالات او نمود تا صبح طالع شد و بعد از آن یک روز ابوطالب غایب
شد و کسی ندانست که در کجا است و چرا غایب است بعد از آن برگشت یاران احوال پرسیدند سبب غیبت او چه بود
فرمود نزد مثرم رفته بودم تا او را نوید علی بدهم چون مثرم بما گفته بود که مولود چون بظهور
وجود آید مرا دریاب در غار جبل لکام در حوالی شام است خواه مرده باشم و خواه زنده و ابوطالب
بنابر وصیت مثرم بآن کوه رفته در آن غار دید مثرم وفات نموده کفن کرده رو بقبله خوابیده
دو مار نزد او حاضر اند چون ابوطالب آمد آنها پنهان شدند و گفت السلام علیک یا ولی
الله و رحمة الله و برکاته فی الحال مثرم زنده شده و برخواسته و دست بر روی خود مالید و شهادت داد
بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و ولایت و امامت مرتضی ابوطالب مژده شاه ولایت بمثرم رسانید
مثرم گفت التماس دارم آثار و علامات آن شب را تفصیل بیان فرمائی ابوطالب بیان فرمود گفت
چون ثلثی از آن شب بگذشت دیدم که آثار وضع حمل بر فاطمه ظاهر گردید و درد بر او بسیار شد من کلمات
نجات بر او خواندم از برکت آن صعوبت ولادت نرفت فاطمه آرام گرفت باو گفتم اگر خواهی جمعی
زنان را حاضر سازم که مدد تو باشند گفت رضا از تست که ناگاه از کنج خانه آواز شنیدم که کسی
میگوید یا ابا طالب در احضار زنان توقف نما که دست نجس مشرکان بجسد طاهر سرور مومنان
نرسد پس چهار زن حاضر شدند جامه های سفید پوشیده و از آنها بوی مشک و عنبر بمشام
من میرسید و متوجه فاطمه شدند و گفتند السلام علیک یا ولیة الله فاطمه جواب داده و بر
دور او قرار گرفتند و با آنها ظرفی از نقره بود نشستند با فاطمه بجانب و بر آن بعث بگفتگو
مشغول شدند

بحر ۲ [illegible]

مشغول شدند و مدد میفرمودند تا علی متولد شد من بی تابانه نزد او رفتم دیدم که روی مبارکش
چون آفتاب تابان است و [illegible] که دیدم بر زمین سجده کرد و بزبان فصیح تمام گفت اشهد
ان لا اله الا الله وحده [illegible] و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله
بمحمد یختم النبوة و بی یتم الوصایة و انا امیر المؤمنین تعجب کردم پس دیدم که یکی از آنان
او را برداشته در کنار خود گرفت و چون چشم بر او کرد گفت السلام علیک یا اماه آن زن گفت
علیک السلام یا بنی پس گفت پدرم چه حال دارد آن زن گفت پرورده نعمای حق و مستغرق
آلای عظیم الهی چون این کار غریب دیدم عنان اختیار از دست دادم گفتم ای فرزند من پدر
تو نیستم گفت پدر منی و لیکن ما همه از صلب آدم آمده ایم و این مادر بزرگوار من و تو حوا
است چون این جواب شنیدم از حیا منفعل شدم در کنجی خزیدم پس زن دیگر او را [illegible]
چون چشمش بر او افتاد گفت السلام علیک یا اختی آن زن گفت علیک السلام یا اخی و
[illegible] احوال عم از آن پرسید گفت [illegible] و نور اسلام [illegible] از برمن [illegible]
یافته گفتم ای فرزند دلبند این کدام خواهر و عم تو است گفت این مریم است و عم من عیسی که
و یکلم الناس فی المهد صبیا [illegible] از [illegible] پس از من فرزندم را [illegible] طرف
کرد زن دیگر [illegible] از او گرفته [illegible] مشک [illegible] جامه
پاکیزه را او پوشانیده مرا [illegible] مرا بعد از [illegible] کرده این جامه را
در او پوشانیدند آن زن گفت این فرزند پاکیزه و ختنه کرده و ناف بریده متولد
شده و او را [illegible] تیغ نکند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفتم آن ملعون که باشد گفت [illegible] فرزند تو خواهد بود در کوفه بعد از آنکه
از وفات خلاصه موجودات سی سال گذشته باشد من [illegible] کردیدم و زنان از نظرم غایب
شدند و در خاطرم گذشت کاش آن دو زن دیگر را میشناختم فرزندم بر [illegible] ضمیر من مطلع
شده گفت ای پدر زن سیم [illegible] زن فرعون بود و چهارم مادر موسی [illegible] مریم را از [illegible]
مذکوره خبر کن و نوید ولادت مرا باو برسان که در [illegible] انتظار [illegible] الکلام [illegible] در آن
[illegible] بودم [illegible] [illegible] تا نور او دیدم مریم را که [illegible] دست و سجده شکر الهی
آورد و رو بقبله خوابید و گفت سلام من باو برسانید و مرا بجامه بپوشانید و [illegible]
طالب [illegible] روز دیگر [illegible] کوه [illegible] که شاید که مریم یکبار دیگر زنده شود [illegible] سخن گوید صورت
[illegible] دو مار [illegible] ظاهر شدند و بر او سلام کردند و گفتند [illegible] که ولی خدا
[illegible] تو اولی و احق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گفتند ما اعمال [illegible] مریم [illegible] که [illegible] ما را باین صورت کرده و تا قیامت [illegible] مریم

امر فرموده و در روز قیامت دلیل و راهنمای او خواهیم بود بهشت پس ای ابو طالب متوجه مکه معظمه
گردیده تربیت نور دیده خود قیام نموده ای پسر این راز را افشا مکن که از اسرار مکنونه و علوم
مخزونه است جابر گوید گفتم یا رسول الله عقیده بعضی اینست که ابو طالب کافر بود فرمود ای جابر
کذب و بهتانست بر ابو طالب و خدا عالم است بغیب و ضمایر بندگان و آن چون در شب معراج
از هفت آسمان گذشته بعرش رسیدم چهار نور دیدم از حقیقت آن از حق تعالی طلب کردم خطاب
رسید که یا محمد یکی نور جد تو عبد المطلب و یکی نور عم تو ابو طالب و یکی نور پدر تو عبد الله و یکی
طالب برادر علی گفتم الهی بچه عمل ایشان باین مرتبه رفیعه رسیدند ندا آمد که باخفای کفر و کتمان
ایمان و صبر بر جفای مشرکان وارد شوند فرمود که این ترجمه حدیثیست که در روضه نقل کرده
و قدما این روایت را با زیادتی وارد که اخفای کفر کرده اند و آنکه آنحضرت در خانه کعبه بوجود
آمده و فرموده این جمیع و ظهور است و کلینی نیز از حضرت صادق ع روایت کرده که گفت نازل شد
جبرئیل بر رسول الله و گفت یا محمد ان ربک یقرئک السلام و یقول انی حرمت النار
علی صلب انزلک و علی بطن حملک و حجر کفلک فالصلب صلب ابیک عبد الله
والبطن الذی حملک فآمنة بنت وهب واما حجر کفلک فحجر ابی طالب و فی روایة
فاطمة بنت اسد و در روضه بعد از نقل این حدیث روایت کرده از ثقات که فاطمه بنت اسد در شب
تولد حضرت رسالت پناه نزد آمنه حاضر بود و هر چه آمنه از غرایب و عجایب دید او نیز دید
که زبان از بیان آن عاجز است که از مقدم شریف بهترین دنیا و مافیها روشنی یافت بحدیکه از
بسیار ضیا درختهای شهر هجر که در اقصای یمن است برای العین دیدم و بعض از خوارق
عادات هم که دیده بود بیان کرد ابو طالب خوشحال شده گفت ای فاطمه تو را نیز مثل این بشارت
در پیش است و خدا تو را نیز فرزند کرامت کند که بهار را بنور وجود خود منور گرداند و عجایب
که امشب دیده در آن وقت نیز ملاحظه خواهی نمود فاطمه بعد از شنیدن این خبر منتظر آن
زمان میبود تا بظهور رسید و ایضا در روضه از جابر از ابو عمرو از ابو سعید روایت کرده که
گفت ما در خدمت رسول خدا ص بودیم که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با جمعی از اصحاب آمدند
و آثار حزن و ملال بر چهره ایشان ظاهر بود گفتند فدیناک بالآباء و الامهات یا رسول الله
از جمعی از معاندین چیزها میشنویم نسبت ببرادر و ابن عم تو که سبب حزن و اندوه ما میگردد
میگویند که سبقت ایمان علی باعث مرتبه و منزلت او نیست چه او طفل بود در اسلام او اعتنا
سبب شرف و کمال نمیشود آنحضرت چون این سخن در باب علی شنید و اظهار آنکه مثل بعضی
مرسل بود در ابتدای حال از کمال عقل و فراست و علم فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که در کتب
سابقه نخوانده اید که چون وقت آنکه ابراهیم رسید پدرش مادر او را از ترس نمرود دیگر زاید
و وقت غروب بر کنار نهر حجابی ابراهیم متولد شد و ناف و سنه برادر گمشده شهادت

که الا ابراهیم کرد

به ولادت ما اراده کرد و چون مادرش از این امر غریب ترسید بسرعت متوجه مادر شد با او مطیع شده و
نگاه باسمان میکرد و انا وضع الهی ملاحظه مینمود بحالتی که در نوبه انعام خبر داده و کذلک
نوی ابرهیم [illegible] و باز شما را آدم میدهم که فرمایند که چون فرعون بجهت طغیان و دفع موسی تمام
حامله را شکم میدرید و اطفال را میکشت وحیی که موسی متولد شد بقدرتها بتعلیم مادر نمود که او را
در صندوق نهاده بند آن را محکم کن و بدریا انداز تا از جور و ستم فرعون در امان باشی و مرگ
مادر الف [illegible] غرق شوی [illegible] ترا نخواهد رسانید و مادر موسی بطریقی که تعلیم
گرفته او را در صندوق نهاده بدریا افکند و بعد از هشتاد و در روایت هفتاد روز با مادر رسید و
در آمدند شیر از پستان عنایت الهی میخوشید و فرمایند که عیسی وقتی که متولد شد و جزع مادر را
دید او را تسکین داده فرمود [illegible] و بعلم الهی [illegible] شد سخنان واهیه مردم اندیشه مکن خوش باش
در آن وقت انجیل را فرستاده و نبوت باو عطا فرمود و امر نماز و زکوه باو فرمود و در روز دوم ولادت
بیجهت با مادرش سرزنش میکردند جواب داد که انی عبد الله آتانی الکتاب و فرمایند که رتبه من که رفیع
تر از انبیای ماتقدم است و قرب و منزلت من بیشتر و مرا و علی را از یک نور آفریده و ما در صلب
آدم و اصلاب دیگر از انبیا مشغول تسبیح بودیم از صلبی بصلبی با جلد طلبه میدیدم و همیشه نور
ما در جبین پدران و مادران بود و از ذکریا بعبد الدین ما میرسید تا آنکه آن نور بدو
نیم شده نصفی بعبد الله و نصفی بعبد ابوطالب منتقل شده [illegible] پدر و عم من [illegible]
قرینی [illegible] آن نور ما [illegible] و جبرئیل [illegible] ولادت علی نازل شده فرمود یا حبیب
[illegible] نور اسلام [illegible] که حالا وقت ظهور نبوت نور دیده که ناصر و برادر و وزیر و خلیفه
تو بدنیا میاید پس این بشارت بفاطمه بنت اسد ظاهر شد و بعد از آنکه علی متولد شد باز بمنزل اسد
دختر [illegible] علی را فرا گیرد و چون آن دست [illegible] پرده که فاطمه در [illegible] دراز کردم علی بر روی
دست من [illegible] دست راست بگوش راست نهاده بود [illegible] و رسالت من اقرار نمود و صحیفه که حق تعالی
بآدم و شیث فرستاده بود تلاوت نمود بنحوی که اگر شیث حاضر میشد البته اقرار میکرد که علی بهتر
از من میخواند و بعد از آن تورات و انجیل را بنحوی تلاوت نمود که اگر موسی و عیسی میشنیدند البته اعتراف
مینمودند که علی بهتر میداند [illegible] و بعد از آن [illegible] قرآن شروع نمود [illegible] که الان میخوانم
در آن وقت [illegible] میخواند [illegible] نازل نشده بود پس میان من و او مکالمه که میان انبیا
و اوصیا [illegible] واقع شد و بعد از آن [illegible] ندیده و هیچ گوشی نشنیده واقع شد و بحالت
طفولیت رجوع نمود در کنار مادر قرار گرفت [illegible] حالات
چرا [illegible] میکرد [illegible] کند
[illegible] و وصی [illegible] آدم [illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]

دیده و در نظرش عظیم نمود گفت الهی یا حجتی از من گرامی تر یا بعد از من خلق کرده خطاب آمد که ای آدم
اگر نه ایشان را آفریده بودم نه ترا آفریده بودم نه آسمان و زمین را ... سلسله موجودات را بیافریدم
و تو را برگزیده همین خلق نکردم و چون آدم بواسطه ابلیس مرتکب خلاف شد و رانده شد از شجره منهیه تناول
نمود ولشکر بلا و ابتلا بوی روی نهاد و تاج شرف از سرش افتاد و چندانکه توبه و انابه نمود ثمر
نکرد تا جبرئیل فرمود از آن نامها که بر ساق عرش دیدی فراموش کرده آدم متنبه شده زاری
ساخت و مناجات نمود گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بحق جاه و منزلت ایشان توبه مرا
قبول فرما قبول فرمود چنانچه در سوره بقره فتلقی آدم من ربه کلمات خطاب آمد که ای آدم بشارت باد تو را که صاحبان
این نامها از ذریه کرام تواند و تمام ترک کردم آدم شکر الهی بجا آورد در بلا و ابتلا
ذریه باشند که رفعت مرتبه رفیعه از قبیل شرف ابوالبشر باشد و در روایت ایشان و اهل بیت
واهل بیت ما سلمان و ابوذر و غفاری و مقداد ... پیروی نماید از کرام مرتبه دور شد کند
کریب ... ایشان دور مکان و بهشت از دوستان و دوزخ از دشمنان ایشان است و
در کافی از حضرت صادق روایت کرده که ... اهل بیت ما را به عارف بود
... و ارباب عناد با خراج این احادیث اهتمام کرده اند و بعضی
از اقوام عثمان ... کتاب ... مشتمل بر این مراتب و اسباب بود
و از معجزات مشهوره حدیث بساط است که در بعضی کتب حدیث و تمامه مذکور است لیکن متضمن
اما اینجا اهل سنت و جماعت نقل کرده اند بطرق مختلفه از انس که گفت اهدی لرسول الله بساط
من خندف فقال یا انس ابسط فبسطته ثم قال ادع العشرة فدعوتهم فلما دخلوا
امرهم بالجلوس علی البساط ثم دعا علیا فناجاه طویلا ثم رجع علی فجلس علی البساط
ثم قال یا ریح احملینا فحملتنا الریح فاذا البساط یدف بنا دفا ثم قال یا ریح ضعینا
ثم قال اتدرون فی ای ارض و مکان انتم قلنا لا قال هذا موضع الکهف والرقیم قوموا
فسلموا علی اخوانکم فقمنا رجلا رجلا فسلمنا علیهم فلم یردوا علینا فقام علی فقال
السلام علیکم معاشر الصدیقین والشهداء قالوا وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
قال فقلت ما بالهم ردوا علیک ولم یردوا علینا فقال ما بالکم لم تردوا علی اخوانی
فقالوا انا معاشر الصدیقین والشهداء لا نکلم بعد الموت الا نبیا او وصیا
ثم قال یا ریح احملینا فحملتنا تدف بنا دفا ثم قال یا ریح ضعینا فاذا
نحن بالحرة فقال علی ندرک النبی فی آخر رکعة فتوضأنا واتینا واذا النبی یقرأ فی
آخر رکعة ام حسبت ان اصحاب الکهف الی آخر آیه و تعلبی از علمای اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده

با این زیادتی

حدیث بساط

با این زیادتی که فعادوا الی رقدتهم الی آخر الزمان عند خروج المهدی علیه السلام فیحییهم
الله له ثم یرجعون الی رقدتهم فلا یقومون الی یوم القیمة و باسانید صحیح از ابی بصیر مروی
که گفت در بعضه حاضر شدم مجلسی که انس نقل حدیث مینمود پس مردی برخواست و گفت یا انس یا صاحب
رسول الله این برصی که در تست از چیست و حال آنکه شنیدیم از رسول خدا نقل کرد که مومنان بمرض
جذام مبتلا نمیشوند انس سر بزیر انداخت و اشکش جاری شد پس سر برآورد و گفت دعای بنده صالح در حق من مستجاب شد
مردم گفتند آنچه گفتی از برای ما بیان کن انس گفت از این در گذرید فایده نکرد و در صدد التماس بود
ابرام بیشتر کردند و بیفایده دید گفت برای تحقیق شنیده تا بگویم گفت بیایید که از برای رسول الله
بساطی هدیه آورده بودند که از ابریشم بود از طرف مشرق آورده بودند که از آن خندف گویند پس رسول الله مرا
فرستاد که روم و علی را طلب نمایم چون آمدند علی را فرمود که ای انس بر این بساط نشانید و اصحاب
کهف را زیارت نموده باز آیی و بمن فرمود تو نیز برو و هر چه ببینی مرا خبر ده پس آن علی فرمود که
باد را امر کن تا ما را بردارد پس علی بباد فرمود یا ریح احملینا چون باد بساط را برداشت
بهوا برد گفت بیرد ای علی ببرکة الله و ما خود را در هوا یافتیم و از مکانی بمکانی میگذشتیم
تا آنکه فرمود یا ریح ضعینا چون بر زمین قرار گرفتیم گفت میدانید که در کدام زمین نشسته ایم گفتیم
نه گفت اینجا اصحاب کهف است برخیزید تا بر ایشان سلام کنیم پس با او رفتیم اول ابابکر و عمر
سلام کردند جواب ندادند پس طلحه و زبیر سلام کردند جواب نشنیدند پس عبدالرحمن بن عوف و باقی
اصحاب سلام کردند و هر یک میگفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف تا نوبت بمن رسید پیش رفته گفتم
السلام علیکم و رحمة الله انا انس خادم رسول الله یا اصحاب الکهف هیچ جواب نشنیدیم
پس علی برخاست و گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم الذین کانوا من
آیاتنا عجبا پس همه یکبار گفتند و علیک السلام یا وصی رسول الله و رحمة الله و برکاته
اصحاب را بخاطر گذشت که چرا جواب سلام ما را ندادند و حال آنکه جواب دادند آنحضرت علی پرسید چرا جواب
سلام اصحاب رسول الله را ندادید همه یکبار گفتند یا خلیفة رسول الله انا فتیة آمنوا بربهم و زدناهم
هدی و لیس لنا اذن ان نرد السلام الا علی نبی او وصی نبی و انت وصی خاتم
النبیین و انت سید الوصیین پس فرمود آیا شنیدید ای اصحاب رسول الله همه گفتند بلی یا امیر
پس فرمود بر جای خود قرار گیرید و ما برگشته هر کسی بر بساط بجای خود نشستیم پس گفت یا ریح
احملینا باد بهمان روش ما را بهوا برده سیر میفرمود تا آنکه آفتاب بغروب نمود پس باد فرمود
فرود آر فرود آورد و بر زمینی که زعفران داشت و گیاهی بغیر ... و درختی نبود گفت و آب در آن
نبود ما گفتیم یا امیرالمومنین وقت نماز رسید و ما را آب نیست که وضو کنیم پس آنحضرت برخواست
و بنا بر پای زمین کرده و زد با سر پای بر زمین زد چشمه آبی پیدا شد ... زد و خوش
مزکی از آن خوردیم و وضو ساختیم فرمود اگر این نبود جبرئیل از بهشت آب میآورد نماز کردیم و او
تا نصف شب بنماز و عبادت مشغول بود پس فرمود بر جای خود بنشینید که نماز صبح را با رسول الله در

خواهید یافت و باد با مرا و ما را بهوا برده سیر میفرمود تا آنکه در رکعت دوم نماز صبح بمسجد مدینه
رسیدیم و از ارکعنا اول خود را دریافتیم و چون از تعقیب فارغ شدند رسول خدا صلعم فرمود یا انس
تو بگوئی یا من بگویم آنچه دیدی و شنیدی گفتم یا رسول الله صدیقا از شما شنیدن بهتر است پس
آنچه بر ما گذشته بود از اول تا آخر بیان فرمود بنوعی که گویا با ما بوده و چون تمام کرد فرمود یا انس در
وقتی که ابن عم از تو گواهی طلبد گواهی خواهی داد گفتم بلی یا رسول الله چون آنحضرت رحلت نمود
و ابوبکر بعد و آن متولی مر خلافت شد امیرالمؤمنین ع حاضر شد در حضور جمعی کثیر فرمود ای
انس حکایت روز بساط و چشمه را انکار میکنی و گواهی که رسول الله ترا بآن امر نموده بود
میکنی گفتم یا علی پیر شده ام و همه چیز را فراموش کرده ام فرمود اگر پنهان کرده باشی گواهی
شهادت خود باشی حق تعالی بدی بیاورد ترا و بیماری در روی تو و آتشی در جوف تو و کوری در چشم تو که پنهان
نتوانی داشت و ملا را مجلس برنخواستم الا بآن سه مرض گرفتار شدم و الحال قادر بر روزه ماه
رمضان نیستم و طعام در معده من قرار نمیگیرد و با الحال بود تا بمرد و بجهت آنکه شنیده شده
که اولاد او نیز مبروص میباشند و اما حدیث بساط بطریقی که علمای اثنا عشریه ذکر کرده اند آنست که در
مجمع الروایات که تمام او از صد و شصت ذکر شده ... ترکی و ترجمه آنست که صدوق
روایت کرده از سلمان رض که گفت نشسته بودیم نزد مولای خود امیرالمؤمنین ع در آن وقت که مردم
بیعت بعمر کرده بودند و امام حسن ع و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار و مقداد نیز در خدمت بودند
و از هر جا سخنی میگذشت پس امام حسن ع گفت یا امیرالمؤمنین حق تعالی سلیمان بن داود را سلطنتی داد
بود آیا از آن جمله بنیاد و بنا رسیده باشد حضرت تبسم فرموده یا نمیدانید که خدا انگشتری در
زمین سبز میکند و بیان قادر که آدم را از خاک تیره آفریده قسم که آنچه عطا به پدر تو داده
بهیچیک از اوصیا و انبیا نداده و بعد از این بکسی نخواهد داد پس امام حسن و حضار التماس کردند که
میخواهیم شمه از آنچه حق تعالی عطا فرموده مشاهده کنیم تا موجب زیادتی ایمان و علم ما گردد فرمود که
چنان کنم که میخواهید پس برخواسته دو رکعت نماز کرد و کلمه چند بر زبان گذرانید
که هیچیک نفهمیدیم پس دست مبارک بجانب مغرب دراز کرد و بعد از آن دست بر زمین آورد و در کف
دست مبارک گشود بارها ابری دیدیم سلمان گوید که ما همه از آن دو ابر شنیدیم که گفتند اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصیه حقا من شک فیک هلک و من تمسک
بک فقد سلک سبیل النجات پس آن دو ابر چون دو قالیچه پهن شدند و در پهلوی یکدیگر قرار
گرفتند و از آن ابرها بوی مشک از فر میشنیدیم پس فرمود بر هر یک بساط نشینید تا همه بر یک
بساط نشستیم و آنحضرت تنهائی بر آن دیگر نشستند پس کلمه چند تکلم نمود که هیچکس نفهمید و اشاره بابر فرمود
که بجانب مغرب روانه شو ناگاه بادی ابر زیر آنها در آمده ابرها به آهستگی بهوا برده ما در آن

اولاد انس ... مبروص ... بساط ... مجمع الروایات از صد و شصت

دیدیم

دیدم که آنحضرت دو جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر دارد و نعلینی که بندش
از یاقوت انار بود در پا داشت و انگشتری از مروارید سفید براق که روشنی آن چشم را خیره
میساخت در انگشت بود و بر کرسی از نور نشسته امام حسن گفت ای پدر بزرگوار همه مخلوقات
سلیمان را بجهة انگشتر اطاعت میکردند شما را بچه سبب اطاعت میکنند فرمود یا ولدی انا وجه الله
انا عین الله و انا لسان الله الناطق فی خلقه و انا ولی الله و انا نور الله الذی
لا یطفی و انا باب الله الذی یؤتی منه و انا حجة الله علی عباده و انا امین الله فی ارضه
و انا قسیم الجنة و النار و انا سکندر ذو القرنین و انا جعلتها له آیة الکبری ای فرزند بدرستیکه منم وجه خدا
و عین خدا و لسان خدا و ولی خدا منم آن نوری که خاموش نشود منم آن دری که از آن بخدا توان رسید منم
حجت خدا بر خلق منم امین خدا بر زمین و قسمت کننده بهشت و دوزخ منم سکندر ذو القرنین سد را من
قرار دادم و دو قرا را براه اسکندریان مشهور شده و خاتم سلیمان را بتو نمایم دست در بغل کرده
انگشتری بیرون آورد از طلای احمر نگینش از یاقوت سرخ فرمود این خاتم سلیمان است و نامها
هم که بر آن نقش است سلیمان گوید پس نمی [illegible] شد که گویا او را [illegible] خنده پس
فرمود که اینها از شکوه من تعجب بجا است کنند که بنام شما امروز آنچه بیشی از من ندیده باشید
پس امام حسن گفت میخواهیم سد ذو القرنین را بما بنمائی پس بیامد فرمود ما را باز ای فرزندم
حسن میخواهید بر پشت ابر [illegible] زیاد چون او از رعد بار رسید و ما را بهوا برد و امیر المؤمنین برای
کرسی از زر نشسته از پی ما میامد تا باد ما را بکوه بلند رسانید در حوالی آن درختی عظیم بر آن کوه بود خشک
و بر کمال [illegible] رسید یا امیر المؤمنین این درخت [illegible] بگو با او سخن گفته فرمود
از او بپرسید امام حسن فرمود اجیبهم باذن الله جواب بگو این زمان ای درخت بزبان خدا سلام
گوید بخدا سوگند که درخت متکلم شده گفت لبیک یا وصی رسول الله [illegible]
پس با امام حسن گفت یا ابا محمد هر شب وقت سحر پدرت نزد من میامد و دو رکعت نماز میگذارد
و به تسبیح [illegible] مشغول میشد و میرفت و در آمد [illegible] و من بر کرسی از نور در
میان ابر سفیدی میبود که از آن بوی مشک [illegible] میرسید و من از [illegible]
اجزای آنحضرت و آن نور سبز و با طراوت میبودم و [illegible] که تشریف نیاورده
و مرا از مفارقت پدرت حال باین مرتبه رسیده اگر همه [illegible] از این بجهت باز
نماز [illegible] او مرای [illegible] باز آورد پس شاه ولایت نزد آن درخت رفته دو رکعت نماز
گذارده دست مبارک بر آن مالید بخدا سوگند که از آن درخت [illegible] فی الفور
سبز شد و برگ آورده میوه داد پس آنحضرت بر کرسی خود قرار گرفت باد ما را بر دوش بلند شد

[illegible] بعد درخت [illegible] که در پنهان

بحدیکه دنیا تمام در نظر ما بقدر سپری مینمود و در هوا فرشته دیدیم که سر او زیر قرص آفتاب و پای او
در قعر محیط بود و یک دست او در مشرق و یکی در مغرب با هر سید پرسیدیم که این کیست فرمود فرشته ایست که [illegible]
خدای او را در راندن آفتاب نصب کرده ام و بتاریکی شب و روشنائی روز موکل ساخته و همچنین خواهد بود تا
روز قیامت پس باد ما را برد تا نزد یاجوج و ماجوج رسانید و آنحضرت با بر فرمود ای [illegible]
الجبل فرود آی زیرا این کوه و آن کوه [illegible] بود که [illegible] پیاده [illegible]
بتمام رسید و یاجوج و ماجوج را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و سه صنف بودند یا [illegible]
طول ایشان صد گز و عرض [illegible] وصنفی قد ایشان صد گز در عرض هفتاد گز و صنفی یک گوش خود را فرش و
دیگری را لحاف کرده بودند حضرت فرمود حاکم ایشانم و در حکم منند پس باد را [illegible] فرمود باد ما را
بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم چون یاقوت سبز که محیط همه دنیا بود و فرشته بشکل آدمی بر او
موکل بود چون چشمش بما افتاد گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس اذن گرفت که مطلب خود را عرض
کند آنحضرت فرمود من بگویم چه میخواهی یا تو میگوئی فرشته گفت شما بفرمائید فرمود رخصت زیارت صاحب
خود میخواهی رخصت دادم پس فرشته [illegible] گفته رفت پس [illegible] دیدیم چون [illegible] بهمان
طریق سوال و جواب واقع شد درخت گفت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] نزد من میآمد و بعد از
نماز و تسبیح و تهلیل بر [illegible] سوار شده میرفت و من سبز و خرم میبودم اکنون چهل روز است که قدم
از من بازگرفته و من کهنه [illegible] از مفارقت او [illegible] حضرت دست
مبارک بر آن کشیده درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک یا امیر
المؤمنین [illegible] وصی رسول رب العالمین [illegible]
پس آن درخت سبز و خرم شد و طراوت یافت و ما ساعتی در زیر آن آرام گرفتیم پرسید که آن فرشته بکجا
رفت فرمود که دیروز جبرئیل [illegible] فرشته که بر آن موکل است زیارت این فرشته طلبیده
امروز این رفت بزیارت او یکی از یاران گفت مگر ملکه هم باذن شما حرکت میکنند فرمود
که [illegible] که هیچیک از ملکه [illegible] از جای خود حرکت نمیکنند و بی اذن
من نفس نمیکشند [illegible] مگر آنکه حضرت عزت [illegible] انها را بسوزد و بعد از من فرزندم
حسن و بعد از او حسین و بعد از او نه کس از اولاد من که نهم ایشان قائم آل محمد است [illegible]
وارند و هیچ ملک مقرب را [illegible] که یک نفس بی اذن ایشان [illegible] پس [illegible] فرشته که موکل کوه
قاف بود رسید فرمود [illegible] با امیرالمؤمنین [illegible]
نزول اجلال [illegible] فرمود چشم خود را بپوشانید پوشانیدیم فرمود بگشائید [illegible]
در مکه [illegible] دیدیم گفتیم [illegible] طاقت [illegible]
بر آن [illegible] من [illegible] بندگان [illegible]
من میدانم [illegible] شما [illegible] انها نیا [illegible] هفتاد [illegible]
[illegible]

نزد آصف بن برخیا که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت یک حرف بود و نزد من هفتاد
و دو حرف و یک حرف آن علم غیب است که مخصوص بذات او است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناختن مرا
هر که شناخت و منکر شد مرا هر که منکر شد پس بر او امر عفو تا ما را بیابی رسانید کرد و سفر و حضر ما با
صالح پیغمبر — روضه بهشت برابر میکرد و در آنجا جوانی دیدیم میان دو قبر مشغول نماز گفتیم این جوان کیست
فرمود برادر من صالح نبی است و این دو قبر از مادر و پدر او است و چون چشم صالح بر آنحضرت افتاد
بی تاب از پیش آمد و سینه کنید و او را بوسید و گریه کنان شکوه آمد و آنحضرت او را تسلی میداد
از سبب گریه پرسیدیم فرمود از او بپرسید امام حسن گفت ایها العبد الصالح چه چیز تو را میگریاند گفت
پدرت هر روز وقت صبح نزد من میامد و با هم نماز میکردیم و با هم تا [illegible] در عبادت می نشستیم
و ده روز است که تشریف نیاورده چون او را دیدیم طاقتم نماند گفتم یا امیر المؤمنین این حضرت است
که ما هر روز [illegible] بسر میبریم بگو بی اطلاع ما باینجا آمده با صالح [illegible] از قبر بیرون آمد
ایضاً سلیمان — سلیمانرا زیارت کنید گفتیم بلی پس آنحضرت روانه شد و بعد از چند منزل بمکانی رسیدیم که کسی مثل آن
ندیده و نشنیده [illegible] چمن مرغان خوش الحان و فواکه بسیار چون مرغان آنحضرت را دیده
بدور او پر میزدند و طواف میکردند و در میان آن باغ تختی از فیروزه دیدیم و جوانی بر آن خوابیده
و دستهای خود بر سینه نهاده بود و ماری در بالای سر او بود پس او فرار کرد چون مارها آنحضرت را
دیدند در قدم او غلطیدند [illegible] گفت فرمود [illegible] انگشتری از انگشت [illegible] بیرون آورده
در انگشت [illegible] کرد و گفت [illegible] ای سلیمان بخوان گویا شهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله [illegible] الذی سأل الله
تعالی [illegible] ما اتانی الله الملک که سوال کردم بوسیله تو [illegible] و محبت تو و
اهل بیت تو خدا را عطا [illegible] داده از ملک و پادشاهی که بهیچ یک از اولاد آدم نداده و اگر محبت
تو را شفیع نمیکردم این سلطنت و بزرگی بمن عطا نمیفرمود پس زمانی [illegible] نزد سلیمان نشست
پس سلیمانرا وداع نمود بر [illegible] سلیمان بحال خود برگشت گفتیم یا امیر المؤمنین ما را اعلام کن
کوه قاف — کوه قاف [illegible] فرمود که خلاق عالم در پس کوه قاف چهل عالم آفریده که هر عالمی چهل برابر
دنیای شما است و علم من با ورای کوه قاف چون علم من است بانچه در این دنیا است و بعد از رسول خدا
منم حافظ این عالمها و [illegible] بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علم [illegible]
حجت خواهند بود تا روز قیامت و من دانا ترم براهها که در آسمانها است از راهها که در زمین است و
ماییم حروف و سکون [illegible] ماییم اسماء حسنی که [illegible] خدا را با آن اسماء بخوانند اجابت کند
و ماییم صاحبان نامها که بر عرش و کرسی نوشته [illegible] بهشت و دوزخ و از ما تعلیم گرفته

ملکه اسمانها تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و توحید الهی را و ما تمام کلماتی که چون ادم تلقی یافت نمود
توبه اش قبول شد و من میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه برکت اسم اعظم که اگر بر برگ درختی
بان چیزی بنویسند و در آتش اندازند نسوزد و [illegible] بر روی [illegible] و روشنی
روز از برکت نامهای که آنحضرت [illegible] ما را چون بر اسمانها نقش کردند بی ستون ایستاده است
و زمین بان منقش گشته مسطح شد و بر هوا بر باد خواندند در برکت آمد و بر برق نوشتند لمعان
پیدا کرد و بر رعد رقم نمودند خاشع شد و بر جبهه اسرافیل نقش کردند متکلم بکلام سبوح قدوس
رب الملئکه والروح گردید و چون کلام [illegible] باینجا رسید فرمود چشمهای خود را بپوشید
پوشیدیم باز فرمود بگشائید گشودیم خود را در شهری دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور [illegible]
مردمش در نهایت بلندی قامت هر یکی چون نخلی [illegible] کرده از بقیه قوم عاد که بودند
در کفر و ضلالت و ظلم و جهالت گرفتار و ایمان نیاورده و زجر انداختند و شهر ایشان از
از شهرهای مشرق بود من بامر خلاق عالم قطع و قمع ساختن ایشان [illegible] با اینکار [illegible]
تا شما این نژاد را نیز ببینید و مطلع شوید و من داعیه دارم که با این گروه مقاتله نمایم
پس آن قوم را بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی و ولایت خود دعوت نمود ایشان را [illegible]
مکر ایمان و اسلام با ایشان خواندند فایده نکرد پس بر ایشان حمله کرد و انها بر او حمله نمودند بسیار را
بکشت و چون خوف ما را دید نزد ما آمده دست مبارک بر سینه ما مالید خوف از ما زایل
و بار دیگر باواز بلند بایمان و اسلام دعوتشان نمود ایمان نیاوردند برق و صاعقه [illegible]
شد و چیزی خواند که ما نفهمیدیم و ما گمان میکنیم که آن رعد و برق و صاعقه از دهن
مبارک آنحضرت بیرون میاید و چنان صداهای هولناک پدید آمد که ما گفتیم البته آسمان بر زمین
میافتد و کوهها از هم میریزد تا آنکه از ایشان یک متنفس نماند و چون از کار ان قوم فارغ
شد رعد و برق برطرف شده آمد [illegible] که ما را بوطن خود برسان که زیاده بر این طاقت
مشاهده نداریم پس آنحضرت آن ابر را طلبید و ما بر آن سوار شدیم و آنحضرت کلماتی خواند
باد ما را بهوا برده بجائی رسانید که دنیا را [illegible] میدیدیم و بعد از لحظه خود را در
منزل امیرالمؤمنین ع دیدیم در مکانی که مسافر شده بودیم و در [illegible]
طی نموده بودیم و چون ما را متعجب دید فرمود بان خدائی که جان من بید قدرت اوست که اگر خواهم
شما را در طرفة العین در همه آسمانها و زمینها بگردانم بر آن قادرم و این قدرت [illegible]
خالق بریه از برکت [illegible] و [illegible] آنحضرت در حیوة و زمان [illegible]
و بکلی اکثر مردمان [illegible] سلمان گفت لعن الله من [illegible] واعرض عنک [illegible]
علیه [illegible] این روایت [illegible]
[illegible]

حدیث تعلیم امیر علیه السلام

نقل است در کتاب الهی‌نامه آورده که روزی جبرئیل در خدمت رسول خدا نشسته بود که امیرالمؤمنین
پیدا شد جبرئیل برخاست و سراپا تعظیم بجا آورد حضرت رسول خدا فرمود یا جبرئیل تو برای این جوان تعظیم
میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است حضرت پرسید چه تعلیم گفت در وقتی که خالق بیچون مرا
آفرید پرسید تو کیستی و من کی‌ام و نام تو چیست و نام من چیست من در جواب متحیر شدم و ساکت
ماندم و مدتی متحیر بودم که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرا تعلیم کرد و گفت بگو تو رب جلیلی
و نام تو جلیل است و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل است از این جهت او را تعظیم کردم [illegible] رسول
پرسید که عمر تو چند باشد گفت یا رسول الله ستاره‌ای است که در هر سی هزار سال یکبار طالع میشود
من آن را سی هزار بار دیده‌ام و از این جهت آن حضرت فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر

معرفت [illegible]

کشف حجاب از این عبد خاکی در مرتبه وصول بعالم نور بهم رسد یقین من زیاده نمیشود
بر علم من پس از کشف حجاب علم من بذات احدیت و صفات [illegible] بوجود ذات
و صفات ثبوتی و سلبی و مرتبه [illegible] و بعد مرتبه ترقی نمیکرد دیگر از قوت بیان
مرتبه میسر نیست و در روضه کرامات [illegible] آورده [illegible] یکروز که گذشت از جامع

[illegible]

کوفه در زمان امیرالمؤمنین [illegible] با جمعی کثیر که از در مسجد مرد بلند [illegible] دراز که در دست
حایل کرده بانه [illegible] مردم آمدند [illegible] متعطل بودند که بدانند که این مرد
کیست و چه کاره است [illegible] که از ساکنان [illegible] و در عرب [illegible]
[illegible] و زوجه بتول [illegible] فرزند [illegible] و قاتل [illegible]
[illegible] علم نبوت و معدن [illegible] و بجمیع ادوصاف [illegible] رسول
[illegible] چنانچه باید و شاید نمود پس امیرالمؤمنین [illegible] برادر فرمود
که ای ابا سعد بن [illegible] شب [illegible]
و [illegible] که [illegible] رسید که [illegible] رسول خدا و
[illegible] رسول [illegible] هزار [illegible] و در ما
قوم [illegible] بهم رسید و [illegible] برادر این [illegible] اگر تو او را زنده
کنی [illegible] این قوم [illegible] شود و من با این گروه همه مسلمان میشویم
والا [illegible] که این قوم تیغ در یکدیگر زنند تا کار [illegible]
بجای رسد [illegible] که [illegible] سوار شود و در کوه‌های [illegible] که
میخواهم [illegible] که برادر [illegible] ظاهر شود
[illegible] سوار [illegible] و در کوه [illegible] حاضر شدند و [illegible]

تو نیز با قوم خود آن تابوت را در محل بیاور دید و آنحضرت با عمامه و جامه رسول الله حاضر شد
فرمود که سر تابوت را گشودند جوانی دیدند مخطط و [illegible] خوش روی حضرت پرسید از قتل این جوان
چند روز گذشته گفت چهل و یک روز شده که شام در بستر خود خوابیده بود و صبح او را کشته یافتند و سر او را
بریده و پنجاه نفر طالب خون او بیند و امید دارند که یا علی از شما او زنده شود و قاتل خود را نشان
دهد تا شک از خاطرها برود حضرت فرمود قاتل او عم اوست چون دختر او را خواسته او را [illegible]
هم او از غصه او را کشته اعرابی گفت یا وصی رسول الله تمام مردم از این [illegible] فرمودید
فتنه برطرف نمیشود پس حضرت برخواسته بعد از حمد خدا و نعت رسول الله فرمود که بقره بنی اسرائیل نزد خدا
عزیزتر از علی بن ابیطالب نبود که بعد از هشت روز پاره او را بر مرده زدند بحکم خدا آن مرد زنده شد
و من پاره از اعضای خود بر این مرده میزنم و یقین که عضو من نزد حق هم عزیزتر از همه اعضای
بقره است و [illegible] پای مبارک بر آن جوان زده فرمود یا مدرک بن حنظله بن [illegible] برخیز
گوید که فی الحال [illegible] برخواسته گفت لبیک یا حجة الله علی الانام و المتفضل بالانعام
والانعام فرمود من قتلک یا غلام گفت قتلنی عمی حارث بن غسان فرمود ای پسر برو بسوی
قوم خود ایشان را خبر کن گفت یا مولای مرا با قوم و قبیله کاری نیست میترسم بار دیگر مرا بکشند و
از خدمت شما محروم مانم نمیروم پس حضرت با آن مرد فرمود که تو برو نزد قوم خود و آنچه دیدی
و شنیدی با آنها بگو گفت [illegible] لا افارقک نمیروم [illegible] از شما مفارقت نکنم تا اجل موعود او
برسد از رحمت خدا دور باد کسی که حق بر او ظاهر گردد و تابع و پیرو حق نشود و آن دو نفر [illegible]
و عبید که همراه بودند در خدمت حضرت بسر میبردند تا جنگ صفین شهید شدند و چون [illegible] اختیار [illegible]
آنحضرت کردند خبر بقبیله فرستادند و آن اعجاز باعث هدایت آن قوم شد اما اهل کوفه چون بکوفه
آمدند هر کدام در شان آنحضرت حرفی میگفتند بعضی هدایت یافتند و بعضی بضلالت افتادند و ایضا
در روضه مسطور است که حضرت چون از صفین برگشت در اثنای راه به بیابانی رسید تشنگی بر مردم
و حیوانات غلبه کرده بحدی که زبانها از دهانها بیرون افتاد مردم شکوه نزد آنحضرت بردند حضرت باطراف نظر
انداخت نظر کرد در یکطرف سنگ عظیم دید افتاده مرکب همایون را بآن طرف رانده با آن سنگ خطاب فرمود
که از آب خبر ده فی الفور بزبان فصیح سلام کرد و گفت السلام علیک یا وارث علم النبوة یا وصی رسول
الله [illegible] پس صد نفر از جوانان قوت توجه کردند آن سنگ [illegible] بر حرکت دادن آن عاجز [illegible]
بلکه [illegible] حضرت چنین دیدند فرمودند یکطرف روند و لبهای مبارک حرکت داد [illegible]
سنگ [illegible] ظاهر شد از عسل شیرین تر و از برف سرد تر مردم
جمع سیراب شدند پس سنگ فرمود بجای خود برگرد ابن عباس گوید دیدم که آن سنگ مثل گوی [illegible]
غلطیده [illegible] مردم شکر الهی بجا آوردند و از آنجا رفتند [illegible]
و [illegible] رسیده [illegible] علی [illegible] مشهور [illegible]
از [illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] در خدمت مولای [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مسجد

از دو رسته موهای عظیم برخاست جزا اورده‌اند که هزار مرد با شمشیرهای کشیده منتظر فرمانند انحضرت اشعار فرمودند

بالقوم انکو دخل می‌نشوند و ذو الفقار را از خانه بیار عمار گوید که القوم را بیرون دادم و ذو الفقار را که وزن ذو الفقار

من و دو ثلث من بسنگ بود از خانه انحضرت آوردم و از غلاف کشیده گروه خیزران که از هم و منادی در

کوچهای کوفه ندا کرده خلق در مسجد جمع شد جانب جبانه کسی نبود و با آن گروه بود بعد زن

در بالای او برگریست و میگفت یا غیاث المستغیثین یا کنز الراغبین یا ذا القوة المتین یا رازق الیتیم

یا محیی العظام و هی رمیم یا عون من لا عون له یا طود من لا طود له الیک توجهت و بولیک

توسلت و بخلیفة الرسول تمسکت فنفس همی و فرج غمی ای کس بیکسان و ای دستگیر درماندگان

پناه بتو دولی تو آورده ام مرا رو سفید کردان و چون بمسجد امام رسید بعد از سلام گریست و گفت

یا مولای یا امام المتقین الیک اتیت و ایاک قصدت فاکشف ما بی فانک قلدوه علیه عالم

بما کان و ما یکون الی یوم القیامة المعلوم بعد از آن مرد پیری بخی ... بود و گفت السلام علیک

یا امیر المؤمنین و یا کنز الطالبین و یا مفرج المکروبین هذه الجاریة ابنتی قد خطبوا بها

ملوک العرب منی و قد نکست راسی بین عشیرتی و انا موصوف بین العرب فضحتنی بحالی لانها

عاتق حامل و قد بقیت حائرا فی امری فاکشف عنی هذه الغمة فانک الامام ...

غصه عظیمه لم ار مثلها و لا اشتهر ... حضرت با آن دختر فرمود ...

گفت انچه میگوید ... اما بحق تو که مولای و مقتدای من ... جمیع خلق که از من جبانه ...

که موجب غضب خدا و رسول باشد از من بفعل نیامده و تو علم بر انچه دارد ...

ده پس انحضرت ذو الفقار را بدست گرفته بر منبر رفته و گفت الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل

کان زهوقا کسی برود و دایه کوفه را بیاورد امر نمود تا ... زود ... دایه حاضر شد فرمود

ببین اینه دختر حامله هست یا نه بعد از لحظه دایه گفت بلی حامله هست بحق تو پس حضرت با آن پیر فرمود تو از کجا

ده نیستی از توابع دمشق گفت بلی فرمود که در کوههای شما برف بسیار است گفت بلی یا ولی

الله که از شما کسی هست که پاره از آن برف بیاورد گفتند از آنجا تا محل برف راه بسیار است

فرسخ دویست و پنجاه فرسخ است گفتند بلی فرمود که تأمل کنید انچه حق تعالی ببیند حضرت علی ایشان را

عطا فرموده ... بدانید که این علم ربانیست که بودیعت نهاده اند خدا و رسول نزد من پس

بر سر منبر دست مبارک دراز کرده لب مبارک جنبانید و چون دست پیش کشید

دیدیم قطعه از برف در دست دارد و آب از آن میچکد فریاد از اهل مسجد برآمد فرمود ساکت

باشید که اگر علی خواهد آن کوه را با برف اینجا حاضر میکند پس دایه را فرمود که این برف

و این دختر را در اطاق ببر و او را بر روی آن برف بنشان و طشتی در زیر او بگذار که آن ...

جدا خواهد شد که وزن آن پنجاه هفت درم و دو دانگ است دایه گفت سمعا و طاعة و او را با برف

برده بنزدیک عمل نمود و چون کرم افتاد و زن کرد ند همان بود که فرموده بود بقید در زنا و
دیگر نبود پس بان پیر فرمود که دختر عمو را بر دوش بر دکه او خیانت نکرده و حال او ابو طالب نیز معلوم
کرد و ازو قرب جوئی آب در آمده و این کرم ضعیف و کوچک در شکم او در آمده و در اینجا ببالیده
تا القدر شده پس آن پیر گفت که شهادت میدهم بآنکه تو عالمی بآنچه در رحام است و ابر
چه در خاطر و ضمایر مردمان میگذرد و مردم همه بدعا و ثنا آنحضرت مشغول شدند جمعی
التماس نمودند که مدتیست حق تعالی رحمت خود را از ما باز داشته و خلق از بی آبی بفغان
آمده اند و بسختی گرفتار شده و تو وارث علم نبوتی از حق تعالی بخواه که بر ما گناهکاران ببخشد
آنحضرت دستهای نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته دعا فرمود اشاره باسمان کرده فی الحال
کامل الهی لکه ابر پیدا شد و پهن شد و چندان بارید که صحرای کوفه دریا شد و خلق
بالتماس آمدند که یا ولی الله سیراب شدیم و بعد از این از غرق شدن میترسیم باز لب مبارک
جنبانید باران برطرف شد و یاران شکر الهی بجا آوردند و شکاک و منافقان لعین بدین
گرفتار گردیدند واقعه دیگر در آن کتابست که ابو سعید روایت کرده که روزی در راهی با جمعی از اصحاب مدینه عرفطه جن دیگر
در خدمت رسول خدا صحبت میداشتیم که از دور غباری بلند شده و دم بدم نزدیک میشد
تا در برابر آنحضرت قرار گرفت و از میان گرد اژدری آمد و بزبان فصیح گفت السلام علیک
یا رسول الله رحمة العالمین و خاتم النبیین حضرت بعد از رد سلام پرسید کیستی گفت قوم من هم
و جوری کرده اند و آب و علف خوار مرا گرفته اند و من بشما پناه آورده ام و از شما یاری
میخواهم و امید دارم که شخصی با من بفرستید که میان ما حکم کند و من ضامن شما میدهم که
شخص را بسلامت بشما رسانم فرمود تو کیستی و قوم تو کیانند گفت من عرفطه بن شمراخ جنیام
و ما قبل از بعثت شما بآسمان نزدیک میشدیم و استراق سمع مینمودیم و خبرها میدادیم و چون
حق تعالی شما را برگزید و بخلق فرستاد و ما از این خیانت ممنوع شدیم و ایمان بنبوت و رسالت شما آوردیم
و تصدیق شما نمودیم و مسلمان شدیم ولکن جمعی از قوم ما که زیاده از ما بودند و عدد ایشان بیشتر شد
و ما را قوت مقاومت با ایشان نیست و امید وار شفقت شمایم که کسی همراه من فرستید حضرت فرمود که
بی پرده شو تا صورت اصلی ترا ببینم کفت [illegible] پرده از
رخ برداشت از میان غبار شخصی پدید آمد با موی دراز و چشمی در میان سر با دستهای کوچک
و دندانها چون دندان سباع و تمام بدنش پر از مو که بر اندام خرس میماند حضرت از او عهد
گرفت که هر که را با او بفرستد بسلامت باز گرداند پس بابی بکر فرمود که برخیز با برادرت عرفطه
برو و قوم او را ببین که در چه کارند و میان ایشان حکم بانصاف کرده بیا ابو بکر گفت یا رسول الله
ایشان در کجا باشند و در کدام مکان میباشند فرمود در زیر زمین ابو بکر گفت من کجا طاقت دارم

بزیر زمین

[illegible]

زیر زمین روم و چگونه حکم ترا تمام کردم من زبان ایشان را نمی‌فهمم آنحضرت بعمر فرمود تو برو او نیز همان
جواب ابابکر را گفت پس نظری بجانب یمین و یسار کرده فرمود کجاست قرة العین من و برطرف کننده هم و
غم من و زوج ابنهٔ من و پدر دو فرزند من و مروّج دین من و قاضی دین من پس علی گفت [illegible]
جواب داد که لبیک یا رسول الله اینک در خدمت ایستاده ام و بهر چه امر کنی فرمان بردارم و
بجا میآورم فرمود یا علی برو با عرفطه و بنزد قوم خویش بگیر و حکم کن میان ایشان چنین گفت سمعا
وطاعة یا رسول الله پس عرفطه برخواست و امیر المؤمنین شمشیر خود را حمایل نموده همراه شد و آن جماعت
در کمان و [illegible] نعلین را از جا در قبیله رسیدند بمسکنه ایشان بردند چون آنحضرت بپا جا
و مرده رسید آنجماعت دیدند که زمین شق شده و عرفطه فرو رفت و آنحضرت بیاران فرمود برگردید
که خدا شما را اجر عظیم دهد و بزمین فرو رفت و زمین بهم آمد و یاران با حسرت و ندامت و گریه و
اندوه برگشتند و در فکر کار علی که چه پیش آید و از دم صبح رسول خدا نماز کرده [illegible]
او در راه و بتعقیب مشغول شد و آفتاب بلند شد تا بزوال رسید و خبری از علی نیامد و نماز ظهر را
هم کردند خبر نشد محبان آزرده دل و منافقان خوشحال شدند با یکدیگر گفتند که جنیان حیله کرده
و علی را بردند که هلاک کنند و ما را از دست علی خلاص نمودند نماز عصر را هم گذاردند علی پیدا نشد
رسول خدا بصفا آمده و بحرف آمدن و نیامدن علی مشغول شد و منافقان اظهار شماتت نمودند
و بهلاک او جزم کرده و دوست و دشمن بملامت و فرح میگذرانیدند تا قریب بغروب آفتاب که
بیکبار همان زمین شکافته شد عرفطه از پیش و علی از عقب با شمشیر خون آلود خون‌چکان ظاهر شدند
دوستان تکبیر گفتند و رسول برجسته علی را در بر گرفت و میان هر دو چشمش بوسید فرمود یا علی
تا این وقت ترا بچه چیز از ما غایب ساخته گفت یا رسول الله چون بقوم عرفطه رسیدم و ایشان را
بیکی از سه چیز دعوت نمودم اول ایشان بدین قبول نکردند و بعد بدادن جزیه راضی نشدند و بعد آنکه
با عرفطه که [illegible] با عرفطه باشد و دیگر [illegible] ابا نمودند پس شمشیر در ایشان نهادم
و گروه بسیار از ایشان را بکشتم و قلیلی ماندند و از الامان برآوردند گفتم امان در ایمانست
امان نمیدهم تا ایمان آوردند بخدا و رسول الله و عرفطه را با ایشان همه ایمان آوردند و هم دست
برادری دادند و [illegible] و تا این زمان بایشان مشغول بودم پس عرفطه گفت یا رسول الله
خدا ترا در اسلام بخیر و خوبی جزا دهد و ابن عم ترا بخیر و خوبی جزا دهد از ما و یاری ما کرده که
زبان از ادای [illegible] شکر این نعمت [illegible] که اگر او با ما این لطف نمینمود اسلام از میان ما میرفت
بلکه از ما اثری نمیماند و ایضا در آن کتاب از ابن عباس روایت کرده که جمیع اهل مدینه مشرفه در خدمت
رسول خدا بودیم و آنحضرت [illegible] و جمعی کثیر از [illegible]
[illegible] بودند که غوغا شد و آواز [illegible] بگوش رسید که [illegible]
و حذیفه فرمود خبر بگیرید که چه روی داده و این غوغا چیست رفتند خبر آوردند که جوان مردی با نیزه‌ای

[illegible]

خلق و کلاه آهنی را از سکلل بدید بود و با صورتهای عجیب بر سر هر یک کیسه از لولو و بیجاده
در مقدم ایشان غضنفر پسر عجیب که بر عارضش مو نه رسته بود چون ماه بدر بیشتر که طالع شده ثریا کند
ایشان را انبساط [illegible] [illegible] الی [illegible] [illegible] بوسه [illegible] پس رسول که ای قوم را علیه
دیده فرمود بر دو حجره [illegible] و کاشف کروب و بنده علام الغیوب دانستید [illegible] [illegible] الغیور
و باطل الجبور و عالم [illegible] [illegible] ناشی مذکور است در تورات و انجیل [illegible] [illegible] علی ابن ابیطالب را
طلب کن حضرت گوید بوده به خدمت آنحضرت رسیدم فرمود ای غضنفر او که [illegible] [illegible] که
علم با حوال ایشان دارم از روز که خلق شده اند و هیچ که از زبان امه الله [illegible] [illegible]
گفته در حضرتش بیجا امیدم چون آمد مردم او را دیدند بر بو [illegible] بغضنفر [illegible] [illegible] انجوان
بر خواست و گفت کدام است از شما که شکسته بت است و [illegible] ایمان و صبر کننده بر ضرب و
طعن گرز میدان و کشنده ابطال و شجاعان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را
شمرد رسول فرمود یا علی حاجت این پسر که وصف تو از او [illegible] [illegible] میباید برادر
و بار هم از دلش [illegible] [illegible] آنحضرت امیر المؤمنین طلعت بجانب پسر شد فرمود نزد من آ که [illegible]
در این جا [illegible] حاجت را بر میاوردم و همت بر دفع الامت [illegible] [illegible] [illegible] تمام میشود
که [illegible] نجات و براد [illegible] حاجات و [illegible] و صراط مستقیم [illegible] [illegible] را جاری
بگو پسر چون این مژده شنید گفت مرا برادریست که از حسد [illegible] [illegible] بود و صبر بر آن
نه شتر [illegible] [illegible] [illegible] و جامه از وی نهاد و اینده و یکی از آنها [illegible]
زده و مقاران [illegible] [illegible] [illegible] شده و زبانش از گفتن باز مانده و کار [illegible]
و اینها [illegible] [illegible] رسیده که دفع این [illegible] امر امیر المؤمنین الام [illegible] [illegible] شود [illegible]
اگر برادر من از این [illegible] نجات یابد قوم و قبیله دا [illegible] و عشیره من که [illegible] [illegible] کسند
با اسبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود و کرم معروف و [illegible] [illegible] [illegible]
عادند ایمان میاورند و از [illegible] [illegible] انعام و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که زبان از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] حضرت باد
فرمود کجاست برادر شما [illegible] بن [illegible] بن [illegible] ابی العیص [illegible] [illegible] بن علاق
بن [illegible] بن [illegible] بن یادی پسر چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اگر شفا یابد از [illegible] [illegible] بر میگردد و [illegible] [illegible] در میاید در
[illegible] [illegible] [illegible] شتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اینک [illegible] برادر
منت امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] پسر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را

بکر لیت

[illegible]

بگریستند و براو از حزن یاد و ملال اندوه میکین گفت الیکم المشتکی والملتجی یا اهل مدینة المصطفی ...
بشما آورده ایم و شکوه خود بشما میگوئیم ای اهل مدینه رسول خدا حضرت امیر را او داوند اری
عجمه فرمود بعد از این بالک مدار و خواطر جمع دار که بد بگذشت و عنقریب شادی پدیدار شد فرمود
تا منادی ندا کنند که مردم بعد از نماز عصر در بقیع جمع آیند تا امر عجیبی که ندیده اند مشاهده کنند چون
در آن وقت جمع آمدند حضرت با ذوالفقار حاضر شد و چون قریب غروب رسید دیدیم دو آتش
از دور پیدا شدند یکی از دیگری بزرگتر و علامت زردی آن آتش گرده بمیان آتشی که بزرگتر بود داخل شده و
ناپیدا شد و آه دو آتش بهم پیچیده و جا بجا دو لشکر بهم میزنند آتشها بر یکدیگر میزدند و دود و صاعقه
بلند شد و صداها چون صدای رعد از آتش بر میآمد و مردم در ترس و خوف بودند و رعب تمام بدلها
رسیده و مردم در اضطراب افتادند و دم بدم صدای رعد و صاعقه زیاد میشد و [illegible]
دانستند چه واقعه روداده و تمام شب [illegible] بود تا صبح طالع شد و مردم از آن حضرت مایوس شدند
و منافقان جرم [illegible] کردند که ناگاه آتشها فرو نشست و دود برطرف شد و از آن رعد
و برق اثری نماند و امیرالمومنین ع ظاهر شد سری در دست داشت که طول آن یازده انگشت بود و
چشمی در میان پیشانی آن سر بود و آن حضرت موی آن سر را در دست داشت چون موی سباع بود
بنزد محمل آن جوان رفته گفت برخیز برخصت خدا که بر تو بعد از این کوفتی و ملالی نخواهد بود
آن پسر برخواست دستها و پاهای [illegible] و سالم شده در پای آن حضرت افتاده میبوسید و میگفت
دست و زبان تمام مسلمانان شوم که من گواهی میدهم که خدا یکیست و بغیر از او خدائی نیست و محمد
رسول خدا ص و تو ولی خدا و وصی و ولی پس هر دو پسر او هر که باایشان آمده بود مسلمان
شدند و مردم مبهوت شده بودند و در آن خلقت عجیب [illegible] سر دهشت [illegible] مانده بودند
و جمعی آن حضرت را قسم دادند که بگو این سر کیست و این قصه چیست فرمود این سر عمرو بن [illegible]
لا قیس [illegible] ابلیس لعین [illegible] و او را دوازده هزار [illegible] بودند و با این پسر کرده بود آنچه
دیدید من با ایشان مقاتله نمودم و باسلام دعوت ایشان کردم قبول نکردند و بان اسمی که
موسی بن عمران بر دریا خواند و از دها شد بر دریا خواندم دوازده چشمه شد تا از هر چشمه
جمعی بکنار رسیدند با ایشان عمل نمودم و همه را بکشتم تا یکی نماند بسوی مسلمانان جنگ نرسید
بالطاف خدا و رسول خدا تا راه [illegible] یابید و ابن شاذان [illegible] کتاب [illegible] از عمار نقل کرده که گفت
در خدمت امیرالمومنین ع بودم از کوفه بیرون رفتیم [illegible] بنخلستان افتاد که در دو فرسخی
کوفه بود یکبار پنجاه مرد از یهود پیدا شدند و گفتند تو علی بن ابیطالب هستی [illegible] گفت
حوالی این ده سنگی هست و بر آن نام [illegible] از انبیاء [illegible] نقش است و [illegible] که پدران
ما و ما از [illegible] و بیابیم و در کتاب ما هست [illegible] که در آن خلاف نیست اما
از جاه و علم ما نهایت اگر تو امام زمانی [illegible] وصی رسولی آنرا با ما بنما [illegible] آن حضرت
فرمود همراه من بیائید ما در خدمتش رفتیم و آن جماعت یهود از پی ما میامدند تا از آن ده

[illegible]

دور شدیم و تلی از ریگ پیدا شد آنحضرت اشارت بآن کرد و فرمود روزی که بساط سلیمان باینجا رسید
آن سنگ در زیر این تل ریگ بود و آن کنند را قدرت برداشتن این تل نیست آنحضرت فرمود بار کی
بجنبانید بادی بهم رسید و فرمود ای باد بحق علی بن ابی طالب این تل ریگ را از اینجا دور
کن دیدیم باد برای ریگ پیچیده ساعتی شده بود که آن کوه ریگ بر اطراف بیابان پهن شده زمین
هموار و سنگی عظیم پیدا شد بر روی آن فرمود این است آن سنگی که از ما طلبیده بودید گفتند اگر این سنگ
میبینید اسم انبیا بر آن نقش است فرمود بر آن طرفی که بر زمین است نقش است سنگ را برگردانید تا نامها را
به بینید چون آن اهل آن ده هر چند بگردانیدند دیدند از اطرافها بیلها و کلنگها آوردند و قریب هزار کس
دور آن سنگ را خالی نمودند و در برگردانیدن آن عاجز شدند پس فرمود که اینجا عصا از سنگ کنار گرفتند و
دست مبارک دراز کرده سنگ را بی زحمت از او بالا کرد دیدند پس نصرانیان دیدند که اسم
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و داود و محمد بر آن نقش بود پس همه بیکبار در پای آنحضرت
افتاده گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اشهد انک ولی الله و خلیفه پیغمبر
علی عمه و وصیه من بعده و گفتند گواهی میدهیم که هر که ترا شناخت نجات یافت و هر که ترا
نشناخت گمراه و شقی شد و توئی آن وصی و ولی که در توریة و انجیل خوانده ایم و اهل آن ده
شرف اسلام یافتند و آن ابی در بن بند جمع شدند منقولست که گفت روزی با رسول خدا نماز دیگر کردیم و [illegible]
آنحضرت پشت مبارک بمحراب کرده بود و اصحاب در صحبت بودند که مردی از انصار رسید و گفت یا رسول الله
کنار بدر خانه فلان شخص افتاد سگی در آنجا سر راه بر من گرفت جامه مرا درید و ساق مرا مجروح
ساخت و مرا از نماز شام با شما محروم ساخت روز دیگر باز شخصی آمد بهمان طریق از آن سگ
شکوه نمود جامه دریده و پای مجروح بآنحضرت نمود و از زیادتی آزار آن ظالم بدرگاه آنحضرت
متوجه خانه آن شخص شده و فرمود قتل سگ ناقور واجب است چون بدر آن خانه رسیدند آن شخص
پیش شد و در بکوفت صاحب خانه بیرون آمد گفت یا رسول الله چه چیز شما را اینجانب آورده
با آنکه من در دین شما نیستم اگر خدمتی بود باید مرا طلبید چرا شما تصدیع کشیدید حضرت فرمود
ترا سگی هست درنده و هر روز یکی را مجروح میکند و جامه میدرد آنرا بیار تا بکشیم که قتل
چنین سگی واجب است آن مرد با رفته ریسمانی بگردن سگ کشان کشان بیرون آورد چون
چشم سگ بر آنحضرت افتاد بقدرت خدا بزبان آمد گفت السلام علیک یا رسول الله چه چیز ترا
باینجا آورده فرمود که دیروز فلان و امروز فلان را جامه دریده و پا مجروح ساخته و از نماز
محروم کرده آن سگ بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا با مومنان کار نیست و این دو نفر از
منافقانند و امیرالمؤمنین را دشنام میدهند و چون بخانه میروند ما ایشان را ادب میکنند و
اگر ایشان نبودند متعرض ایشان نمیشدم زیرا که آنحضرت فرمودند دوستی اهل بیت برای میدارد
که دشمنان را

[illegible]

که دشمنان او را بقید لشکر ایشان کشم و امانت رسانم و چون حضرت این سخن را شنید با مرد سنگتراش
نمود که مشفقانه با او سلوک کن و آن مرد بدست و پای آنحضرت افتاده و گفت یا رسول الله
هرگاه سنگ من شهادت تو داده باشد من سنگی باشم که بتو ایمان نیاورم دست بده تا مسلمان شوم
که من گواهی میدهم که خدا یکی است و تو رسول اوئی و این عم تو ولی خدا و وصی تست و هر که با او بد باشد
صد بار از سنگ کمتر است و جای او در جهنم است دائم و با آنها که در آن خانه بودند مسلمان شدند و ا[illegible]
در کتاب [illegible] بسند صحیح از سعد بن اصبغ اسدی روایت کرده است که گفت شب نیمه شعبان در خدمت امیرالمؤمنین
بودم و آنحضرت برای عبادت بیرون رفت در اثنای راه فرود آمد خواست وضو سازد من عنان
استر او را گرفتم دیدم استر گوشها تیز کرده مضطرب شده و من از نگاه داشتن عاجز شدم حضرت پرسید
چه میشود گفتم چیزی [illegible] ایستاده و بی تابی میکند فرمود شیر است برب کعبه پس دامن عبا را بر کمر
[illegible] نهاده نعره زد چون شیر صدای حضرت شنید پیش آمده مانند غلامی سر در پیش انداخت
حضرت دست مبارک دراز کرده موی گردن شیر را گرفته و فرمود تو نمیدانی که من اسد الله و ابو الاشبال
و حیدرم و [illegible] کرده شیر بزبان فصیح گفت یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم
النبیین هفت روز است که شکاری بدستم نیامده و گرسنگی مرا بیطاقت کرده بیای شما را از
دو فرسخی دیدم با خود گفتم بروم شاید در این جمع مرا نصیبی باشد ولکن حق تعالی بر ما درندگان و سباع
گوشت دوستان تو و عترت تو را حرام کرده و بر دشمنان شما تسلط داده و آنحضرت دست بر
[illegible] میزد تا آنکه یا ولی الله الحجه الحجه گرسنگی بر من زور آورده
امام گوسفندی [illegible] گفت [illegible] بر دو شق [illegible] مقابل ایشان دیدم چیزی را [illegible]
آمده مشغول خوردن آن شد و چون فارغ شد حضرت از او پرسید مسکن تو کجاست گفت در کنار
رود نیل فرمود در اینجا چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو متوجه حجاز شدم و در راه
مرا بکوفه نشان دادند و اکنون [illegible] برگشتن میخواهم کرد و بیرون رفتن دادم و از من بجز اینکه
دیدن او مانع است گفت یا امیرالمؤمنین امشب بقادسیه میروم که نشان یافته ام بسبب آنکه از
دشمنان شما است و در جنگ صفین گریخته و او را طعمه خود سازم از گوشت او توشه راه کنم و قوتی
سازم آنحضرت را وداع کرده رفت و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت آن تحیر را در من دیده گفت
از این حال تعجب مکن بخدائی که دانه را میرویاند و خلق را بیافریند اگر بخواهم که رسول خدا مرا
تعلیم نموده ظاهر سازم البته خلق اختلاف میافتند پس متوجه نماز شد و بعد از فراغ متوجه کوفه
شدیم و بانگ صبح رسیدیم و غوغا در میان مردم بود که شیر آنرا شیر برده و بعد از خوردن کله سر و قدمهای
او را بعضی از اقوام او را آورده اند من آنچه از شیر شنیده بودم از برای مردم نقل کردم مردم دویده
خاک قدم آنحضرت را میبوسیدند و بر چهره میمالیدند و استشفاع مینمودند پس آنحضرت بر روی منبر خطبه خواند

بعد از حمد و ثنای الهی و نعت رسالت پناهی فرمود ای مردمان هر که ما را دوست ندارد آنکه داخل دوزخ شود
و دشمن ندارد آنکه داخل بهشت تواند شد و من قسیم جنت و نارم بجماعتی که بطرف راست میشوم
که جنت است و این دوستان منند و طایفه دیگر جانب چپ که دوزخ است و اینها دشمنان منند و من در روز
قیامت با جهنم خطاب خواهم نمود که این از من و آن از تو و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد قاصف
و مرغ پرنده و اسب دونده از پل صراط خواهند گذشت پس مردم همه یکبار گفتند الحمد لله الذی
فضلك على كثير من خلقه و آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود که الذین قال لهم الناس ان الناس
قد جمعوا [illegible] و در شان آنحضرت نازل شده در غزوه بدر صغری و تفسیرش طول دارد و حواله بکتب تفسیر است
و از جمله عجایب و غرایب و روایات عجیبه مذکوره در کتب معتبره تواریخ و اخبار حدیثی است که از حضرت [illegible] هام بن هیم
مرویست که فرمود روزی در مسجد نشسته بودم که مردی بلند قامت چون نخل خرما داخل مسجد شد من گفتم
این نباید از فرزندان آدم باشد اصحاب گفتند غیر از اولاد آدم کسی هست که نشناسند گفتم بلی ابلیس را [illegible]
پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید حضرت از او پرسید تو کیستی گفت من هام بن هیم بن لاقیس بن
ابلیسم فرمود میان تو و ابلیس دو بطن است گفت بلی در زمانی که قابیل هابیل را قتل نمود من طفل
بودم و در حرب کفار داخل تا در زمان نوح مسلمان شدم و توبه کردم و بعد بخدمت هود پیغمبر رسیدم
و با او نماز کردم و از او تعلیم [illegible] گرفتم و بخدمت پدرت ابراهیم رسیدم و مراتب
صحبت بود و در آتش [illegible] بودم و بعد بخدمت اسمعیل و یعقوب و اسحق رسیدم و در چاه و زندان
با یوسف بودم و بخدمت برادرت موسی رسیدم توریه خواندم و یوشع بن نون و داود نبی را خدمت
کردم و در جنگ جالوت اعانت طالوت نمودم و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشرف شدم
و برادرت عیسی را خدمت نمودم و جمیع پیغمبران خصوص عیسی مرا اسلام رسانیدند حضرت فرمود
بر جمیع انبیا و رسل و برادرم عیسی سلام و رحمت و برکات خدا باد مادام که آسمان و زمین باشد و برتو
که حفظ وصیت و ادای امانت نمودی [illegible] گفت [illegible] آنکه امت را امر نمایی
باطاعت وصی و داماد [illegible] وصی خود [illegible] که من هلاک [illegible]
اوصیا دیدم پس آنحضرت فرمود ای هام تو وصی را میشناسی گفت یا رسول الله چنانچه در کتابها
خوانده ام و از انبیا شنیده ام اگر او را ببینم خواهم شناخت فرمود که حاضر مجلس است ببین در این
میان هست پس هام باطراف نظر کرد و گفت در اینجا نیست حضرت سلمان فرمود علی بن ابیطالب از هام
پرسید که وصی آدم که بود گفت شیث پرسید و وصی نوح که بود گفت [illegible]
وصی [illegible] پرسید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و وصی [illegible]
[illegible]

بر [illegible]

بجز اینجا

بترتیب وصی بودند و از صلب او ابرهیم خلیل بوجود آمد و بعد از او اسمعیل و قیدار و بلت و اسحق و یعقوب
و یوسف و موسی و یوشع و داود و سلیمان و آصف بترتیب انبیا و اوصیا بودند تا بعیسی رسید و وصی عیسی برکه
میرسید و از بلت که با حضرت رسید فرمود نام وصی مرا در هیچ کتابها دیده گفت بحق خدای که تو را
براستی بخلق فرستاده که نام تو در توریة دیده ام احمد و در انجیل جاباشت (؟) بعد مصطفی و نام وصی تو در
توریة الیا این عم تو ایلیا در انجیل فارقلیطا ... برادر بزرگوار ... بعد ... خلق
حضرت فرمود وصی را چه بشناسی گفت بصفاتی که چنین خوانده ام که بعد از تو آفات و کرد رود و پیش
سینه و بزرگ چشم و سطبر ران و باریک ساق و خطیر البطن و سوی المنکبین چون صفات خبر را
با نجا رسانید آنحضرت پیدا شد ام گفت یا امت و ای یا رسول الله بعد از من وصیت زنهار
که امت بعد از من بگری از الفت او نکنند و الا هلاک خواهند شد چنانچه امتهای گذشته که دست از بیعت اوصیا کشیدند هلاک
شدند پیغمبر فرمود من طرافت حق او بیت عطا ام اگر حاجتی بکرد ای یکو گفت یا رسول الله
دوست دارم که از قران این چیز تعلیم نمایند و از دین و شریعت و مسایل هر دو به چیزی یاد دهید
تا از نماز و عبادت بهره مند شوم این برکه ... و کرم و لیکن ...
امیر فرمود که آرزوی او را برآورد و قران با و تعلیم نماید آنحضرت فاتحه و توحید و معوذتین و آیة الکرسی
و جمعی از سوره آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سورهای کوچک تعلیم او نمود و او ایمان آورد
از رسول خدا رخصت یافت و به امیر المومنین گفت در کتاب دیده ام که سر مبارک تو را ... شکست
بلی چه بشیر را با و نمود و بین گام هر دو ضربت او و داغ ... رفت و در نبلا (؟) ... بعد از مرتبه حضرت
امد و تا هیچ در خدمت او چها ... نمود غایب شد اصبح بن نباته بعد از مدتی از احوال او پرسیدند
فرمود که او گشته شد و او را دعا کرد و بسند صحیح از امام حسن عسکری از اباء کرام خود از امام حسین
روایت کرده که بستور صفا دراجعه ... امیر المومنین سلام کرد گفتند با و آمده چهار صد سال است که در
اینجا بتسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر حق تعالی مشغول و عبادت او میکنم پدرم با و فرمود در اینجا طعام و
شراب نیست در اینجا چگونه زندگانی کرده گفت ای مولای من با خدا که ای ابن عم تو را برسالت بخلق
فرستاده و تو را وصی او کرده که هرگاه گرسنه شدم بیاد تو را دعا کردم سیر شدم و هرگاه تشنه شدم
دشمنان تو را نفرین کرده سیراب شدم و این دو بیت را خواند یا ایها السائل عما دونه البحر
ان ما ... و ... و بعد ... ... اقوی
وبسند معتبر روایتست که حبری از احبار یهود بخدمت رسول خدا آمد و گفت مرا قوم فرستاده اند که از تو
بپرسم که چون نبی عرب مبعوث شود نزد او رویده بگوید جماعتی ... موی سیاه چشم از کوه
مدینه بیرون ... او بیرون آمده با او بجای ... و تابع دین و معاون او شوید که او سید
انبیا و وصی او سید اوصیا است و قتل برادر من ... پس ... فرمود همراه من بیا و با
اصحاب ... مدینه تشریف برده و در کعبه نماز کرد و بکلام ... فرمود کوه ... آمده و ...
شد و مردم صدای شتران شنیده بودند گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و

حاجت به صدقات و عده که با رسول الله صلعم نهادند را تا نزد قوم روم و آنها را بیارم تا خبر
بر سنت و ایمان او روند و به وعده خود وفا کنند پس آن گفت و توهم را خبر داد و قوم مستعد سفر شده متوجه
مدینه شدند چون ایشان آنجا رسیدند که از مدینه رفته دیدند که وی منتظر شده و روشنائی بجا [illegible]
کشته و ابوبکر بجای رسول نشسته چون مردم خبر داده که وصی او مثل برادر من از و هست نزد ابی بکر
رفتند گفتند تو خلیفه رسولی گفت بلی شما کیستید و چه میدانید و مطلب شما چیست گفتند اگر
خلیفه رسولی عهد و وعده ما بر تو ظاهر است و الا چرا بغیر حق بر جای او نشسته پس ابوبکر برخواست
و نشست متحیر ماندند که چه کنند و چگونه نمودند با هم نگاه کردند و از آمدن راه دور و دراز
پشیمان شدند یکی از دوستان امیرالمؤمنین حاضر بود گفت ای قوم همراه من بیائید تا وصی رسول را
بشما بنمایم آن قوم خوشوقت شده همراه او رفتند بخدمت مشرف شدند و او را حزین یافتند حضرت
فرمود شتران خود را بجوئید گفتند بلی آن را با مکان برده گریست و گفت پدر و مادرم فدای
تو باد ای رسول خدا که در آن مقام نماز کردی و آنچه از نمودی او نیز دو رکعت نماز کرده دعا فرمود
فی الفور کوه بهمان طریق حرکت کرده شق شد و هفت شتر بصفات مذکوره بیرون آمدند ایمان
نمودند آن قوم همه یکبار گفتند شهادت لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا [illegible]
[illegible] هو الحق و انت خلیفته و وصیه و وارث علمه [illegible] و ضلالته [illegible] الاسلام
و به توفیق اسلام و ایمان یافته بشهر و مقام خود باز گشتند و مشرک آمده و مؤمن و
موحد مراجعت نمودند الحمد لله رب العالمین و در کتاب اربعین شهید ثانی ره مسطور است
که جمعی از ثقات روایت کرده اند از اعمش که گفت در راه حج در یکی از منازل زنی دیدم چشمها
پوشیده میزارید و میگفت ای رد کننده بر علی بن ابی طالب بعد از آنکه از نظرها
غایب شده بود بدوستی او که رد کن چشم مرا بر من از کلام او تعجب نمودم دو دینار بیرون
آورده باو دادم دستهای خود بیند گفت ای مرد [illegible] از لیل و خوار یافتی
اف بر تو دوستان اهل بیت محمد ذلیل نمیباشند پس من بحج رفته مناسک حج بجا آوردم
و برگشتم و همیشه آن زن در نظر من بود و فکر او در خاطر من تا آنکه بهمان منزل رسیدم و
او را بینا یافتم گفتم بدوستی علی بن ابی طالب بگو دوستی او چه توجه کرد گفت ای مرد شبی
بینا بیدم و خدا را بدو [illegible] بیزار شدم سبب چشم که شب جمعه بود دیدم که [illegible] بگو که ای زن
[illegible] دوست داری گفتم بیزار از دشمن او و چیزی ندارم و بدوستی او مینالم و میزارم گفت بار خدایا
اگر این زن در دوستی علی صادق است چشم او را باو رد کن پس چشم خود را بینا یافتم و چون چشم
باز کردم مردی دیدم از مرد پرسیدم گفتم ای مرد تو کیستی [illegible] بر من بوجه [illegible]

حکایت یا ضعیفه [illegible] دوستی علی [illegible]

رحم زده

درهم کرده گفت من حضرمی برادر علی بن ابی طالب ای زن دوست دار علی را که دوستی او در دنیا
آفات و بلیات را از تو دفع میکند و در آخرت از عذاب دوزخ نجات میدهد انشی گذار او را
دعا کردم و در آنسخ منقبه تر بی چیزی که یافتم آن بود و ایضا در آنکتب از عبد الواحد بن زید روایت است
که در طواف خانه کعبه بودم دیدم دو زن با یکدیگر حرف میزدند یکی بدیگری میگفت بحق وجوه
المنتجب بالوصیة والحاکم بالسویة والعادل فی القضیة بعل فاطمة الراضیة المرضیة گفتم
ای عورت این کیست که بدینسان صفاتش کنی گفت والله اعلم الاعلام و باب الاحکام و قسیم
الجنة والنار قاتل الکفار و مؤدب الفجار و بانی الاسلام و رئیس الائمه امیر المؤمنین و
امام المسلمین ابی الائمة صاحب المناقب العزیز اسد الغالب ابو الحسن علی بن ابی طالب گفتم از کجا میشناسی
علی را گفت چون نشناسم که پدرم از خدام او بود و در صفین در خدمت او جهاد کرد تا کشته شد
و بعد از آن آنحضرت بخانه ما آمده با مادرم گفت ای مادر یتیمان چون میگذرانی گفت بخیر و خوبی
دست مرا گرفته بخدمت آنحضرت آورد و هر دو چشم من از آبله نابینا شده دست مبارک بر
چشم من مالید در حال چشم من بینا شد والحال در شب تاریک از یک فرسخ میبینم و آنحضرت
المال وظیفه از جهة من مقرر کرده و بعد از آنکه از دنیا رفت ابو محمد امام حسن از ما یتیمان خبر
میگرفت و پس ازو از بحر بیت و چند بیت در مدح آنحضرت خواند نحوی که من معنی مجمل را از کلام
او فهمیدم و در مناقب ابن شهر آشوب مسطور است مشهور است که جمعی از اهل یمن بخدمت حضرت رسول
آمده گفتند ما از اولاد فلان پادشاهیم که او از اولاد نوح نبی بود و وصی او سام بود و در
کتاب او نوشته که هر پیغمبر را وصی هست که خلیفه او باشد و وصی شما کیست اشاره بجانب امیر
کرده فرمود که اینست وصی من ایشان گفتند یا رسول الله ما صحیفه هست که در آنجا صفت سام
و شمایل او بیان کرده اند و حلیه و علامات او را نوشته اند و قبر او را در این شهر نشان داده اند
اگر او را بما نمائی بتوانیم ما حضرت مبارزیم حضرت پیغمبر فرمود یا علی برخیز و با اینجماعت بمسجد رفته دو رکعت
نماز بگذار و در پیش محراب پا بر زمین بزن تا مطلب این قوم حاصل شود امیر المؤمنین متوجه مسجد
شده دو رکعت نماز گذارده و بر خواست لب مبارک بجنبانید و پا بر زمین زده دیدند که زمین شکافته
شد و تابوتی ظاهر شد و از میان تابوت پیری نورانی با ریش سفید تا بناف کشیده برخواست
و خاک از سر خود تکانیده بر علی سلام کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
سید المرسلین و انک یا علی وصی محمد سید المرسلین انا سام بن نوح پس آنجماعت صحیفه
خود را گشودند و در شکل و شمایل او نظر میکردند و در صحیفه نگاه میکردند همه را موافق یافتند
گفتند که میخواهیم از صحف نوح سوره بخوانی سام شروع در قرائت صحیفه از صحف نموده سوره
تمام خواند بار دیگر بر آنحضرت سلام کرد و در آن تابوت خوابید فی الحال آن تابوت بزمین
فرو رفت و زمین بهم آمد و آنجماعت گفتند ان الدین عند الله الاسلام و ایمان بخدا و رسول آوردند

و دو چیز را آوردند و حق تعالی آن را به زبان ایشان ... ام ... و منا ولیا و هو اولی ...
المولی تا و الیه انیب و ... ربانا ... و ... از زیاد در کتاب که از رواه عامه است روایت کرده
که در مسجد جامع ... نشسته بودم در دمشق با جمعی از یاران که محمد بن سفیان خطیب ... و جمعی
با او همراه بودند ... تمام ... بعد از ساعتی دیدم برگشته ... و دو چشمش نابینا شده و دو نفر
دستش را دارند و میکشند گفتم چه شد ایشان را گفتند چون پا بر پایه منبر نهاد گفت هر که علی را
سب میکند مرا ... میکنم و اگر چه هر دو چشم من ... مقارن ... هر دو چشمش ... کور شد
از منبر کور بر زمین ... و مردم آن را شنیدند و ... دیدند و لعنت بر او میکنند و آن چون برده
چشم و لعنت خلق ... میبرند و در کشف الغمه نقل کرده که مردی ... آمام ... در
... امیر المومنین بود ... و اخبار ... معاویه ... اورا گرفته ... اورا ... حضرت
... او پرسید چه چیز تو را با این ... منکر شد با او گفت ... قسم بخوری که این کار نکرده گفت
بلی فالحال قسم خورد آنحضرت فرمود اگر بدروغ قسم خورده باشی حق تعالی تو را کور کند ...
که نابینا شد و دستش گرفته ... و ایضا ... و در ... کرده اند
... روزی آنحضرت از جمعی گواه روز غدیر طلبید دوازده نفر برخواستند و گفتند که ما شنیدیم که پیغمبر
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و زید بن ارقم که او نیز
از ... روز غدیر بود ... از روی کتمان شهادت نمود ... نابینا شد و ...
... توبه و استغفار میکرد و پشیمانی سود ... و مستغفری که از افاضل اهل سنت ... روایت
آورده که روزی امیر المومنین ... در رحبه ... جدا ... [illegible]
دروغ مگو که تو را دعای بد خواهم کرد گفت نگویم فرمود دروغ ... و کور ... شد گفت ...
و کور ... شد ... کور شد و دستش گرفته از انجا بیرون بردند و کور ظاهر و باطن
باطن ... و ایضا در کشف الغمه ذکر کرده که روزی آنحضرت بر منبر فرمود انا عبد الله و اخو رسوله
... گفت من ... یقول انا عبد الله و اخو رسوله هنوز ... [illegible]
... و ... خود را بر زمین میزد ... گرفته از
مسجد بیرون ... رسید گفته ... [illegible]
... ذکر کرده که به براء بن عازب فرمود ... [illegible]
وانت حی ... پشیمان ... و سود نخواهد ... و چون ایام ...
مظلوم را ... [illegible]
... امیر المومنین ... [illegible]
... [illegible]

بابا بها

... خطیب ... [illegible]

... [illegible]

باران‌ها شجر [و از آن قبل و از زمان] برای ایشان مسخر گردان که زمین بر ایشان تنگ نکند و در همان شب حجاج لعین متولد شد
و از او با اهل کوفه رسید آنچه رسید و الیاس ذکر کرده که روزی آنحضرت تبسم فرمود گفتند یا حضرت
رسول الله تبسم از برای چه بود گفتم یا رسول الله چه گفتها و حقوق منها که از امت من رسید و فرموده
که بر ایشان نبارد

و بعد از آن باند که مدتی رحلت فرمود و ایضا آورده که حبیب عربی که از اصحاب امیرالمؤمنین ع
بود گفت در ایام محاربه با معاویه آنحضرت در کنار دجله فرود آمده ناگاه مردی گفت
السلام علیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت جواب داد آنمرد گفت منم شمعون بن یوحنا
صاحب این دیر اشاره کرد بدیری که در آن نزدیکی بود و گفت نزد ما کتابی هست که از
عیسی ع از یکدیگر میراث داده اند اگر بفرمائی بروم و اگر بفرمائی بخوانم فرمود بخوان شروع
بخواندن کرد بعد از نعت رسول و اوصاف امت او گفت که روزی فرود آید در کنار این دریا
مردی که با و نزدیکتر بود از اهل زمان و در دین و قرابت و دنیا در انظار و قدر زنده باشد
و کشته شده در راه خدا نزد او دوستر از همه چیز باشد و معاونت او یعنی او وعده‌ای و در راه
او کشته شدن از همه عبادتی افضل خواهد بود و بعد از خواندن الصحیفه آنمرد گفت چون آن
نبی مبعوث شد من باو ایمان آوردم و تا امروز در انتظار بودم تا تو اینجا فرود آمدی
ای امیرالمؤمنین که تا زنده هستم در خدمت شما باشم و جدائی اختیار نکنم پس حضرت امیر گریسته و حمد
خدای را که من نزد او از فراموش شدگان نیستم و در کتاب خود مرا یاد کرد و مجیب حضرت
فرموده که این مرد را با خود نگاه دارد و در وقت طعام او را طلب دارید و ملازم خدمت
آنحضرت بود تا لیلة الهریر بشرف شهادت مشرف شد و ایضا آورده که ابن عباس رض
روایت کرده که چون رسول الله ص در حدیبیه متوجه مکه شدند و در راه آب کمی کرد تشنگی بر
لشکر غلبه نمود فریاد العطش بلند شد از هیچ طرف نشان از آب نبود رسول خدا ص فرمود که
طلب درختان که می‌باید جا هست کسیتا از شما که با جمعی رفته مشکها پر آب کرده بیارد مردی
برخاسته گفت من بروم چند سوار و پیاده دلیل را برداشته رفت چون به میان درختان
رسیدند آتشها شعله کشید و صداهای مهیب بگوش رسید خوف بر ایشان غلبه کرد برگشتند و
صورت حال را بعرض رسانیدند حضرت فرمود اینها نشانه جنیانند اگر میرسید باکی نبود هر که
برود ضامن او را بهشت نمایم اگر برخاسته با همانجا عشا متوجه شده و چند
قدمی پیشتر رفت صداها بیشتر شد و جنها آتشها افروخته کردید و رعد و برق بگوش رسید
ترس بر ایشان غلبه کرده پناه نرسیده برگشتند و دیگرانرا بترسانیدند بار سیم جمعی که
بشجاعت و بردباری مشهور بودند با یاران اول رفیق شده رفتند و ساعتی بآنجا رسیدند

افسرده سرها در پیش تن و تنهای بسیار با آنچه از او مشاهده نموده بودند بتشنگی راضی شده قرار بر
فرار اختیار نمودند چون بخدمت حضرت رسیدند هرچه دیده بودند نقل کردند پس حضرت امیر
المؤمنین را طلبید فرمود برو و مردم را از زحمت تشنگی خلاص کن سلمة بن اکوع میگوید که
من و صد نفر همراه بودیم چون آن امیرالمؤمنین ع بآن درختان رسید و آن صیحه ها را با
خوف یاران ملاحظه نمود بایشان فرمود قدم بر قدم من نهید و بر اطراف و جوانب خود
نگاه مکنید و رجز میخواند که مضمون آن اینست   پناه میبرم بخدای آسمان فرد یکتا   که او است خالق
جن و انس و ارض و سما   از شعله برق ز آتش گلی نیفزود شد   چون بکنار آن رسید رضوت یار شد
تا بکنار چاه رسید دلو را فرو فرستاد چون دو مشک را پر آب کرد دلو را بریده بچاه انداختند
پس آنحضرت خطاب بهمراهان کرد که کیست برود در آن چاه یاران گفتند یا علی هیچکس از
ما طاقت برگشتن این راه نیست پس دیدیم که آنحضرت دامن علی بر کمر استوار کرده
فرمود هرچه ببینید و بشنوید صبر کنید و اندیشه نمود در راه می بیند و بچاه فرو رفت و
آوازها از راه و خنده ها قهقهه بگوش ما رسید و صداها شنیدیم که گویا حلق کسی را گرفته اند
و نفسها در گلوشان پیچیده و بخناق مبتلا شده اند ناگاه صدای افتادن شخصی را در چاه
بگوش ما رسید و بهلاک او یقین کردیم و دل بر مرگ نهادیم که چه صبر داده ان بعد ما را نه قوت
برگشتن که ناگاه صدای الله اکبر امیرالمؤمنین ع شنیدیم و تشهد او بلند شد و از آن خدر
و بانگ الامان و صدای خنده و های هوی گریه پدید آورد آنحضرت آواز داد که ریسمان بچاه
فرود آرید و دلو را آن بسته بانگ داد که آب بکشید و ما دلو پر میکردیم و ما میکشیدیم
تا همه سیراب شدند و مشکها پر گشت و از چاه بیرون آمد و ما هر یک مشکی آنحضرت دو
مشک بدوش مبارک برداشته روانه شدیم و چون بچاه درختان رسیدیم اثری از
صیحه ها و آتشها نمانده بود پس بخدمت رسول خدا ص رسیده آنچه دیده بودیم نقل کردیم و
مردم تعجبها نمودند و بعد از آن هر کسی میرفت و آب میآورد و حضرت روایت فرمود این
جنی برادران جنی بود که در صفا و مروه بدست ما کشته شد میخواست که انتقام بکشد
او نیز کشته شد و شر او از مسلمانان مندفع گشت و اینها از معجزات آنحضرت که در این کتاب
ذکر کرده و گفته که بروایت معتبر ثابت شده که هر وقت پای مبارک در رکاب دولت میگذاشت
تا آن پای دیگر بر رکاب گذاشتن یک ختم قرآن مینمود و دیگر آنکه طی الارض بکرات از آنحضرت
صادر شده از آنجمله اینست که سلمان در مداین بود چون هنگام ارتحال او رسید در وقت
حصول ... احدیت نزدیک شد ... نام در ... در وقت احتضار
... در بالین

در بالین سلمان نشسته بود از او پرسید مرتکب غسل و کفن و دفن تو که خواهد شد گفت آنکه رسول
خدا را دفن نمود زادان گفت یا سلمان تو در مداین و او در مدینه چون مرتکب این افعال
تواند شد سلمان گفت چون روح از بدن من مفارقت کند هنوز مرا درست نخوابانیده
باشی که آنحضرت حاضر شود برو سلام کن و هر چه فرماید بجا آر زادان گفت چون
سلمان بجوار رحمت الهی رسید من او را بچادر پوشیدم ناگاه دیدم که امیر المؤمنین ع
حاضر شد سلام کردم دیدم که چادر از روی سلمان برداشت و سلمان تبسمی کرده آنحضرت
فرمود مرحبا یا ابا عبدالله اذا لقیت رسول الله فقل ما رایت من امته پس برای سلمان
چون محمد سنت روا داشته پس آنچه امر باو بود بجا آورد تعرض خواهم داشت و چادر بر روی
سلمان کشید و متوجه غسل و کفن او شده و سلمان را دفن کرده و باز نماز ظهر را در مدینه
طیبه ادا فرمود و در مناقب ابن شهر آشوب است که زادان گفت در وقت نماز کردن آنحضرت
بر سلمان دیدم دو مرد دیگر پیدا شدند و آنحضرت تکبیر را در نماز بسیار طلبید گفت از
سبب آن پرسیدم فرمود که آن دو کس یکی خضر و دیگر برادرم جعفر طیار بوده با هر یک هفتاد
از ملائکه بوده و با هر صف هزار هزار از ملائکه حاضر شده بودند که بر سلمان نماز گذارند
و در کتاب خرایج و جرایح این حکایت را بطرز دیگر روایت کرده که امیر المؤمنین ع صبح در مدینه
طیبه در مسجد رسول الله ایستاده فرمود که امشب رسول الله ص در خواب دیدم و مرا
وصیت نمود بتغسیل و تکفین و نماز بر سلمان و من الحال بمداین میروم که بوصیت آنحضرت
عمل نمایم و بعضی از مردم حاضر بودند تا بیرون مدینه مشایعت آنحضرت کرده و آنحضرت را
وداع نموده رفت و چون مردم بنماز ظهر آمدند امیر المؤمنین را در مسجد دیدند فرمود
که بر سلمان نماز کردم و او را دفن نمودم و اکثر مردم تصدیق آنحضرت نکرده این
امر را محال میشمردند تا آنکه بعد از مدتی مکتوبی از مداین رسید که در فلان روز سلمان برحمت
الهی واصل شد و اعرابی حاضر شده مرتکب غسل و نماز او شده و از ما غایب گشت و چون تاریخ
مکتوب را ملاحظه نمودند همان روز بود که آنحضرت غایب شده بود و اینمعنی باعث زیادتی محبت
محبان و موجب مزید حسد حاسدان و نفاق منافقان گشت و از معجزات آنحضرت است
که چنانچه آهن در دست داود نرم میشد در دست آنحضرت نیز نرم میگشت و در قصه
خالد ولید شمه از آن گذشت و دیگر از معجزات آنحضرت آنست که همانچه حق تعالی بر حضرت
موسی منت نهاده با اینکه عصا در دست او اژدها میشد آنحضرت نیز باین موهبت عظمی
مخصوص بود و از سایر خلق بجز کلیم الله ممتاز بود چنانچه در کتاب خرایج از سلمان
روایت کرده که گفت با آنحضرت رسانیدند که عمر بن الخطاب از جناب آنحضرت بدی یاد
میکند و من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه میرفت اتفاقا
عمر دوچار شد آنحضرت بوی فرمود ای عمر شنیده‌ام که تو دوستان مرا به بدی یاد

میکنی عمر حرف بی ادبانه در جواب گفت پس آنحضرت کمانی که در دست مبارک داشت بر زمین
انداخت اژدهائی شد چندانکه شتری بزرگ و دهان باز کرده روی بجانب عمر کرد که او را فرو
برد عمر بجزع و اضطراب درآمده گفت والله یا ابا الحسن لا عدت بعد هذا ابدا یا ابا
الحسن پشیمانم برس توبه کردم که بعد از این چنین نکنم و جزا نگویم و خود را در پناه آنحضرت
در آورد و تضرع مینمود و فزع میکرد پس آنحضرت دست دراز کرده حلق این اژدها را
بگرفت دیدم که همان کمان در دست آنحضرت بود و عمر ترسان و لرزان بخانه خود رفت و چون شب شد
آنحضرت مرا طلبید فرمود برو نزد عمر و بگو که مال بسیار از ناحیه مشرق بنزد تو آورده اند
کسی نمیداند و میخواهد که پنهان کند و بعضی بزرگان ندهد باید بگو که آنمال را بیرون آورد بر اهل آن
قسمت کن سلمان گوید نزد او رفتم و پیغام را رسانیدم و گفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا
شوی مال را با اهل آن قسمت کن عمر گفت ای سلمان صاحب تو از کجا علم باین بهم رسید گفتم
مگر او چیزی مخفی است گفت ای سلمان من بتو مهربانم بیا و از او جدا شو و با ما بپیوند که
او از جمله ساحرهاست گفتم ای عمر بد کردی و او را بد شناختی او وارث اسرار نبوت است و علم
هم نزد اوست و نزد او از علوم و اسرار انبیا بیشتر از آنست که تو دیده و شنیده و اما جواب
از پیش او بیرون شده گفت برگرد و بمولای خود بگو که عمر میگوید رضا دادم و هر چه فرمائی چنان کنم
چون بخدمت آنحضرت آمدم فرمود یا سلمان آنچه میان تو و او گذشته تو خود بیان میکنی یا من
بیان کنم گفتم البته تو بیان فرما تا دانا تر از من بر آنچه گذشته است بیان کنی پس آنحضرت آنچه گذشته بود
بیان فرمود گفت ترس از اژدها تا هنگام مرگ از دل او بیرون نخواهد رفت و ایمان
از بیم اژدها میگوید و چون صبح شد عمر آنمال را بر مسلمانان قسمت نمود و در فضائل آنحضرت در
این باب حکایت کرده و دیگر از معجزات آنحضرت آنست که زبان همه حیوانات را میدانست و
وحوش و طیور منقاد فرمان او بودند چنانچه در شرح گذشت و ابن شهرآشوب در مناقب
الائمه نوشته است که در عهد خلافت عمر مردی را اهل آذربایجان اشتر چند داشت و
آنها را بکرایه میداد و معاش خود را از آن میگذرانید ناگاه شتران از او یاغی
شده سر بصحرا نهادند و چندان که سعی کرد رام نشدند مردم او را رهنمائی کردند که بمدینه
رو و از خلیفه رسول خدا در این امر استعانت بخواه چون آنمرد بمدینه رسید او را
بنزد عمر بردند عمر بر کاغذی نوشت که من عمر امیرالمؤمنین الی مردة الجن و الشیاطین
ان تذللوا هذه المواشی نامه را گرفته از عمر که امیرالمؤمنین است بسوی شتران
و فرمان بردار باید که چون فرمان امیرالمؤمنین برسد آن مواشی را رام
ذلیل و فرمانبردار باید و الا بر شما غضب خواهم کرد ابن شهرآشوب گوید من در آنجا
حاضر بودم.

الامام

بودم از این کاغذ غمناک شدم نزد حضرت آمدم نقل کردم فرمود برگرد و آزرده برگرد بعد
از مدتی برگشت با زخمهای بسیار از او احوال پرسیدم گفت با نعم رفتم رقعه را نمودم از آن شتران
چند شتر رو بمن کردند نزدیک شد مرا بکشند دست بدعا برداشتم ناگاه جمعی از عربان مرا
خلاص کردند و مدتی بعلاج مشغول بودند تا این زخمها التیام یافت نزد عمر رفتم او را خبر
کرد گفت دروغ میگوئی آمد قسم خورد عمر او را از نزد خود راند ابن عباس او را آورد نزد حضرت خبر
تبسمی فرمود و گفت من نگفتم زود بخانه بیا حاضر میگردند پس آمد او را دلداری داد و دعائی برگرد
با نوضع و نیکو حال او را فرستاده و این دعا بخوان اللهم انی اتوجه الیک و بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته
آمد در رفت سال دیگر آمد با شتران بسیار و مبلغی زر بعد بنظر حضرت آورد و گفت منت است بر من قبول
آن فرمود قبول کردم و بخشیدم و آنچه گذشته بود همه فرمود آمد گفت و آنکه گویا همراه من
بود گفت من چون آن دعا خواندم و نام مبارک حضرت بردم یکیک میدویدند و ذلیل و فرمان
میبردند پس دعا کرد و سالی یکبار رنج میآمد و مال بسیار همراه میآید حضرت فرموده که از صعوبتی از
اهل یا مال یا ولد رو دهد و بان دعا ... البته آسان شود و چون احوال آن شخص بعمر رسانیده
آن نیز بر نفقها و صدقات او افزود و دیگر آنکه ملک مدد او میدادند چنانکه اند بعده
چنانچه در مناقب خوارزمی از عبدالله شعبی روایت صحیح نقل کرده که در جنگ جمل جمعی کنند دشمنی با تیرها بر
اگر رخصت فرمائی نزد فیه ایشان میایم جمعی ملائکه با زره شدند بعد از آن باد سردی وزید فرمود
زره مرا بیاور دید ... کرده شدند چنانچه هیچ سنی بر بالای آن ... و دیگر آنکه جمیع امراض
و اوجاع بفرمان او دفع میشد چنانچه در مناقب روایت صحیح نقل کرده که رسول ... بیمار شد آنحضرت دست مبارک بر سینه
رسول الله مالیده و گفت یا ام ملدم اخرجی فانه عبدالله و رسوله تب رفع شد حضرت برخاسته نشست
و فرمود یا علی ان الله فضلک بخصال و منها جعل الاوجاع مطیعة لک فلیس من شیء تزجره الا ذهب
باذن الله و از جمله آنها علم را میدانست چه هر چه از هر پیغمبر یا کتابی ظاهر میشد همه از آنحضرت
ظاهر شد بر آن دعای او از ... میشد چنانچه قاری با شخص آمده نزد حضرت بردند حکمی فرمود قاری گفت لا علم
فی القضیة فرمود اخسأ یا عدو الله فالی العبرة سگ شد و رخسار بیهار رفت و دم میجنبانید و جزع کرد
و اشک میریخت و آلب میجنبانید بعون او شد رخصتی برآمد پوشید یکی گفت یا علی تو با این قرب و منزلت چه
حاجت بلشکر ... معاویه فرمود بجهت که در دست از دشمن جدا شود و هستی از روز حق مرا رخصت عاند ...
و رسول آنرا دوستی او نزد خدا عزیزتر بود از سلیمان و وصی او آصف که بیک چشم بهم زدن تخت بلقیس را آورده
و حاضر کرد چنانکه در آیه فرمود قال الذی عنده علم من الکتاب پس اگر در دعا کردن وصی رسول را تاخیر باشد
بجهت مصلحتی خواهد بود از آن ... خواست دعا صحابه بعد تر نمودند و از جمله آنکه هیچ ... مسکون نبود
که اهل آن ... ندانسته باشند و او را بامامی نشناسد چنانچه در مناقب خوارزمی از ... صحیح از ابن عباس نقل کرده

مدد کردن ملائکه

امر ... باذن او بعد

علم ... ما

در قضا

که مردی از اهل صحرا مرض شد امام جعفر حضرت فرمود باو مار را چگونه میشناسید گفت در راههای ما درختی است از ان
دو بار رکیک بهم میرسد بر برگی که اول روز میکنید نوشته لا اله الا الله و بر برگی که اخر روز میکنید نوشته علی خلیفه
الله پس دانستیم حال رسول و وصی و فرزندان او و دوستان شما ایشانند و از انجمله آنکه بتهارا میشکست
در طفولیت مثل ابراهیم خلیل الله چنانچه مشهور است که فاطمه بنت اسد با ابوطالب گفت که علی هر گاه بتی
میبیند میشکند میترسم که قریش بفهمند او را اذیت کنند فاطمه گفت من عجب بگویم وقتیکه در شکم
بود چون بزیارت خانه میرفتم یا جائی که بتی منصوب بود پا را در شکم من محکم میکرد
و زور میزد که مرا از نزدیک بتان دور کند و من میل بدین بتان نزدیک نشدم بلکه غرض من از زیارت
و طواف خانه بود خدا حافظ او است و از انجمله آنکه پیغمبر در دهان حضرت باو تعلیم نمود و هرچه تعلیم
او نموده بود تعلیم نمود و آنچه بظهور خواهد آمد تا قیامت براو عطا میفرمود چنانچه در خرائج بسند صحیح
نقل کرده از جناب امیر ع که فرمود رسول خدا مرا امر نمود که چون مرا از فلان چاه پنج دلو آب
در آن غسل ده و دهن را بر دهن من گذار و سوال کن از آنچه خواهد شد تا قیامت و چنان کردم
و هیچ حقی و باطلی نیست که مرا علم بان نباشد تا قیامت و در روایتی فرموده چون مرا غسل دهی و کفن
و حنوط کنی مرا بنشان و دست بر دهان من نه و هر چه خواهی بپرس که تو را خبر دهم از آنچه میشود
تا قیامت من چنان کردم و در روایتی فرموده گریبان مرا بگیر و بنشان و بپرس از هرچه خواهی که تو خواهم
گفت و بروایتی امام ع فرموده که زبان خود را بر دهان من بگذار و بپرس و از انجمله آنکه همه پیغمبران براو
ظاهر میشدند و صحبت میداشتند چنانچه در کتاب بصائر نقل کرده که ثقه گفته بخدمت حضرت امیر ع رفتم جوانی خوش
رو و خوش قول و خوش لباسی را دیدم که با او سخن میگفت و تا او بود بدیگری مشغول نشد چون رفت گفتم
که بود فرمود این یوشع وصی موسی بود و از حضرت صادق نقل کرده که فرمود چون امیر در صفین
از نهر فرات گذشت از طرف کوه یوشع آمد و با حضرت سخن گفت و بمقام خود برگشت و صفوان بن فضال
نقل کرده از ثقات که روزی آنحضرت در طواف بود چون برابر رکن یمانی رسید آدم براو سلام کرد و
چون بحجر رسید نوح براو سلام کرد راوی گوید هر دو را دیدم با قدهای بلند و در خرائج از حضرت
روایت کرده که آنحضرت روزی با ابوبکر برخورد فرمود آیا میدانی یا فراموش کردی که رسول خدا فرمود باید
بر من سلام کنی و تابع من شوی گفت اگر رسول خدا را ببینم که بگوید حکم مرا با علی بگفته او راضی میشدم تو
ان شاء الله اگر رسول خدا باشد راضی میشوی گفت چون تواند دید او را فرمود بیا برویم بمسجد قبا چون
رسیدیم دیدم که در محراب نشسته چون مرا دید فرمود یا ابابکر نگفتم که امیر المومنین علی و تابع او باشی
گفتم بلی بعد گردم و شرط کردم که بامیر النساء و بگنم چون برگشتم عمر را دیدم حکایت را نقل کردم گفت
تو سحر بنی هاشم را فراموش کرده چندان وسوسه کرد که ابوبکر پیغمبر را ندیده انکار نشست و توبه ...
با بنی طریقه گفته که ابابکر بخدمت حضرت رفت و گفت ای زر سول خدا بعد از روز غدیر دو بار بر تو شنیدم و
انکه بعهد رسول خدا تورا امیر المومنین میگفتند منهم میگفتم و میدانم که تو وارث و خلیفه در اهل
زنان

شکستن او بتها را در طفولیت

تعلیم رسول خدا او را ...

ظاهر شدن پیغمبران از جمله ... براو

در مسجد قبا

در زمان خود رضا نه برامت الندام نکنم بلی مرشدم و مرا تقصیر بنسبت حضرت فرمود اگر رسول خدا را
بتو بنمایم و بگوید خود را معزول و اقرار بحقیت من خواهی کرد اگر نکنی فی الغار خدا و رسول
کرده گفت بلی فرمود بعد از نماز شام نزد من بیا تا بوعده وفا کنم بعد از نماز با حضرت بمسجد
قبا رفتند دید رسول خدا را در قبله با او فرمود یا ابابکر وثبت علی علی و جعلت بجله و هو قبلی بتوه
لا یتغیره عزه لانه وصیی حالفتنی ما فلته بات و تعرضت لسخط الله و سخطی فانزع هذا
اللباس الذی تسربلته بغیر حق و لست من اهله و الا فموعدک النار ابوبکر مضطرب
شده بیرون آمد بعزم آنکه خود را عزل کند و خلافت را بحضرت تسلیم کند حضرت بخانه آمد و کیفیت را
فرمود سلمان گفت این خبر را برفیق خود عمر خواهد داد فرمود بلی و او مانع خواهد شد و فرمود والله لا
لا یترکان ذلک ابدا حتی یموتا و چون ابابکر ماجرا را بعمر گفت ما اضعف رایک و [illegible]
ملکک انسیت سحر بنی هاشم فاقم علی ما انت علیه [illegible] از امام محمد باقر
که جمعی بامام حسن گفتند که از عجایب که نزد شماست چیزی بما بنما فرمود اگر بنمایم قربان میبرید
گفتند بلی فرمود آیا میشناسید امیرالمومنین گفتند بلی پس پرده را برداشت امیرالمومنین را
دیدند نشسته همه گفتند هذا والله امیرالمومنین [illegible]
جمعی از ثقات گفته اند که روزی در خدمت امام حسین ذکر آنحضرت میکردیم و آرزوی دیدن او را
مینمودیم فرمود میخواهید او را ببینید گفتیم چگونه میتواند بود که مدتیست که گذشته پس پرده بود
که بر در خانه بود برداشت آنحضرت را دیدیم به بهترین صورتی گفتیم والله امیرالمومنین است آنگاه [illegible] از امام
محمد باقر نقل کرده که جمعی از امام حسین [illegible] سوال کردند آنحضرت را [illegible] گفتند گواهی میدهیم که
او خلیفه حق بود و تو پسر او و امام حقی و از آنجمله آنکه آتش دوزخ را بجهة اعدای [illegible] کرده
و بعضی از آنچه عترت دیگر [illegible] در دنیا هم مبتلا شده و حکایات عجیبه [illegible] در کتب مسطور است
چنانچه مشهور است در کتب سنی و شیعه که واقدی گفت نزد هارون الرشید رفتم علمای بغداد هم حاضر بودند
هارون بشافعی گفت با این علم چند حدیث در فضایل امیرالمومنین ع از ثقات بتو رسیده شافعی گفت
از پانصد زیاده [illegible] پس محمد [illegible] گفت تو چند حدیث [illegible] گفت از هزار زیادت [illegible] پس بجهة
بن یوسف گفت تو بگو گفت میترسم گفت مترس گفت پانزده هزار مسند و مثل آن مرسل پس از من پرسید
گفتم زیاده از آنچه از محمد بن یوسف شنیدی هر دو آن گفت من بیان کنم فضیلتی را که خود دیده ام [illegible]
توبه من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی [illegible] کرده [illegible] اعلام نمودند [illegible]
یوسف بن حجاج که نایب [illegible] بود در دمشق مرا اعلام نمود که در اینجا خطیبی است که لعن و سب علی میکند
چه میفرمائی نوشتم که او را مقید بنزد من فرستد چون آمد باو گفتم چه بد کرده تو علی گفت اجداد مرا

گفته گفتم نمیدانی که هرکه را علی گفت با مر خدا و رسول بود توبه کن والا تو را بعقوبت تمام بکشم
گفت هرچه خواهی بکن گفتم تا او را صد تازیانه زدند و زجر کردند بعد از آنکه فردا او را عقوبت
کنم چون بخواب رفتم دیدم درهای آسمان گشوده شده و رسول صلعم و امیر المومنین و جبرئیل نازل شدند با جامی
جبرئیل بفرموده رسول صلعم جام را بعلی داد و به آواز بلند ندا کرد ای شیعیان علی و آل علی بیائید پس
خلق بسیار آمدند و از غلامان و منزلان من چهل نفر که همه را میشناسم حاضر شدند و علی آن آب را
همه را آب داد پس تا آدمی فرمود که دمشقی را بیار آوردند گفت یا رسول الله ازین مرد بپرس چرا
مرا دشنام میدهد رسول الله از او پرسید که راست میگوید گفت بلی فرمود الهی او را مسخ کن و بعد
الیمن گرفتار کن در ساعت چنان شد و من ترسان و لرزان از خواب بیدار شدم غلام گفتم دمشقی را
بیار چون او را آوردند بغیر از سگی چیزی نبود گفتم سگ را بیار آوردند دمشقی بصورت سگی شده
که گوش او [illegible] آب از چشمش [illegible] و [illegible] میکرد که گویا عذر میخواهد گفتم باز
بهمان خانه اش برده [illegible] [illegible] آتش [illegible] [illegible] او را [illegible] زبان [illegible]
[illegible] چون عذر خواهند [illegible] گفت این [illegible] و ما این نمیبینیم که عقوبت او بجا برسد
بفرما او را ببرند بجای خود بردند لحظه پیش نگذشت که صدای عظیم هولناک شنیدیم صاعقه زد که
بام را سوراخ کرد سگ سوخته و دیگران گفتند گواه باشید که توبه کردم از قتل و زجر دوستان علی
و دیگران نیز توبه کردند و از جمله فضایل آنحضرت آنست که شیطان دوستان او را نصیحت میکند نصیحت شیطان شیعیان را
او دشمن جانچه ابن شهر آشوب در مناقب از علی بن محمد صیرفی نقل کرده که گفت ابلیس را بخوردم پس گفتم
تو کیستی گفتم یکی از فرزندان آدم گفت لا اله الا الله تو از آنهائی که میگویند دوستان خدا بندگان اند سوانحیات این نوع روزی
هرچه عمل میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت او میکنند من گفتم تو کیستی گفت منم [illegible] نام بزرگ
و طبل عظیم و کشنده ابیل [illegible] ناقه صالح و با نوح در کشتی بودم و افروزنده آتش نمرود بلید
ابراهیم و تدبیر کننده قتل یحیی و راننده قوم فرعون باب و سازنده گوساله و اغوای بنی اسرائیل وازه
برنیزگر یا بکنند من دادند و ابرهه را با فیل بخرابی کعبه بردم و در روز بدر و حنین بحکم من لشکر
شدند که با محمد و اصحابش جنگ کنند و اصحابه بخیرا من در سقیفه جمع آوردم و هودج عائشه را در
جنگ جمل من برپا داشتم و تا کشتن در بازی وقاسطین بکنند من [illegible] کردند شما ای ابو مره دشنام
بر ابلیس مغضوب رب العالمین گفتم تو را بخدا قسم میدهم که مرا راهنمائی کن بعملی که موجب قرب او باشد بمن
بگو مرا مدد نمائی گفت با خود از دنیا قناعت بکن و از حرام اعتزاز نما از دوستی علی بن ابیطالب و دشمنی دشمنان
او زادی و نوشته نداری که من بعدت سالها عبادت خدا کردم در دوستی زمین بسیار از ذو فنون گرفتم بر هیچ ملک
مقرب و نبی مرسلی نبودم که بدوستی او توسل نجویند و بمحبت او امید وار نباشد راوی گوید که این بگفت از
نظر من نهایت شده و من محمد بن ابام [illegible] فرا آمدم و کیفیت عرض کردم فرمود آمنت الملعون بلسانه و کفر بقلبه

دیگر از [illegible]

و یکی از صفات حسنه که بعد از اولیت ما به فضل کرده که ابلیس را در فلاح جز بیرون در بار بردن شکوه

کرینمایید و میگفت شفیعی الی الله اهل العباء ای پس شفیع گناهان من لیوی خدا آل عبا بند و اگر شفاعت

من نکنند و ایشان را شفیع خود نسازم پس کیست که او را شفیع تواند ساخت و امید شفاعت او تواند

داشت پس یک یک آل عبا را بیان کرده میگفت که شفیع من پیغمبر محمد رسول الله است بعد از آن او وصی او

امیر المومنین پس پسران او امام حسن و امام حسین پس آنکه خود را از نامحرمان نگاه داشته و از چه

عجب تر آنکه تمام خلق خدا از ابلیس و لشکر او میترسند و از او بخدا پناه میبرند و او و لشکرش از

امیر المومنین علی میترسند و متوسل به او میشوند بجهت خلاص شان از دو علو مکان او و در علل الشرایع

بسند معتبر روایت کرده که ابلیس هیچ از دنیا یاد بد که امیر المومنین را غیبت بد میگفتند با لشکریان خود که حضرت

دنیا و آخرت برای شما باد من بنده کی خدا کردم در قوم جان دوازده هزار سال و بعد از او شکوه

کردم از تنهائی مرا بآسمان دنیا بردند مثل ملائکه در عبادت خدا مشغول بودم در میان

ملائکه بسر میبردم در آن اثنا دیدم که نور شعاع شعاعان بر ملائکه ظاهر شد و همه از سجده

کردند و در حیرت بودند که آیا این نور کدام ملک مقرب یا نبی مرسل است ندا از جانب خدا آمد

ما هذا نور ملك مقرب ولا نبي مرسل هذا نور طينة علي بن ابي طالب ع پس آن [illegible] هر [illegible] که او را

بدی یاد میکنید [illegible] در کتاب [illegible] از اهل سنت از [illegible] و مجلس [illegible] روایت [illegible] از ابن

عباس روایت کرده اند که گفت با رسول الله و با علی ع در برابر خانه کعبه نشسته بودند و من هم بودم که

شخصی بصورت فیلی از طرف رکن یمانی ظاهر شد رسول خدا فرمود لعنت بر تو باد [illegible] گفت یا

کیست فرمود ابلیس لعین است پس علی بر جست خرطوم او را گرفت و بر زمینش زد و گفت من او را

میکشم رسول خدا فرمود یا ابا الحسن او را مهلت داده اند تا روز قیامت پس او را گذاشت

ابلیس گفت یا علی ترا بشارت دهم که مرا بر تو و شیعه تو دستی نیست بخدا قسم هر که ترا دشمن دارد

نیست الا آنکه من در نطفه او شریک میشوم و او از نطفه من و او هم میرسد چنانچه حق تعالی

فرموده و شارکهم فی الاموال والاولاد رسول خدا فرموده راست میگوید یا علی و از جمله صفات آنحضرت

نزد حق تعالی آنکه در کتب آسمانی نام او ذکر شده و در هر آسمانی او را بنامی خوانده اند بلکه [illegible] خوانده

خوانده اند تا قیامت چنانچه در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که در [illegible] ماه مبارک رمضان روز بیست

ابلیس نزد آنحضرت آوردند فرمود شما از یهودید یا نصاری گفتند نه مسلمانیم فرمود شما را علی و مریم [illegible]

چه شما که سبب اظهار شده گفتند نه فرمودید [illegible] که خدا یکیست و محمد رسول او است گفتند خدا را بشناسیم اما

محمد را نبی الهی فرمود اقرار به نبوت [illegible] اقرار نکردند [illegible] هلاک کرده

جمعی از یهود این خبر شنیده نزد آنحضرت آمده گفتند این چه عجب بود که دیدیم ... ذکر کرد
شما را بخدا قسم میدهیم و بان وقت آیاتیکه بموسی نازل شده که عمده بنده که نزد یوشع بوده از آن
جمعی اند که اقرار بنبوت موسی کرده اند یوشع که وصی موسی بود انجا را بهمان ملاحظه ...
گفتند بلی راهبی آنرا از صحیفه نوشته بیرون آورده بدست آنحضرت داد چون آنحضرت ...
نوشته افتاد دیگر بینا ... بر چه از سبکی به پرسید فرمود که نام خود را دیدم در اینجا گریستم
گفتند بما اسم مبارک خود را که ایلیا بود باو نمود و فرمود من در تورات بایلیا مذکورم پس
انجماعت مسلمان شده گفتند شهادت میدهیم که تو وصی رسول الله هستی و آنحضرت فرمود حمد خدا برای انکه مرا
در صحیفهای ابرار یاد نمود و من نزد او از فراموش شدگان نبوده ام و رسول خدا صلعم در روز خیبر
وقتیکه لوا را بآنحضرت داد فرمود یا علی ایشان در کتاب خود دیده اند که آنکه بر ایشان غالب
آید او ایلیاست چون بقوم برخوری نام خود را بگو که فتح با توست و نام آنحضرت در زبور
اوریا و در صحف شیث حمرائیل و در صحف ابرهیم حزایل و در انجیل بریا و در آسمان شمایل
و در زمین جمایل و بر لوح قیدار و بر قلم منیا و بر عرش معین و بعبرانی ملناطیس و
بسریانی شرحیل و در قرآن علی و نزد عرب [illegible] و نزد هندی کنکر و برومی البطریا و نزد
ارمنی فریق و در صقلاب فیروق و نزد فرس فیروز و نزد ترک [illegible] و در نزد بربر [illegible] و در حبشه
شیر و نزد حبشیان حیثی و نزد فلاسفه یوشع و نزد کهنه بوی و نزد شیاطین مدمره و نزد
مشرکین موت الاحمر و نزد مؤمنین سحاب ... و در انوار آورده که آنحضرت در کتب آسمانی چهارصد
نام است و زیاده هم گفته اند حتی آنکه مشهور است که خدا را هزار و یک نام است و رسول را هزار نام و
آنحضرت را نهصد و نود نه نام و بعضی از آنها در کتابهای آنحضرت در اول کتاب ذکر شده و بعضی از آنها
او را بترتیب حروف تهجی ذکر کرده اند در حرف الف بسیار مثلا در الف امام اهل الدنیا و در جیم
جامع الکمالات و در شین شمس الضحی و در کاف کشاف الکروب و در میم مصباح الدجی و در ... کشف
الغمه و اکثر کتب مذکور است هر که خواهد بآنها رجوع کند و از جمله فضایل آنحضرت آنکه خوارزمی از ابی برده ...
در امالی از ابن عباس و غیرهما از طرفین از رسول خدا صلعم روایت کرده اند که فرمود در روز قیامت بغیر از چهار
کس کسی سوار نخواهد بود من بر براق و صالح پیغمبر بر ناقه که پی کردند و عم حمزه بر ناقه عضبا و برادرم
علی بر ناقه بهشتی و در دست او لوای حمد باشد و در زیر عرش ندا خواهد کرد که لا اله الا الله
محمد رسول الله ... مردم گویند که این ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش ... ملکی از بطنان عرش
ندا کند نه بلکه این صدیق اکبر علی بن ابی طالب است و دیگر آنکه طبری و خرکوشی از عامه از ...
... که رسول خدا صلعم فرمود روز قیامت قبه ... از یاقوت سرخ از برای من بزنند برپا ...
بر جانب چپ ... و درمیان ... از برای علی از لولو بیضا درخشنده و در آخر ...

بجلیها

نام آنحضرت در کتب آسمانی ...

آنحضرت را هزار نام

[illegible]

جابجا با ...

منبر رفتن علی پایه پایین تر از رسول خدا

و نه از زنان مگر سلقلق

مساوات او با آدم

موضع خلقت آدم

با ادریس

با نوح

بحبیب من حبیبین و دیگر آنکه فارتکی و ابو نعیم در صحاح خود از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که در قیامت برای من منبری نصب کنند به بلندی سی میل و ملکی از زیر عرش ندا کند که محمد کجاست من
جواب دهم گویند بر این منبر برآ پس من بر منبر برآیم باز ندا کنند که علی کجاست پس چون جواب دهد گویند
بالا برای علی آید یک پایه از من فروتر پس همه خلایق بدانند که محمد سید المرسلین و علی سید
الوصیین است انس گوید که یکی از حضار گفت یا رسول الله بعد از این مراتب کیست که علی را دوست
ندارد و دشمن دارد فرمود دشمن نمیدارد او را از قریش مگر سفحی که زانی ناجر شد و نه از قوم انصار
مگر یهودی و نه از عرب مگر دعی یعنی آنکه جمعی بر سر او دعوی کنند و ندانند که از کیست چون معویه
و عمر عاص و نه از سایر مردمان مگر شقی و نه از زنان مگر سلقلق یعنی زنی که حیض از راه دیگر آید
مشهور است که زنی بحرف ناشایسته با آنحضرت گفت حضرت او را باین لفظ خواند آن زن گفت مرا از
غیب خبر داد که غیر از خدا کسی نمیداند آن زن نادم شد حضرت او را دعا کرد و مثل سایر زنان شد
و دیگر آنکه قسیم جنت و نار است یکی را بدوزخ و یکی را ببهشت فرستد و دیگر آنکه رسول خدا فرمود که اول
کسی که با من مصافحه کند و دیگر ببیند در قیامت علی باشد و از ابن عباس مرویست که فرمود یا علی ما ترضی ان
ابرهیم یدعی یوم القیمة فیقام عن یمین العرش فیکسی [illegible] پس بپوشانند او را خلعت خلت پس مرا
طلبند و خلعت اصطفی بپوشانند پس ترا طلبند و خلعت کرامت بپوشانند و از جمله اعزاز و
اکرام او نزد خدا آنکه او را با جمیع انبیا برابری و مساوات است اما مساوات او با آدم صفی آنکه همه
انبیا از صلب آدم بودند و همه اوصیا نبی از صلب آنحضرت و در شان آدم ان الله اصطفی آدم و علم آدم الاسماء
نزول یافت و در شان علی رسول فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و اول کلمه که آدم وقتی که خلق کرد
گفت الحمد لله بود و این به بهشت آنحضرت وقتی از مادر متولد شد همین بود و آدم در میان مکه و طائف متولد
شد و او در میان کعبه بوجود آمد و آدم خلیفه خدا بود که انی جاعل فی الارض خلیفة و او خلیفه
رسول که علی خلیفتی و چنانچه تزویج آدم و حوا در بهشت بود تزویج او و فاطمه در بهشت شده و
چنانچه خدا این را به آدم فرستاد بجهه کاربار رحلو که انا انزلنا الحدید و النعار را با آنحضرت فرستاد
بجهه اتمام کار دین و ملکه مامور شدند بسجده ملکه آدم رسول خدا با آنحضرت فرمود لولاکم لما کعبه
بجای آن و نزد کسی نمیرود همه را رجوع بسوی است و مساوات او با ادریس آنکه چنانچه ادریس
طعام و فواکه بهشت نصیب شد آنحضرت نیز مکرر نوشیده و چنانچه ادریس جمیع کتب را مدتها درس شده
همچنین [illegible] ام الکتاب در شان آنحضرت آمده و ادریس واضع خط و بعضی علوم بود و آنحضرت نیز واضع
علم نحو و عربیت و کلام و غیره بود و مساوات او با نوح آنکه فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و در شان
او سلام علی آل یس فرمود و چنانچه نوح در وقت طوفان در کشتی بود که و حملناه علی ذات الواح
علی سفینة نجات است و رسول خدا فرمود سفینة علی نجات من النار و مثل اهل بیتی کسفینة نوح مستغنی

ازبیان و مساوات او با ابراهیم آنکه در شأن او فرموده و هدیناه الی صراط مستقیم و سلام علی ابراهیم و انه فی الآخره لمن الصالحین و انبیا را از صلب وی بیرون آورد که و وهبنا له اسحق و یعقوب و اساس کعبه را نهاد که اول بیت وضع للناس و از قوم خود مفارقت نمود و خدا آزمایش او نمود در قربان کردن فرزند و حق در شأن علی فرمود سلام علی آل یاسین که قوم بنا دو سلام علی آل یس دان نظام اعلیه [illegible] و جبرئیل و صالح المومنین و او را اساس عقاید دوا بناه اساس اسلام و کعبه را از لوث بتان پاکیزه کرد از خانه که قبله اهل دنیا و حرم خود ساخت داد و نیز از قریش بنا را قسمت نمود و از مرد آوردن بجای بدن بجای رسول الله و نهاد [illegible] — مساوات حضرت با ابراهیم

و مساوات با یعقوب آنکه یعقوب را ابتلای لاحزان بود آل محمد را کربلا و غصه امتحان و بلا و صبر ببیت دا ابتلا و یعقوب که به پیراهن پسر روشنی چشم یافت علی را پیراهنی بود که حضرت فاطمه تا روز وجود از ارشته که [illegible] بود و حضرت در جنگها می‌پوشید و آسیبی با دیگر سید و یعقوب را اگر تکلم نمود که گوشت انبیا بر ما حرام است و آنحضرت را اگر شیر و اژدها در غزاها سخن گفت و یعقوب را دوازده پسر بود بعضی معصوم آنحضرت را نیز چنین بود و یازده امام معصوم از صلب او بود و اگر فرزندان او را پاره و ریزه [illegible] اند فرزندان او را به تیر و نیزه از هم [illegible] — و با یعقوب

و مساوات با یوسف آنکه حق در شأن او فرموده رب قد آتیتنی من الملک و در شأن آنحضرت فرموده و اذا رأیت نعیما و ملکا کبیرا و چنانچه یوسف محسود برادران بود آنحضرت نیز محسود بسیاری از مهاجر و انصار و غیرها بود و چنانچه یوسف مدح خود نمود و خواهد به پیغمبر خبر داد که انی حفیظ علیم و انا خیر المنزلین آنحضرت نیز در بعضی خطبها مدح فرمود و چنانچه حق مدح یوسف نمود آنحضرت را نیز مدح نمود که یطعمون الطعام و یوفون بالنذر و چنانچه یوسف را دیده سارق و معشوق خواندند آنحضرت را غاصبان ضاد خوارج کافر [illegible] معشوق یافتند و چنانچه یوسف [illegible] گرسنگان یوسف سیر میشدند فقرا از احسان آنحضرت [illegible] مشتاقان نعمت جنت از برکت حضرت از موائد جنت بهره‌ور میشدند — و با یوسف

و مساوات با موسی آنکه موسی در حجر شعیب تربیت یافته و آنحضرت در حجر حبیب پرورش یافت و چنانچه موسی بن عمران علی اشرف آل عمران بود چه آنهم ابی طالب عمران است و اگر موسی از دشمنی مثل فرعون در کوچکی حفظ نمودند علی را از عدو مثل اژدها در گهواره حفاظت فرمودند و موسی رود نیل را به عصا بشکافت تا لشکر گذشتند آنحضرت بچوبی که در دست داشت اشاره به دجله کرد شق شد در زمین نمایان شد و خلق سالم ماندند و در صفین [illegible] رود را شکافت تا سپاه راه یافتند و اگر عصا سحر موسی به جنبان دریا و سباع کوه و صحرا مسخر آنحضرت بودند و اگر به دعای موسی جمعی زنده شدند جمعی از مرده مثل سام بن نوح و کشته دیگر به دعای حضرت زنده شدند و اگر موسی را در چندین موضع از قرآن یاد فرموده آنحضرت را در سیصد جا ذکر فرموده و اگر عصا در دست موسی اژدها شد کمان در دست آنحضرت ثعبان شد و اگر عصا [illegible] بد فرعون بود ذوالفقار [illegible] جان کفار بود — و با موسی

واگر

واگر عصا از شعیب بموسی رسید ذو الفقار از رسول خدا بانحضرت رسید واگر موسی بکوه طور برآمد
انحضرت بر آمدن بر کتف رسول الله از همه کس برتر آمد واگر موسی شبر و شبیر داشت علی حسن و
حسین داشت چنانچه ولایت موسی در اولاد هرون بود ولایت محمد صلعم باولاد علی قرار یافت
و چنانچه موسی وقتیکه بمداین رسید سنگی از سر چاه برداشت که چهل نفر از برداشتن عاجز بودند و گوسفند
شعیب را آب داد انحضرت سنگ از سر چشمه [illegible] برداشت در راه صفین که سیصد نفر از کندن ان

و با هرون

عاجز بودند و مماثلت او با هرون آنکه رسول خدا صلعم فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی
و مومنان انحضرت را دوست داشتند چنانچه اصحاب موسی هرون را و چنانچه نزد موسی کسی بمنزلت هرون را
نداشت همچنین نزد رسول الله کسی بمنزلت انحضرت نبود و چنانچه هرون خلیفه موسی بود و اول کسی
بود که تصدیق موسی کرد همچنین انحضرت خلیفه رسول الله و اول کسی که تصدیق او نمود و چنانچه موسی هرون را
در زیر جبه خود در آورد و او را دعا کرد رسول الله صلعم علی را در زیر عبای خود داخل کرد و در
حق او دعا فرمود و چنانچه حق تعالی هرون را پیراهن حیا پوشانید تا ان پیراهن در بر او
بود از هر بلایی ایمن بود علی را نیز پیراهن ایمن پوشانید رسول خدا صلعم فرمود یا علی

و با یوشع

بعد از من که با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد کرده [illegible] خواهی و مماثلت
او با یوشع آنکه آفتاب برای او برگشت در بابل از برای انحضرت نیز برگشت و یوشع وصی
موسی بود و وصی مصطفی و رسول الله فرمود انت عندی بمنزلة یوشع من موسی و مماثلت

و با ایوب

با ایوب آنکه حق تعالی در حق ایوب فرموده انا وجدناه صابرا و در حق علی فرمود الذین اذا
اصابتهم مصیبة و مدح او در صبر بر بلیات که الصابرین فی البأساء والضراء و مماثلت

و با لوط

با لوط آنکه در قران در [illegible] ذکر کرده فرموده انحضرت [illegible] و مماثلت

و با عیسی

با عیسی و یونس و ذکریا و یحیی و انبیاء دیگر آنکه ایشان در [illegible] از فضل عالی
[illegible] انحضرت نیز [illegible] بود و از یاد خدا غافل نبود [illegible] علم [illegible]
انحضرت نیز انواع [illegible] از اعدا کشید و با چندین [illegible] جنگ کرد [illegible]

و یونس

او با [illegible] وعده داد و اگر یونس از قوم مفارقت نمود در حال غضب که و ذا النون اذ
[illegible] آورد [illegible] هشت فرسنگ [illegible] سلطان [illegible] وضع کرد و را
روا [illegible] که عبادت [illegible] انحضرت از میان منافقین مدینه بجهاد
ناکثین [illegible] رفت [illegible] امام [illegible] از [illegible] در [illegible]

و با یحیی

تولد یافت که [illegible] و اگر ذکریا [illegible] یحیی [illegible]
در [illegible] بنی اسرائیل [illegible] مریم [illegible]

با داود و سلیمان ع — بمجتبی ع دادند و بدرجه شهادت رسیدند و آنحضرت مفتی امت بود و کافل بهمان فاطمه ع و مساوات او
با داود و سلیمان آنکه در شان داود فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة در شان آنحضرت فرموده لیستخلفنهم فی
الارض و اگر داود جالوت را کشت آنحضرت عمرو بن عبدود و مرحب را کشت و اگر داود سنگی در مشت کرد
آلت قتل کفار بود آنحضرت را ذوالفقار بود و اگر در شان داود فرمود بقیة من آل موسی فرموده
در شان آنحضرت و اولاد او فرموده بقیة الله خیر لکم و اگر در حق داود آتیناه الحکمة و فصل الخطاب فرموده
در شان آنحضرت و عنده علم الکتاب فرموده و اگر داود خلیفه انبیا بود علی سرور اولیا بود و چنانکه
داود در نواحی فلسطین باب رسید فرموده که از این باب بخورد از من نیست چنانچه حق فرموده فشربوا منه
الا قلیلا پس فرمود هرگاه اطاعت من در یک شربت آب نکردید در امور حرب کی خواهید کرد و از
قوم جدا شده سیصد و سیزده کس با او ماندند از جمله هفتاد هزار کس چنانچه بعد از رسول ص آمدند که دست
بده تا با تو بیعت کنیم فرمود اگر صادقید و دعوای دوستی میکنید فردا صبح سر تراشیده نزد من بیایید
هیچ نیامدند کس [illegible] و چنانچه جالوت قصد هلاک داود داشت و حق تعالی او را بدست داود
کشت دشمنان علی نیز خواستند او را مستاصل کنند و از اولاد او کسی را نگذارند حق تعالی ایشان را
اندرون زمین برانید و امامت را از اولاد او قرار داد و عالم را از ایشان مملو ساخت
با سلیمان — یریدون لیطفئوا نور الله والله متم نوره و سلیمان خاتم را از خدا خواهش نمود از برای ملک و مال
و آنحضرت هر آنچه بود در راه خدا داد و سلیمان سوال کننده بود و آنحضرت معطی و سلیمان گفت رب هب
لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی آنحضرت فرمود یا صفراء یا بیضاء غری غیری یعنی ای زرد و ای نقره
فریبید غیر مرا و سلیمان را با سوال ملک فانی دادند که جن و صبا مسخر او داد آنحضرت را بی سوال
ملک تعالی داد که تمام ملکوت مسخر و سلیمان بلقیس را تزویج نمود و آنحضرت فاطمه ملکه جنت
المادی را از خدا و رسول یافت و اگر دیو مسخر از آثار سلیمان شد برای آنحضرت در بند شد
با صالح — و اگر یک ناقه از کوه سنگ برای صالح بیرون آمد برای آنحضرت هشتاد ناقه از تل ریگ در وقتی بیرون آمد و
چندین ناقه وقتی دیگر و اگر خلق او را صالح نامیدند آنحضرت را حق صالح المؤمنین خوانده و در جای
دیگر از معاندین کشته هر دو شریک بودند و اگر ناقه او را پی کردند پسران او را ذبح کردند و امام
با عیسی — او با عیسی بلکه افضلیت آنکه حق تعالی عیسی را روحا نامیده که و نفخنا فیه من روحنا و علی را از نور
خود که نور ام خلقت انا و علی من نور واحد و اگر عیسی را الی بیت المقدس و محل بادی بی هوا
شده که فانتبذت به مکانا قصیا و ولادت آنحضرت در جوف کعبه شد و اگر عیسی در شکم مادر تکلم نمود
آنحضرت عیسی در مهد [illegible] آنحضرت نزد مادر تکلم نمود و روز تولد باری خدا تکلم نمود
و اگر عیسی در هشت سالگی [illegible] آنحضرت در سه سال بود و از برای عیسی مائده از آسمان آمد
بجهة آنحضرت از بهشت آوردند و در شان عیسی یعلمه الکتاب آمده و در حق او و عنده علم الکتاب آمده و علم
خدا [illegible] و علم صحف دیگر [illegible] و عیسی احیای اموات نمود که [illegible] موتی
با ذوال

باذن الله و آنحضرت اصحاب کهف [illegible] را زنده کرد و بر عیسی [illegible] گفت تا زنده باشم زکوه
بدهم و آنحضرت در نماز زکوه داد با آنکه واجب نبود و آیه انما ولیکم الله آمد و عیسی با مادر سخن
وقتی که بگفت خدا دو تورات را بر معلم خواند آنحضرت در سه روزگی جمیع کتب را وی را خواند و جای
عیسی خبر از غیب میداد آنحضرت نیز بکرات خبر میداد از غیب در عهد و وفق عیسی مشهور است اما در عهد
وفق آنحضرت اشهر و از رسول خدا پرسیدند گفت از الله در آخر فقر آخر محمد این عم و وصی و برادر
من و چنانچه در عیسی اختلاف کردند یعقوبیه گفتند خدا است و نسطوریه پسر خدا گفتند و اسرائیلیه
ثالث ثلثه و یهود کاذب و ساحر گفتند و اهل اسلام او را عبد الله و روح الله و رسول الله
میدانند چنانچه خود گفت انا عبد الله [illegible] در باب آنحضرت اختلاف کردند اما مساوات او با رسول
آنکه حق تعالی در شب معراج آنحضرت را امام انبیا کرد آنحضرت او را در روز غدیر امام اوصیا و رسول او را
بر براق سوار کرد و او را بر عرش نهاد علی پا بر دوش نبی گذاشت و نبی او را بر دوش خود گرفت و علی گفت
بلسان صدق و نبی او را تعلیم خواند که بعد قول نعمت الله ثم بنگر و نهاد و علی را نعمتی خود که نعمت
علیکم نعمتی و علامت نبوت در کتف نبی بود و آن نشانه شجاعت در ساعد علی و نبی پیغمبر کافه
خلق بود علی امام جمیع امت بلکه امام ثقلین و نبی فرمود نصرت بالرعب که خوف او در
دل کفار بماند و بعلی فرمود الرعب معک [illegible] انبیا گفت و بر داود آنکس سوره
فرمود مرا پنج چیز دادند و علی را پنج چیز مرا جوامع علم و علی را جوامع کلم و مرا نبوت و علی را
وصی و بهشت کوثر دادند و باو سلسبیل و مرا وحی دادند و او را الهام و مرا بآسمان بردند
در شب معراج و بر علی در های آسمان گشودند و در روایتی فرمود یا علی تو را سه چیز دادند
که مرا مثل آنها نیست تو مثل من پدر زن داری و مثل فاطمه زن و چون حسنین فرزندانی
که مرا آنها نیست و در کشف الغمه از ابن عباس و دیگران از نبی روایت کرده اند که فرمود من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه [illegible] در اول اصل پنجم گذشت دلیل بر افضلیت آنحضرت بر جمیع انبیا و [illegible]
[illegible] و در [illegible] از [illegible] مساوی [illegible] منافات با افضلیت ندارد و غرض از این
چند کلمه نقل قول بعض از علما بوده نه اظهار مساوات زیرا که مرتبه او ارفع از این سخنان
از جمله قرب و منزلت او نزد خدا تکلم او با الست باو که در روضه و مجموعه [illegible] مناقب و غیرها از
ائمه بطرق مختلفه از ابن عباس روایت کرده اند که سعید بن جبیر گفت رفتم نزد ابن عباس بعد از تحیه و
سلام در جا نشستم سخنی از زمزم [illegible] آمده ام سوال کنم از حال علی بن ابی طالب و اختلاف
که مردم در باب او دارند ابن عباس گفت سوال کردی از بهترین خلق بعد از رسول [illegible]

باپیغمبر

پنج چیز که پیغمبر [illegible]

[illegible]

در بیشتر او رام سید که ان شب قریب آمده سوال کنی از وصی رسول الله و وزیر و خلیفه او و صاحب
حوض و لواء شفاعت روز جزا و اینکه اگر دریاها مداد شود و درختان دنیا قلم و جن و انس
نویسنده نتوانند تمام را نوشت و چون پرسیدی یکی از آنچه دیده ام از برای تو نقل کنم چون از مکه
بیرون آمدیم بعد از فتح آن هشت هزار مرد بودیم و چون شام شده بوادی رسیدیم و چون صبح شد
رسول خدا فرمود بیایید تا ببینیم هوازن شوید و وقت طلوع آفتاب بعلی فرمود تکلم کن بالشمس یا علی
ثم وانظر کما منک علی الله تعالی کلم الشمس اذا طلعت و چون روشن تر این قصه از آیات در شان
او و اعظم صنایع است و اینکه ای سعید که حسد بردم برکسی در هیچ وقت مگر بعلی در آن روز و به برادر
خود فضل گفتم بیا ببینیم چگونه آفتاب با او حرف میزند پس چون آفتاب برآمد دیدیم علی برخواست
رو بآفتاب کرد گفت السلام علیک ایها العبد الابنة طاعة ربه پس جواب گفت بکلام
فصیح السلام علیک یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه [illegible] چون علی
این را شنید بسجده شکر افتاد و طول داد و میگریست پس رسول خدا آمد و سر علی را از زمین برداشت
و دست مبارک بر روی او مالید و خاک از پیشانی او دور میکرد و میگفت حبیبی فقد ابکیت اهل
السماء من بکائک و باهی الله تعالی بک حملة عرشه پس ابن عباس [illegible] در
آنحضرت [illegible] گریسته و از جمله قرب آنحضرت نزد خدا و رسول آنکه اگر در غزوه همراه نبود
حق تعالی جبرئیل با میکائیل با هم در راه میفرستاد که بعوض او جهاد کنند تا در غنیمت شریک باشد و اگر
بغزای میرفت جبرئیل و میکائیل در دو طرف او میرفتند و اگر او را شغلی بکاری میبود ملکه امداد او
مینمودند چنانچه از ابی هریره منقولست که گفت در خدمت رسول الله بغزا رفتیم و علی در مدینه بر سر
اهل و عیال گذاشته بود و بعد از فتح بمدینه برگشتیم هر کس از غنیمت یک سهم رسید و بعلی دو سهم چون از سبب
آن پرسیدند فرمود شما را قسم میدهم بخدا و رسول که در اثنای جنگ دیدید سواری از جانب راست حمله
کرد و کفار را متفرق نمود و نزد من آمد و با من سخن گفت همه گفتند بلی فرمود جبرئیل بود و گفت
از طرف چپ متفرق کرد کفار را و با من سخن گفت گفتند بلی فرمود میکائیل بود [illegible]
بعلی [illegible] اگر بعلی نداده ام الا سهم جبرئیل و میکائیل را پس تکبیر گفت و صحابه همه تکبیر گفتند و در
کشف الغمه از وهب ابن مسعود روایت کرده که رسول الله فرمود ما بعثت علیا فی سریة الا رایت
جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره [illegible] الظفر و در مناقب [illegible]
که سلمان گفت رسول الله مرا با بلال بعلی فرستاد و در خانه نبود و دست آسیا آن میگردید
گردانیده و آرد از آن میریخت تعجب کردم در بر رسول الله گفتم فرمود تعجب مکن که حق تعالی ملکه چند را بخدمت
خدمت علی ابن ابی طالب مقرر کرده که امداد ایشان میکنند و آن آسیا را ملکه میگردانند [illegible]
[illegible]

امداد ملکه او را

انا [illegible]

اَنَا لَا اَسْتَطِیعُ مَدْحَ اِمَامٍ کَانَ جِبْرِیلُ خَادِمٌ لِاَبِیهِ. ایضاً در کشف الغمه است که بعمر عبد العزیز گفتند
که جمعی در شان علی سخنان بد میگویند بمنبر برآمده بعد از حمد خدا و نعت رسول و بعضی از فضایل علی ع
گفت ابوذر غفاری از ام سلمه روایت کرده که روزی جبرئیل بر رسول خدا نازل شده در خانه من بود
دیدم که تبسم میکند و بعد از فراغ از وحی پرسیدم از سبب خنده فرمود که جبرئیل گفت گذشتم بر
علی که شتران خود را سر داده بود در چراگاه و خوابیده و بدنش برهنه بود من او را پوشیدم
و سردی باد آن او بدل من رسید و هرگاه جبرئیل خادم او باشد چه میرسد شما را که در باب داماد این
گونه حرفها زنید و در باره او ناسزا سخن گویید و الحاصل آنچه از مناقب آنحضرت مذکور شده نسبت بآنچه
از آنحضرت در دنیا ظهور رسیده و بود چون قطره و دانه ایست در جنب دریا و خرمن و چه مناقب او حدی
ندارد مشهور است که از خلیل نحوی پرسیدند چه گویی در باب علی گفت چه توانم گفت در باب کسی که اعدا حسد
و دوستان از خوف اعدا اخفای مناقب او نموده و مع هذا خافقین از مفاخر او پر شده بلکه
دشمنان نیز در ذکر محامد او تقصیر نکرده اند و بعد از ایشان علمای ... در نشر آن میکوشند و اهل سنت
در کتب خود بسیار ذکر کرده اند چنانچه بسیاری ذکر شده و هرگاه رسول خدا فرماید یا علی چنانچه من ترا
شناخته ام و شناختم هیچکس ترا نشناخته پس دیگران او را نتوانند شناخت و در مدح او چه توانند
گفت و کسی که مداح او خدا و رسول و جبرئیل باشند و فصحا و بلغا و عرفا و علما در مدح او معترف بعجز باشند
ما بیچارگان بی زبان شکسته قلم از معجزات و مناقب و مفاخر او چه دیده باشیم یا چه شنیده و چه تقریر
نماییم که اهل دانش را پسند افتد لیکن چون پیره زالی که بدو سه کلاوه که داشت خریدار یوسف گشته
بر میان جان بسته با در میدان طلبکاری نهاده با امید آنکه در سلک مداحان و هواخواهان آنحضرت باشیم
بایماء و رمز اکتفا نمودیم امید از جناب باری آنکه کاتب و نویسنده و خواننده و شنونده که مشتاق شنیدن
مناقب آنحضرت باشند همه از جزای اجر عظیم رسیده بهره مند گردند و اما قضایا و احکامی که از آنحضرت در وجود

قضایای حضرت

بظهور رسیده بموجب احادیث اهل سنت و اعتراف ایشان باعلمیت آنحضرت بسیار است یکی از آن احادیث
حدیثی است که در کشف الغمه از عز الدین حنبلی از ابن عباس روایت کرده که گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب
تسعة اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر یعنی بتحقیق داده شد بعلی بن ابی طالب
نه جزو از علم از ده جزوی که حق تعالی آفریده از برای خلایق و بخدا قسم که او را در یک جزو باقی نیز شریک
و احکام و قضایای آنحضرت یا در زمان رسول الله بود که بر امت ظاهر شود که عزت و استحقاق خلافت بهم رسد
و اکثر اینها بجهت این بود که بعد بر دیگران معلوم شود جهل او و یا در زمان خلفا ... بود که تا کمال علم
و علم و کمال آنحضرت اعتراف بعجز خود بکردند در هر واقعه که رجوع بآن حضرت نموده ... ابی بکر و لولا
علی لهلک عمر مشهور است و علمای ایشان در ... دو موضع نوشته اند که عمر از آن گفته و علما ...
... ایشان کرده اند و در کشف الغمه از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت که عمر را مشکلی بهم رسید که از
حل آن عاجز بود آنحضرت از آن حل نمود عمر گفت اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابو حسن یعنی خدایا زنده مگذار مرا از ...

مناقب ابوالموید خوارزمی

او نیز روایت کرده [illegible] باشد که چنانکه کند و ابوالموید خوارزمی نیز در مناقب خود از
محمد بن خالد روایت کرده که گفت عمر روزی بمنبر برآمد و خطبه خواند و گفت لو صرفناکم عما تعرفون الی ما
تنکرون ما کنتم صانعین یعنی اگر برگردانیم شما را از آنچه شناخته اید [illegible] دین اسلام بسوی
آنچه منکر آنید که کفر است و شما را از اسلام [illegible] برگردانیم چه خواهید کرد مردم ساکت شدند
سه بار این حرف را مکرر کرد هیچ جواب نگفتند حضرت در گوشه مسجد نماز میکرد [illegible] برخاست فرمود تو را اگر چنین گفته
توبه میدهیم اگر توبه کنی قبول خواهیم کرد و الا گردنت خواهیم زد عمر گفت حمد خدا را که در امت من
کسی است اقرار داده که هرگاه ما راه کج افتیم ما را براه راست دلالت کند و کجهای ما را راست گرداند
و در کشف الغمه بعد از نقل این حدیث گفته فما اعجب فیه حیث لم [illegible] یعنی [illegible]
در این سوال و جواب [illegible] هر کس که تامل کند و ظاهر آنست که او [illegible] از او دید
در [illegible] از [illegible] مقدار [illegible] که [illegible] و کسی [illegible] کج [illegible]
از حضرت زبان [illegible] و مردم را [illegible] و هر که در [illegible] خلافت [illegible] او باشد
در زمانی که خلافت ظاهری هم با او بود البته [illegible] با رجوع باو خواهد شد و ایضا ابوالموید از ابی
[illegible] روایت کرده که گفت العلماء ثلثه رجل بالشام و رجل بالکوفه و رجل بالمدینه فالذی
بالشام یسئل عن الذی بالکوفه و هو یسئل عن الذی بالمدینه و هو لا یسئل احدا مراد
او از آنکه در شام است [illegible] بوده و آنکه در کوفه است ابن مسعود بوده و غرضش از همه کس بود
و آنکه در مدینه است امیر بود که ابن مسعود در هر مشکلی رجوع با حضرت میکرد و آنحضرت رجوع باحدی
نمیکرد و ایضا از عایشه روایت کرده بسند صحیح که گفت علی اعلم الناس بالسنه با وجود آنکه عایشه دشمن
ترین مردم با حضرت و حتی بر زبانش جاری [illegible] اعلم [illegible] و عمر لولا علی لهلک عمر [illegible]
قضایا [illegible] از سفیان از [illegible] روایت کرده که [illegible] مثل کعب [illegible] و مالک [illegible]
از عمر پرسیدند که در کتاب خدا واقع است و جنه عرضها کعرض السماء و الارض هرگاه [illegible]
بقدر وسعت آسمانها و زمینها باشد پس همه بهشتها در کجا خواهد بود عمر تامل کرد بعد از ساعتی گفت
نمیدانم در این اثنا آنحضرت رسید جواب آن مسئله را اعاده نمودند حضرت فرمود هرگاه شب میشود روز
کجا میباشد و بعضی گفتند در علم الهی فرمود بهشتها هم در علم الهی خواهد بود [illegible]
[illegible] کیفیت را نقل کرد آیه فاسئلوا اهل الذکر [illegible] بود [illegible] و ابو بکر
[illegible] در مناقب از زید بن ارقم روایت کرده اند که گفت در زمان رسول در یمن در مجلس [illegible] بودم
که سه نفر [illegible] حضرت آمدند بر سر پسری دعوی داشتند و چون قریب العهد باسلام بودند و [illegible]
[illegible] نداشتند گمان کردند که [illegible] میتوان [illegible] و [illegible] پسری [illegible]
[illegible] قرعه [illegible] قرعه بنام یکی برآمد فرزند باو ملحق ساخت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

قیمت فرزند را بدهد که بر قدر بندگی قیمت عادل [illegible] رسیده باشد و بهر سه بدهند [illegible] گرداند و از این قسم عمل
بکنید بعد از این [illegible] و [illegible] بار او و چون این خبر بجناب رسول صلعم رسید فرمود حمد خدا را که در
اهل بیت من شخصی را قرار داد که حکم میکند بر سنت و طریقه داود و حکم بر آن مقرر شد قضیه دیگر
جمعی در زیر دیواری ماندند از انجمله دو زن یکی آزاد و یکی بنده و از هر یک طفلی مانده و بنده و آزاد
معلوم نبود آنحضرت حکم بقرعه فرمود حضرت [illegible] را از امضا فرمود قضیه دیگر که در کتب [illegible]
کرده اند که دو نفر نزد رسول صلعم آمدند و یکی از [illegible] دیگری را کشته بود حضرت فرمود نزد ابوبکر روید تا
حکم کند رفتند ابوبکر گفت چرا رسول خدا [illegible] گفتند آنحضرت ما را نزد تو فرستاده [illegible]
[illegible] بیار کشته [illegible] در صاحب [illegible] لازم نیست [illegible]
رسول صلعم آمده حکم او را عرض کردند فرمود نزد عمر روید رفتند چون مطلع شد عمر [illegible]
[illegible] باز [illegible] رسول صلعم آمدند فرمود [illegible] که میان شما [illegible] حکم کند [illegible]
فرمود اگر گاو از جای خود باز شده و رفته و خر را کشته [illegible] صاحب گاو [illegible] و اگر
خر بجای گاو رفته بر او چیزی نیست چون [illegible] فرمود [illegible] الحمد لله که
در میان اهل بیت ما کسی هست [illegible] داود [illegible] و در روایتی این قضیه [illegible]
قضیه دیگر که در [illegible] که بعضی از [illegible] از امام محمد باقر [illegible] و احمد حنبل در مسند
و [illegible] از امام ابی جعفر روایت کرده اند که کودکی کنده بودند [illegible] بر [illegible]
در آنجا افتاده و خلق بنظاره در آنجا جمع شده پای یکی لغزیده دست بدیگری گرفت و او بدیگری
داد و [illegible] چهار در کودی افتادند [illegible] همه را هلاک کرد و اولیای ایشان
[illegible] کنند و فتنه عظیم بر پا شد خبر بآنحضرت رسید فرمود صبر کنید تا حکم کنم میان شما فرمود
که مرد اول [illegible] بود و [illegible] دست بدیگری زده باید اهل او ثلث دیه با اهل آن دیگری
بدهند و مرد دوم [illegible] ثلث دیه [illegible] رسانند و اولیای تمام دیت [illegible]
[illegible] باین حکم راضی شدند و [illegible] رسول صلعم بردند حضرت فرمود که ابوالحسن حکمی کرده که
موافق حکم الهی [illegible] که میان اهل بیت من کسی هست که [illegible]
حکم [illegible] قضیه دیگر آنکه ابو عبیده [illegible] و ابن [illegible] در مناقب و ملاحسین [illegible]
در [illegible] نقل کرده اند که سه نفر [illegible] بودند یکی [illegible] و دیگری سوار شد [illegible]
سرانگشت بر پهلوی او زد و او هم [illegible] سوار را بر زمین زد و گردن [illegible] و مرد [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] سه حصه میشود یک ثلث که حصه مقتول [illegible]

بر دوش ابوبکر سوار شد و دو ثلث را ان دو دختر دیگر بدهد جابر رسول خدا امضا نمود و حکم شرعی شد فرمود
قضیه دیگر در کتاب تفسیر بعضی از احبار روایت از ابن عباس مرویست که روزی ابی بن کعب نزد رسول خدا آمد و آیه و اسبغ
علیکم نعمه را خواند حضرت از صحابه پرسید که کدام نعمتهاست که خدا بر شما تمام کرده بعضی سکوت کردند
و بعضی گفتند مال و اسباب و دوباره زن و فرزند و بزرگی جاه و جلال و چون هیچیک موافق اراده الهی
نگفتند فرمود قل یا ابا الحسن پس امیر سلونی و وارث مرتبه ... بتکلم آمد و گفت ان خلقنی و لم اک بیان ... نعم الهی
شیئا این نعم الهی بر ما اینست که آفرید ما را و نبودیم چیزی و آنکه آسمان و زمین و آنچه در آنهاست
همه را مسخر ما کرد و همه را بطفیل وجود ما و نظام کار ما آفرید و دیگر آنکه ما را عقل صحیح کرامت فرمود
که در آلاء او فکر کنیم و شکر او بجا آوریم نه در آنکسان داخل نمود که از آلاء او غافلند و بجز دنیا
راضی شده اند و نه در آنکسان که آنچه نباید کرد میکنند و در چیزها که تامل بباید کرد میکنند و از راه
راستی منحرف شده در بیابان کفر و زندقه گرفتار شدند و آنکه از برای ما حیات ابدی قرار داده که
بعد از حشر ابدالاباد زندگی جاوید خواهیم داشت و بعد از آن دیگر ما را موت نخواهد بود و آنکه ما را
مالک ساخته نه مملوک و شرف بندگی خالق مشرف کردانید و بذل عبودیت مخلوق مبتلا نکرد
و کدام دولت باین برابر تواند کرد و آنکه ما را مرد کرد نه زن و در شش و در بزرگی مردان داد نه
در بزرگی زنان چنانچه فرموده الرجال قوامون علی النساء یعنی مردان کارکذارانند تسلط یافته بر زنان تا قیام
بامور معاش ایشان و در یابند فیض جهاد و غزوات و بعضی جماعات و زیادتی علم و حلم و کرم
و عقل در ایشان نبوده و اولیا و انبیا و علما و زهاد از ایشان را دیگر بدکه ... فقره که علی
فرمود جناب رسول خدا فرمود صدقت و چون کلام او با تمام رسانید رسول خدا فرمود ما بعد ...
پس غیر از آنچه گفتی دیگر چیست جناب امیر گفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها که نعمتهای خدای حد و
حصر ندارد و نهایتی ندارد رسول خدا تبسم نمود و فرمود حقیقة علم و حکمت را بر تو آسان کرد
ای ابوالحسن تو وارث علم منی و بیان کننده برای امت منی آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من در آنچه
مشکل شود و حل مشکلات امت من بغیر از تو از دیگری نمیشود و تو وصی و خلیفه منی بعد از من و دیگر
قضایا و احکام آن حضرت در جلو ... رسول خدا بسیار است ... اکتفا شد تا موجب ملال نشود و اما ... خلافت
قضایا و احکام که ... در زمان خلفا ... نمود ... نقل کرده اند یکی آنکه رسولی از جانب
ملک روم بمدینه آمده بود و چند سوال داشت از آنجمله آنکه از وصی رسول الله بپرسد که چه میگوید در ... سوال
حق کسی که میگوید من امید بهشت ندارم و از آتش دوزخ نمیترسم و رکوع و سجود نماز نمیکنم و
مرده میخورم و چیزی که ندیده ام گواهی میدهم و فتنه را دوست دارم و حق را دشمن ... رسول
... آن جماعت همه حاضر بودند از ابوبکر پرسیدند و بعد از فکر بسیار بعمر رجوع کرد عمر گفت چنین کسی
که

که بدحق عمر بن اعتراف کرده و کفر بر کفر افزوده قتل او واجبست رسول اکرم گفت کسی که جواب
مسئله را چنین گوید البته وحی رسول خدا شده بود پس جناب امیرالمومنین حاضر شده فرمود
هر کرا این سخن را گفته از دوستان خدا و اولیاء است و هر فقره از کلام او اشاره بسری
از اسرار اول آنکه گفته امید بهشت ندارم یعنی برحمت خدا امیدوارم چه مرد خدا آنست که عبادت
از برای بهشت نکند و منظور او رضای الهی باشد و دوم آنکه گفته خوف از خدا ندارم یعنی از عدل او
میترسم نه از ظلم او و خوف من از آنست که بادا با من بعدل عمل کند پس مرا خوف از عدالت باشد نه
از خدا و اینکه گفته از دوزخ نمیترسم یعنی خوف من از خدا است و بندگی او جهة ترس از دوزخ و بهشت
را نباید کرد چون الهی فرموده خود را از آن باز میدارم نه آنکه از دوزخ بترسم چنانچه حضرت علی
فرموده الهی ما عبدتك طمعا فی جنتك و خوفا من نارك و لكن وجدتك اهلا للعبادة
فعبدتك و اینکه گفته نماز بی رکوع و سجود میکنم یعنی نماز میت که رکوع و سجود ندارد و مراد نماز
مرده و خون ماهی و جگر ماهی که از آب بیرون آید مرده است و جگر خون بسته شده
و فتنه که دوست میدارم مال و فرزندانست که حق فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنة و اینکه گفته
گواهی میدهم بهشت و دوزخ را که ندیده است و نیز میدهم پیغمبر گواهی میدهد و اینکه گفته حق را
دشمنم یعنی مرگ حق است و دوست نمیدارم چه کم کسیست که مرگ را کاره نباشد آنکه نیکوکار است
میخواهد زنده باشد تا عمل خیرش بیشتر باشد و آنکه بدکار است از کرده خود خائف است بلی رسول
گفت یا علی حق حجی و دنی معلی ... و در حق ... فقره چند زیاد تر هست و آن است
که آنچه مرا هست خدا را نیست یعنی ... میکنم مقصود ...
که حق ... فاتلی الفضای ... که هر یک ... دیگر را ...
و من ... میکنم قضیه دیگر آنکه کسی را نزد ابی بکر آوردند که شراب خورده بود ابوبکر
اراده حد فرمود آن مرد گفت من در میان قومی که شراب را حلال میدانند و من علم بحرمت آن نداشتم
ابوبکر فرومانده بکسی گفت برو از علی بپرسی کسی نزد آنحضرت فرستاد آنحضرت فرمود ابوبکر را بگو
دو نفر همراه او کنند و در مجالس مهاجر و انصار بگردانند و ببینند کسی آیه تحریم خمر را یاد خوانده یا باو
خبر داده که رسول خدا شراب را حرام کرده اگر دو نفر گواهی دهند او را حد بزنند و الا خلاصش
کنند امر دیگر ... که ... با بکر ... کنند
که من با مادر تو ... شدم ابوبکر ... باید ... حکم ... گفته
از علی باید پرسید ... که خواب ... اگر خواهند ... را ...

قول شاربی خمر را ...

... کسی که بدبکر گفته ...

در سایه او تازیانه زنند لیکن پیغمبر را رنجیدگی که اگر بار دیگر حرفی که موجب بغض باشد بگوئی ترا
سیاست کنم و او را نیز از جهت خلاص نمود اتفاقا دو مرد از عقلاء انصار نزد ابی بکر آمده پرسیدند که معنی
دوستی و دشمنی و فراموشی و یاد و خواب راست و خواب دروغ یکیست یا تفاوت از یکدیگر است
و فرق چیست پس ابو بکر گفت با یکی دوست و با دیگری دشمن چرا است چیزی بیاد میآورد و دیگری فراموش
و یک خواب راست و یک خواب دروغ از چه راه است ابو بکر از جواب عاجز شده بعمر متوسل شده او نقل
نمود تا حضرت حاضر شد و آن مسائل را ذکر نمود در جواب فرمود که حق تعالی ارواح را قبل از ابدان بدو هزار سال
آفریده و در آن مدت بعض ارواح را با بعض الفت و آشنایی بود و بعضی را از بعضی نفرت اند در روح که آنجا
با هم الفت داشته در اینجا با هم محبت میکنند و هر که را نفرت بود از کسی همان نفرت دفع آمیزش میکند
و رفته رفته بدشمنی و بغض منجر میشود و چون حق تعالی آدم را آفرید دل را از او آفرید پرده در دل
قرار داد هرچه را دو وارد میشود اگر در حالتیست که پرده بر روی آن نیست آنچه را در دل جا میکند
و در دل میماند اگر در وقتیست که آن پرده روی دل را گرفته در او جا نمیتواند کرد و باعث فراموشی
میشود و روح که کار فرمای بدنست در وقت خواب تعلق از بدن بر میدارد و تا هر جا [illegible] صحبت
میشود و تا [illegible] آنچه از ملکه میبیند و میشنود و چون تعلق ببدن گرفت و آنها را بیاد آورد صورت
پذیر میشود در رویا و پیاده است و آنچه از جن دیده و شنیده بطور خیال و وهم است و در رویا
کاذبست پس آن دو نفر مسلمان شدند و در زمان حضرت بودند تا در جنگ صفین شهید شدند
آمده که راس الجالوت از ابی بکر پرسید که چون تو خلیفه رسولی بگو که اصل اشیا چیست و آن دو چیز
که باهم میباشند و هرگز با یکدیگر سخن نگفتند که آمدند و آن آبی که نه از زمین بود و نه از آسمان کدام
و آن چیز که نفس میزند بی روح چه چیز است و آن قبری که با صاحبش در دنیا سیر نمود کدام بود ابا بکر
فرو ماند عمر را طلبید او بعد از فکر ابا کرد گفت اینها مغلطه است و قابل جواب نیست راس الجالوت خندید
اصحاب رسول شرمنده شدند امیر المومنین بزیارت قبر رسول آمده که ماجرا را شنیده فرمود ای راس
الجالوت بدانکه اصل اشیا آبست چنانچه فرموده و جعلنا من الماء کل شیء حی و آن دو چیز که با هم اند
دو روز است [illegible] عرق اسبان است که بر سوده سلیمان در روز جنگ در ترددها اسبان گرفته در شیشه کرده
بودند از جمله چیزهایی بود که جهت امتحان بلقیس فرستاده و آنچه دم میزند بی روح صبح است که حق تعالی فرموده والصبح
اذا تنفس و آن قبر ماهی بود که قبر یونس شده [illegible] روز با یونس او را در دریا سیر داد
راس الجالوت نیز مسلمان شده و [illegible] مواقف [illegible] از ابن عباس
روایت کرده اند که در خلافت ابی بکر در مدینه مردی متمول از زن بیوه شد دار او را پسر ماند که از این
شوهر بود کم مرد زن دیگر از انصار بخواست و از او پسری بهم رسید و چندان زندگانی نکرد و فوت شد
و میانه پسر زن اول و پسر زن دوم نزاع شد هر یک میگفتند پدرم [illegible] کسی نمیداند

کدام پسر او است

علامت محبت و دشمنی

[illegible] فراموشی

خواب راست و [illegible]

سوال راس الجالوت [illegible]

ایضا [illegible]

کدام پسر آن مرد است نزد ابوبکر آمدند و هر یک دعوای میراث آن مرد کردند ابوبکر متحیر ماند و اصحاب
او سرها به پیش و همهمه در میان مردم افتاد در آن اثنا حضرت داخل مسجد شد چون [illegible]
رسول الله بود همگی باستقبال حضرت رفتند و هر یک التماس حل این مشکل نمودند فرمود باکی
باشید امروز حکمی کنم که مشکل [illegible] پسران را خواندند و بعلما فرمود که طشتی [illegible]
کردند [illegible] فرمود که بقبرستان رفته قبر آن مرد را شکافته استخوانی از او بیاورد
چون چنین کردند فرمود یکی را فصد کرد استخوان را در آن [illegible] چند تغییر نیافت و
خون را بخود نگرفت فرمود تا طشت را شسته پسر دیگر را فصد نمود استخوان را در خون انداخت
خون را جذب نمود بنحوی که گویا [illegible] استخوان خون بسته شده پسر دویم را فرمود تو
پسر اوی و مال حق تست مردم یکبار نعره برداشتند و صلوات فرستادند و گفتند [illegible] که
[illegible] ابوبکر و عمر پیشانیش بوسیدند و گفتند
از روز مباد که واقعه رو نماید که تو حاضر نباشی [illegible] پسر دیگر را [illegible] المال چیزی داد
و تسلی نمودند ایضا در ایام عمر دو زن بر سر پسری و دختری نزاع نمودند هر یک میگفتند پسر
از منست نزد عمر رفتند بعد از تامل بسیار گفت این معرکه الکبری [illegible] ابو الحسن و زنان را
امر نمود تا حضرت [illegible] آمد قصه را عرض نمود حضرت دو قاروره طلب نمود و فرمود
تا دو زن [illegible] فرمود که شیر در آن قاروره بدوشند و باز هر دو را وزن فرمود آنکه
سبکی تر بود فرمود مادر [illegible] از علامت [illegible] فرمود حق تعالی للذکر مثل حظ الانثیین و
[illegible] پسر را داد و مقابل حاضر کرد [illegible] ایضا [illegible] گذشته عمر قاتل [illegible] پدر مقتول داد
او را چند زخم زده [illegible] مقتول شده [illegible] رمقی از او مانده بخانه [illegible] بردند
و جراحت [illegible] زنده ماند [illegible] نزد عمر آورده [illegible]
باز [illegible] بکشتن او [illegible] حضرت [illegible]
بعمر فرمود این چه حکم [illegible] گفت حق [illegible] فرمود النفس بالنفس فرمود [illegible]
کشته [illegible] زنده [illegible] فرمود حکم من آنست که او را [illegible] بکشد [illegible] خون پسر [illegible]
شود فرمود تو را [illegible] حق النفس [illegible]
زنده [illegible] بجانی او را بکش گفت [illegible]
کرد پس برای صلح کردند و صلح نامه نوشتند عمر گفت حمد خدا را که [illegible]
خلق [illegible] کرد و گفت لولا علی لهلک عمر ایضا [illegible] نزد عمر آوردند [illegible]
عمر امر برجم [illegible] حضرت مطلع شد [illegible]
کشته باید کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمر از حیض [illegible]

[illegible] و وفات شد و چون خبر بعمر رسید لولا علی لهلک عمر گفت ایضا [illegible] و بعد از [illegible] شش [illegible]

زنی را نزد عمر آوردند حکم برجم نمود حضرت [illegible] شد منع نمود و فرمود [illegible] فرزند و حمل و رضاع

[illegible] شش ماه [illegible] و این فرزند

[illegible] این شخص [illegible] بیگناه [illegible] دعا کرد [illegible] عمر [illegible] لولا علی لهلک عمر ایضا [illegible] زاد [illegible]

[illegible] بود یکی [illegible] که شوهر [illegible] رسید [illegible] بیند [illegible]

و گفت بیگناه باز [illegible] مردم [illegible] نزد عمر [illegible] گفت عمر حکم [illegible]

حضرت [illegible] طلبید [illegible] بسته شد و بر مردم [illegible] از زن [illegible]

شد و از [illegible] فرمود [illegible] خلاص شد [illegible] عمر [illegible] ایضا [illegible]

مرویست که گفت در مجلس عمر بود [illegible] پنج مرد با زنی آوردند عمر [illegible] خبر [illegible] رسید فرمود

[illegible] عمر پرسید که [illegible] اول [illegible]

[illegible] پنجم [illegible] مردم [illegible] عمر [illegible] شد [illegible]

[illegible] دوم زنا کرده [illegible]

[illegible] پنجم [illegible] او را باید ادب کرد

عمر گفت لولا علی لهلک عمر ایضا [illegible] عمر [illegible] زنی را متهم [illegible] عمر [illegible]

[illegible] از زن پرسید [illegible] عمر [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

از [illegible] قتل [illegible]

[illegible] راضی [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] بزرگ کرده

[illegible] دختر را عقد کند او [illegible]

او را [illegible] بکارت [illegible]

[illegible] نزد عمر [illegible] عمر [illegible] او را عقوبت کند حضرت [illegible]

[illegible] دادند

[illegible] از [illegible] بکارت [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] مرد [illegible]

عمر [illegible] طلاق [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] طلاق [illegible] عمر [illegible] لولا علی [illegible] حضرت [illegible] رسید [illegible]

[illegible] بقیه

[illegible]

[illegible] اسلام ما را تا به [illegible] عهد [illegible] قریب که [illegible] از در اسلام [illegible] اکتفا

المرد دعا کرده و حضرت [illegible] ابتدا از آن روایت که حضرت [illegible]

عهد الخلفاء خود فتح نمود و نتوانست [illegible] بیرون آورد که [illegible] بماند بود [illegible]

[illegible] گفته [illegible] متحیر فرو ماند [illegible] و [illegible] کار [illegible] شکسته

افتاده او را نزد عمر بردند عمر او را حکم [illegible] قصد کشتن او

کرد جوانی آمد و گفت [illegible] منم [illegible]

گناه [illegible] حضرت رسید [illegible] عمر گفت [illegible]

کرده [illegible] در این [illegible] حضرت رسید عمر [illegible]

[illegible] اما [illegible]

[illegible] عمر گفت لولا علی [illegible]

حکومت [illegible] که این قسم [illegible] واقع شود و در کتب [illegible]

[illegible] در زمان خلافت [illegible] کرد [illegible] خلافت [illegible]

آنحضرت [illegible] ایام [illegible] رسیده از حد و حصر

بیرون است و بسیاری در شرح ابن ابی الحدید و کتب سیر و تواریخ مذکور است بجهت اختصار به دو سه واقعه

که در کتب فریقین مسطور است اکتفا مینمود از آن جمله آنکه مردی پسر خود را با غلام بتجارت

بکوفه فرستاد [illegible] غلام از [illegible] پسر [illegible] بود

لباس [illegible] پسر گفت خواجه منم و غلام [illegible] نزد هر قاضی که رفتند امتیاز

نتوانستند کرد تا بخدمت آنحضرت رفتند حضرت بقنبر فرمود که دو سوراخ در دیوار کرد غلام

و پسر سرها از سوراخ بدر کردند و بقنبر فرمود شمشیر [illegible] غلام [illegible] قنبر حرکت داد

شمشیر را غلام سر [illegible] کشید و پسر بحال خود ماند [illegible] غلام را تادیب

نمود [illegible] که دیگر [illegible] نکند و از آن جمله [illegible] نزد معویه آمد سؤالاتی

نمود یکی آنکه چه چیز است [illegible] معویه [illegible] عاجز ماند [illegible] عمرو [illegible]

حضرت [illegible] گفت چون [illegible]

شاید [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible]

حضرت بقنبر فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

سوم چون ایلچی از دیدن بعلم خود جواب رد و سائل و ملک روم را راضی کرد القصه بار دیگر رسولی
لفظ ادا از جانب ملک روم بخدمت حضرت امده سوالات خود را یک یک عرض نمودند و جواب شنید
مسلمان شد اول انکه کدام دو برادر که در یک روز متولد شدند و در یک روز وفات نمودند و عمر یکی صد سال
و عمر دیگری دویست سال فرمود عزیر بود و برادر او که بیکبار متولد شدند و پنجاه سال زندگانی
کردند و بامر خدا روح از بدن مفارقت نمود و بعد حیات یافت و بوطن امد برادر ... بود
و پنجاه سال دیگر زیسته و در یک روز وفات نمودند و تمام قصه عزیر در ... موسی کاظم مذکور است
دویم کدام بقعه است که از بدو خلقت تا روز اخر زیاده از یکلحظه پرتو افتاب ندید فرمود قعر دریای
نیل بود که بامر الهی و اعجاز کلیم ع شکافته شد تا بنی اسرائیل بگذرند و پرتو افتاب بان رسید
بعد دریا بهم متصل شد و دیگر افتاب بان نرسید سیم کدام ادمی است که میخورد و میاشامد
و دفع بول و غایط نمیکند فرمود جنین است که هر چه مادر میخورد او نیز با و میرسد ع چه چیز بود که
وقت اشامیدن زنده بود و در حال خوردن مرده فرمود عصای موسی بود که چون ... در ...
اب میکشید چون ... و ... جمیع ... سحره را فرو برده ۵ کدام بقعه از
زمین بود که در طوفان نوح زیر اب نماند فرمود موضع خانه کعبه بود ع کدام زنده بود که
بدروغ داد ... از جن بود و نه از انس فرمود گرگی بود که برادران یوسف او را
گرفته نزد یعقوب اوردند که یوسف را خورده گرگ گفت گوشت پیغمبرزادگان بر ما حرام است
۷ کدام ذی شعور بود که وحی الهی باو امد و از انس نبود فرمود زنبور عسل که حق تعالی فرمود
و اوحی ربک الی النحل که وحی شد بزنبور ... که ... در میان ... که ... های
... از موم و یکی را سردار خود کند و چون فساد ... او را عزل کند و در میان
... کنید و باید ... و ... پاک و پاکیزه باشد و ...
جانوران با الهام ربانی ... ۸ کدام رسول بود که نه از جن و نه از انس ... فرمود ...
فرمود ... که ... را ... که او ... بجای ...
۹ کدام مبعوث بود که از طوایف ... فرمود غرابی بود که در قصه ...
که بفرستاد ... ۱۰ کدام ... نماز درست ... و حال انکه تمام ...
است فرمود مسجد ... فرمود ... خانه کعبه ... و کراهت ... عزت ... احرام ... ۱۱
کدام ... بود که ... فرمود یونس بن متی بود که در شکم ماهی ... بود
و ... چوب بود و طول ان چند بود فرمود از چوب ... بود و طول ان هفت ... بود
موسی را از جبرئیل از بهشت ... ادم اورده بود و ... از پدر ...
... حضرت ... که ... اورده ... بیمار ...
پدرت ... فرمود ... که ... چون ... داود ...
...

حکم داود نبی

هفت تن را طلب نمود و هر یک را جدا نشاند و از یک یک طلبید و از بیماری و محل فوت آن مرد پرسید و هر یک
آنچه میگفتند کاتبی مینوشت و نوزاد از ایشان موافق هم نگفتند پس یکی از ایشان تخویف نمود و
بقتل آن بیگناه معترف شد و باقی نیز اعتراف کردند فرمود تا مال او را آوردند و بان جوان داد
و او خونبهای پدر را عفو نمود و آنحضرت ایشان را عقوبت بلیغ نمود اصحاب آن حکم را پسندیده حکم
داود نبی تسمیه فرمود و در روزی دیگر که میگذشت جمعی از اطفال را دید بیازی مشغولند و یکی را

مات الدین

مات الدین میخوانند از آن طفل پرسید که این نام را بتو نهاده گفت مادرم آنحضرت مادر او را طلب کرد
برد و از سر آن پرسید گفت پدرش با جمعی بسفر رفته آن جمع چون برگشتند گفتند او فوت شد از
مال و دو زنان پرسیدند گفتند مالی نداشت و لیکن وصیت کرد که زن حامل دارد بگوئید اگر پسر باشد
او را مات الدین نام کنند و من بوصیت پدرش این نام باو نهادم و آن جمع را طلبید و
تفرقه نمود ظاهر شد که آن شخص را کشته اند و مال او را گرفته به پسر او داد و گفت او را عاش
الدین نام کن که دین اگر مرده بود زنده شد و خلق صلوات بر رسول خدا فرستادند و آنحضرت را
کرزند و از آنجمله سعید بن ظریف از اصبغ روایت کرده که گفت در اوقات تحقق مجلس شریح آمده و دیگری را
همراه داشت و گفت حرف پنهانی دارم خانه را خلوت کن چون خلوت شد گفت ای قاضی این شخص

حکم خنثی

که همراه منست دختر عمه من است و بطور [illegible] ادم و از او دو آلت بهم رسانیده و کنیزی بجهت خدمتش داده
بودم با کنیز جماع کرده و کنیز حامله شده شریح متحیر شده گفت ما از امیرالمومنین شنیدم که خنثی را
تمیز میدهند از راه بول که از کدام راه میاید و لیکن در این مسئله [illegible] ازآنحضرت باید پرسید
باتفاق بخدمت امام رفتند و قصه را عرض کردند حضرت فرمود تا استخوانهای پهلوی او را شمارند
از جانب راست هشت بود و از طرف چپ هفت پس آنحضرت حکم کرد [illegible] و موی سرش تراشیده و کلاه
و نعلین و ردا و پوشانیده و دعوای [illegible] او را باطل گردانید و بیان [illegible] دید [illegible] داشتم
کاملا [illegible] آنحضرت نرسانده هرکس [illegible] بلکه نزد بعد مجالست [illegible] آشنا با احکام آنحضرت نیز از
صد و هزار بیرون است و آنچه در کتب سیر و تواریخ و مناقب داده اند [illegible] شنیده باشد اگر کسی خواهد جمع

در بیان عدد اوصیا

کند و بنویسد البته [illegible] خواهد شد [illegible] باینکه گذشت اقتصار شد فصل دوازدهم
در بیان اینکه عدد اوصیای رسول الله دوازده است و ذکر اسامی و القاب و کنای ایشان بوجه
و در اول کتاب گذشت که چون عالم منتظم نمیشود و محل نزاع و فساد بنی آدم است باید همیشه یکی از حجج
خدا در این عالم باشد و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشان اند پس باید که بعد از رسول خدا یکی از ائمه
موجود باشد در زمین یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور تا حفظ کتاب خدا و سنت رسول
نمایند و بندگان خدا را احکام معاش و معاد بر نهج صواب بیاموزند که از شریعت گویند تعلیم نمایند و
از تغیر و تبدیل و وقوع فساد باز دارند زیرا که این امر عظیم که ریاست عامه است اگر کسی باید که معصوم
باشد تا متابعت او توان نمود و امر و نواهی او محل اعتماد تواند بود و بعد از پیغمبر [illegible]

در اوقات با زده دین منحصر در این دوازده اند چه غیر ایشان باتفاق موافق و مخالف معصوم نبوده و نیست
و مسلم و حمید و غیرهما از اکابر محدثین عامه روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود ان هذا الامر لا
ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بروایتی لا یزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة
و یکون علیهم اثنی عشر [illegible] و بروایت دیگر لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و احادیث که
بسیار است که دوازده خلیفه اند [illegible] و غیر از فرقه امامیه کسی قائل بدوازده خلیفه معصوم
نیست و نتوان [illegible] احادیث را حمل کرده اند بمشایخ ثلثه و امیر المؤمنین و حسنین و جمعی
دیگر از بنی امیه چنانچه در فصل الخطاب خواجه پارسا و تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و غیرهما از کتب عامه
مسطور است و این حمل بغیر از بیرون رفتن از دین و افزودن در کفر و عناد فائده دیگر نیست و معلوم
کسی که بوی اسلام بمشام او رسیده یزید پلید و ولید بن یزید را خلیفه حضرت پیغمبر نخواهد گفت
و جمعی که از این تشنیع گریخته اند دوازده خلیفه را بانتخاب بعضی از بنی امیه و بنی عباس که بزعم ایشان
صلاح نزدیک بعضی بوده اند درست کرده اند و دائره تشنیع را بر خود وسیع تر ساخته اند و از جمله احادیث
مذکوره است آنکه احمد حنبل از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود بعباس که یا عم یملک من ولدی
اثنی عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة و از آنجمله حدیث
مشهور است که اتفاق دارند جمهور محدثین که فرمود انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن
تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و این حدیث دلیل است بر آنکه زمان خالی نیست از کسی از عترت
او و اگر خالی باشد لازم آید که از کتاب الله نیز خالی باشد و بی شک آنکه با کتاب الله قرین
[illegible] است و در حدیث دیگر آنست که لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و از آنجمله حدیث متواتر مشهور است
که رسول خدا صلعم اشاره بامام حسین علیه السلام فرمود هذا امام ابن امام اخو امام ابو ائمة تسعة
تاسعهم قائمهم و مراد بقائم امام زمان قائم اوصیا حضرت است [illegible] که حق تعالی
با وجود او [illegible] مصلحت ها که کسی بر آن مطلع نیست [illegible] و باقی مخفی و [illegible] در ارکان
شریعت و اصول دین هیچ خللی و نقصانی راه نیابد و مجتهدین در احادیث [illegible] با کثرت [illegible]
بیلوجه قصور در دین مبین واقع نشد و فتوری بارکان مذهب حق ائمه طاهرین راه نیافته
و از قتل کفار و معاندین در مدت غیبت آنحضرت مومنان موحد بیدار شده اند و علت حصر
بر دوازده امام ظاهر آنست که امامت منتقل نمیشود الا بعد از موت امام [illegible]
ممکن نباشد [illegible] از امامت امام دوازدهم الا بعد از موت او و چون حق تعالی عمر او دراز
کرده لاجرم ائمه کرام از دوازده تجاوز نکرد و شاید که بعضی از اسرار غیبت آنحضرت [illegible]
بعلم الهی باشد و حکمت آن بغیر از خدا کسی نداند و از جمله وجوهی که مستفاد [illegible] خلفای پیغمبر
بعدد مذکور یکی آنست که صاحب شریعت از زمان آدم صفی که فاتح شریعت بود تا زمان پیغمبر ما
که خاتم انبیاست [illegible] بودند آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و در ایشان دوازده خلیفه وصی

بود

فصل الخطاب خواجه پارسا و تاریخ الخلفاء [illegible]

حدیث ثقلین

[illegible]

بود که حفظ دین و شریعت او نبود تا تکلیف باو منسوخ باقی باشد و هرگاه سنت الهی در عدد اوصیای
ان انبیا اولوا العزم و صاحب شریعت چنین جاری شده باید عدد خلفای خاتم انبیا که ناسخ شرایعست
بایشان وجه باشد چنانچه در قرآن فرموده سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله
تبدیلا و بعضی از علما موید آن برای این مطلب گفته اند یکی آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده اند چنانچه
و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا باید که عدد ائمه بعد از رسول الله چنین باشد
و دیگر آنکه حضرت در لیلة العقبه که از انصار بیعت میگرفت فرمود اخرجوا الی منکم اثنی عشر نقیبا
کنقباء بنی اسرائیل معلوم است که این طریقه در امر وصایت همیشه رعایت عدد ائمه باید چنین باشد
نه کم و نه زیاد و دیگر آنکه اسباط و هادیان از قوم موسی دوازده بودند که و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما پس باید که عدد ائمه هدی و خلفای مصطفی چنین باشد
و دیگر آنکه هر یک از شب و روز دوازده ساعت است که بجهت نظام امور دنیا صورت می پذیرد چنین است باید عدد ائمه
که هادی خلقند و نظم امور دین میشود چنین باشد و دیگر آنکه در تطبیق عالم علوی بعالم سفلی نکته ایست
که چنانچه فلک هشتم مشتمل است بر دوازده برج رسول الله هم بمنزله فلکی است و اوصیای او بمنزله بروج باید میباشند
و دیگر آنکه ایمان و اسلام بر دو اصل است شهادت بوحدت خدا و بنبوت رسول الله و هر یک از اینها
مرکبند از دوازده حرف باید که خلفای این دو اصل که اوصیا و ائمه اند باید موافق عدد باشند
و خلفا را شریک بودن آل با رسول الله با آنحضرت در جمله اشاره باینست که عوض رسولان دیگرند
در معرض زوال بوده و حفظ آن بر ایشان لازم نبوده که در صلوات با آل ابرار شریک بوده اند
و دیگر آنکه نور قمر که هادی خلقند از ... توان دید دوازده برج مقرر شده باید نور هادی
هادی خلق مستقر باین عدد باشد و دیگر آنکه رسول الله هم فرموده ائمه را در قریش که الائمة من قریش
پس غیر قریش نباشند و در سیر و تواریخ محقق است که هر که از اولاد نضر بن کنانه است قریشی است و اولاد
کسی که قرشیت بر او ثابت شده مالک بن نضر است زیرا که قریش لقب نضر است و از او تا حضرت رسول
دوازده اند و از آنحضرت تا قائم آل محمد هم باید چنین دوازده باشند چه آنحضرت بمنزله مرکز دایره است نسبت با
دو سلسله متقابله که هر یک بمنزله دو خط است که از مرکز بمحیط منتهی شده و هرگاه اجزای خط بالا که از
مرکز بمحیط تا مالک دوازده باشد که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب
بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک باید که اجزای خط پایین هم از آن مرکز تا محیط
چنین باشد چه محال است که دو خط خارج از مرکز بمحیط متفاوت باشد حاصل که آنحضرت جامع
منبع شرفیست که شرافت قریش باو منتهی میشود و همین معنی کرامتی است که از اینها مستفاد است
... تا نسبت باشند تا خطا از ... عا باشد و ... از عقل
این مدعا ... بلکه استدلال بوده باشد ... و متواتره ... و لکن
علما ... باینها ... اینها را دلیل گفته ... و در ... حکایت کرده
از ... که ... دلیل فرموده آنکه عدد نقبای بنی اسرائیل دوازده ... که ...

[illegible]

بودند و اسامی ایشان [illegible] عجیب انکه حواریین عیسی [illegible] بودند ۱۲ انکه عدد اسباط [illegible]

عدد بروج ۱۲ عدد ماههای [illegible] سال [illegible] و خطا و غیرهم سبحان الله [illegible]

این عدد [illegible] نوح و ابراهیم و [illegible] یعقوب و یوسف و موسی [illegible] داود [illegible]

و عیسی [illegible] دوازده [illegible] ادم [illegible] یوشع [illegible] ابراهیم و تورات و انجیل و قرآن و صحف

[illegible] ۱۲ صحیفه [illegible]

[illegible] ادم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و موسی [illegible]

[illegible] داود و سلیمان و یوشع [illegible] انکه عدد ملائکه عظام [illegible]

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل [illegible] و اسمعیل [illegible]

[illegible] و رضوان و مالک [illegible]

دیگر [illegible] جمله اسماء حسنی [illegible] الرحمن الرحیم [illegible] والحمید [illegible] والرؤف

الرحیم [illegible] والواحد [illegible]

الولی والرزاق الفتاح والمحسن الجمیل والمنعم المتفضل [illegible] یوم الدین

و عجب [illegible] ادم خلیفة الله و نوح [illegible] و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد

و محمد حبیب الله و البشیر النذیر و امیر المؤمنین و علی بن ابی طالب [illegible] و فاطمه [illegible]

والحسن المجتبی والحسین [illegible] علی بن الحسین والامام الباقر والامام الصادق والامام الکاظم

[illegible] الرضا [illegible] العسکری والقائم المهدی [illegible]

غیر ذلک و اما اخبار [illegible] روایت کرده [illegible] از رسول [illegible]

[illegible] بعد [illegible] کتب [illegible]

[illegible] الی یوم [illegible]

اثنا عشر خلیفه [illegible] در مسند احمد حنبل [illegible] در مسجد [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] دوازده [illegible]

[illegible] اثنا عشر [illegible]

[illegible]

[illegible] علما شیعه [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] اثنا عشر [illegible] از خلافت ممنوع [illegible]

و از منصب [illegible] معزول [illegible]

[illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

مقتضای آن بگوید مطلوب ما [illegible] ما با بقیه [illegible]
[illegible] ما دام که [illegible] در دین [illegible] در [illegible]
که در ایام صفین فرموده داشته [illegible] تبلغوا [illegible] انا [illegible]
[illegible]
بجز که دویست [illegible] را دو [illegible] مژده باشند تا برسانند
[illegible] در آخر [illegible] خواهیم دانست که [illegible]
و دو [illegible] الائمه [illegible] دوازده حدیث از صحاح سته [illegible] ایراد نموده [illegible]
[illegible] جامع الاصول [illegible] والترمذی
[illegible] یکون بعدی اثنا عشر امیرا [illegible]
[illegible] لا یزال الامر [illegible]
[illegible] و اکثر [illegible]
[illegible] لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفه [illegible]
[illegible] یکون [illegible] اثنا عشر [illegible]
[illegible] ابی داود [illegible]
۱۱ لا یزال [illegible] عبدالله بن عمر [illegible]
۱۲ [illegible]
[illegible] اثنی عشر [illegible]
[illegible] الحسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [illegible] و هذا [illegible]
[illegible]
در مسند [illegible] مختلفه [illegible] ذکر کرده [illegible] چون علمای [illegible]
قائلند که مراد از ایشان ائمه اثنی عشر [illegible] با جمعی از فضلاء
[illegible] در این زمان [illegible] مباحثات واقع شد و از ایشان پرسیدیم
که این دوازده خلیفه [illegible] ایشان کافر [illegible] اگر خلفا [illegible]
بگوییم ایشان [illegible] و اگر خلفای بنی امیه [illegible] را بگوییم اضعاف [illegible]
خلیفه [illegible] بود با آن [illegible] جمعی از ایشان [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] دلیل بر [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] امام [illegible]
امام حسین [illegible] امامت پسرش امام زین العابدین [illegible] در صحرای کربلا
[illegible] از مردان کسی نماند [illegible] صف [illegible]

واو نعم بعد مهتر فرزند خود امام محمد باقر و از کثرت علوم آنحضرت ملقب بباقر علوم الانبیا و ...
و او بر پسر خود امام جعفر صادق و چون در زمان او تقیه کمتر بود مردم استفاده علوم و تصحیح احکام دین
از آنحضرت مینمودند و مذهب حق از او رواج یافت این دین را دین جعفری گفتند و این مذهب از
او شهرت یافت و او نص فرمود با مامت فرزند خود امام موسی کاظم و چون در اولاد آدم در کظم
غیظ و فرو خوردن خشم کسی بآنحضرت نمیرسد بکاظم شهرت یافت و حضرت دولت را و از سایر
ائمه الا صاحب الامر بیشتر بود و از او نص بامامت امام رضا و از او بامامت پسرش امام
محمد تقی که ملقب بجواد بود و او اگرچه در صغر سن از دنیا رفت ولیکن کثیر المدد و رفیع القدر بود
و از او به پسرش امام علی نقی که ابی الحسن ثالث و عسکری مشهور است و معجزات بسیار دارد و از
او نص بفرزند خود ابو محمد حسن بن علی ملقب بخالص و زکی و عسکری و از او بر امام زمان
خلیفة الله صلوات الله علیهم اجمعین و بر صحت ما ذهب الیه ادله عقلیه و نقلیه بر امامت ائمه اثنا عشر
بسیار است و این مختصر را گنجایش تمام آنها نیست ولیکن اکتفا بچند حدیث که از کتب اهل سنت نقل کرده
اول حدیثی که از ابن عباس روایت کرده که گفت قدم یهودی [illegible] فقال له نعثل
فقال یا محمد انی اسئلک عن اشیاء [illegible] قال جشنی [illegible] سلمت علی یدک
قال سل یا ابا عماره [illegible] یهودی که او را نعثل میگفتند نزد رسول خدا آمد و گفت از تو سوالی
چند میکنم اگر جواب گفتی مسلمان میشوم [illegible] سوال کرد و حضرت جواب داد تا گفت خبر ده
مرا که وصی تو و هیچ نبی نبوده مگر آنکه او را وصی بود و پیغمبر ما موسی وصیت کرد بیوشع بن نون
حضرت فرمود بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو نبیره من حسن و
حسین و بعد از ایشان نه کس از صلب حسین همه امام و نیکوکار گفت یا محمد نام ایشان را از
برای من گفت بلی بعد از حسین پسر او علی پس پسر او محمد و بعد از او پسر او جعفر پس پسر او
موسی پس پسر او علی پس پسر او محمد پس پسر او علی پس پسر او حسن و بعد از او پسر او حجة بن الحسن
این دوازده امامند بعدد نقبای بنی اسرائیل گفت کجاست جای ایشان در بهشت فرمود با من
در درجه من گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و انهم الاوصیاء بعدک و
لقد وجدت هذا فی الکتب المتقدمه و فیما عهد الینا موسی بن عمران انه کان آخر الزمان
یخرج نبی یقال له احمد [illegible] خاتم الانبیاء لا نبی بعده یخرج من صلبه ائمة الابرار [illegible]
دوم آنچه علی بن عباس [illegible] قال قال رسول الله ان الله تبارک و تعالی اطلع الی الارض ۲
اطلاعة و اختارنی منها فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما
ثم امرنی ان اتخذه اخا و وصیا و خلیفة و وزیرا فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی
و ابو سبطی الحسن و الحسین الا و ان الله تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده و جعل من صلب
الحسین

الحسين أئمة يقومون بأمري ويحفظون وصيتي التاسع منهم قائم أهل بيتي ومهدي أمتي
أشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله يظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلة
فيعلن أمر الله ويظهر دين الله ويؤيد بنصر الله وينصر بملائكته فيملأ الأرض قسطا وعدلا
٣ كما ملئت جورا وظلما [illegible] ابن مسعود [illegible] سمعت رسول الله
٤ يقول الأئمة بعدي اثنا عشر تسعة من صلب الحسين التاسع [illegible]
٥ [illegible] التاسع قائمهم [illegible] بعضهم [illegible]
[illegible] كنت مع [illegible] رسول الله الصلوة الأولى فأقبل بوجهه الكريم علينا
فقال معاشر أصحابي إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وباب حطة في بني إسرائيل فتمسكوا
بأهل بيتي بعدي والأئمة الراشدين من ذريتي فإنكم لن تضلوا أبدا فقيل يا رسول الله
٦ كم الأئمة بعدك قال اثنا عشر من أهل بيتي أو قال من عترتي [illegible]
[illegible] الأئمة بعدي اثنا عشر تسعة من صلب الحسين والتاسع قائمهم ثم قال
ألا إن مثلهم فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك ومثل باب حطة
٧ في بني إسرائيل [illegible] روي عن [illegible] قال خطبنا رسول الله فقال معاشر الناس
إني [illegible] قريب وينطلق إلى المغيب [illegible] بأهل بيتي فإن كل
[illegible] والضلالة وأهلها في النار معاشر الناس من افتقد الشمس فليتمسك
بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالفرقدين فإذا فقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهرة
بعدي أقول قولي هذا وأستغفر الله لي ولكم قال فلما نزل عن منبره [illegible]
دخل بيت عائشة فدخلت إليه وقلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله ما الشمس وما القمر
والفرقدين والنجوم الزاهرة فقال أنا الشمس وعلي القمر فتمسكوا به بعدي [illegible]
[illegible] الحسن والحسين وإذا [illegible] فتمسكوا بهما وأما النجوم الزاهرة فهم الأئمة التسعة من
صلب الحسين والتاسع [illegible] ثم قال [illegible] الأئمة بعدي
[illegible] أسباط يعقوب وحواري عيسى [illegible] رسول الله قال [illegible]
[illegible] سبطا [illegible]
ثم ابنه الصادق جعفر بن محمد وابنه الكاظم موسى بن جعفر [illegible]
[illegible] علي ابنه ثم ابنه محمد [illegible] علي [illegible]
[illegible]
[illegible]

مهديا تملأ الامة فاذا استشهد ابوك فالحسن بعده فاذا مُت الحسن فانت فاذا استشهدت
فعلي ابنك فاذا مضى علي فمحمد ابنه فاذا مضى محمد فجعفر ابنه فاذا مضى جعفر فموسى ابنه
فاذا مضى موسى فعلي ابنه فاذا مضى علي فمحمد ابنه فاذا مضى محمد فعلي ابنه فاذا مضى علي فالحسن
٩ ابنه ثم الحجة بعد الحسن يملأ الله به الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ثم روى [illegible]
عن [illegible] انه قال صلى بنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علينا فقال معاشر اصحابي من احب
اهل بيتي حشر معنا ومن تمسك بالاوصياء من بعدي فقد استمسك بالعروة الوثقى فقام اليه
ابو ذر فقال يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل [illegible] تسعة
١٠ من صلب الحسين والمهدي منهم [illegible] روى [illegible] عن ابي هريرة انه قال قلت لرسول الله ان لكل نبي
وصيا وسبطين فمن وصيك وسبطاك فسكت ولم يرد علي جوابا فانصرفت حزينا فلما كان
الظهر قال ادن يا ابا هريرة فجعلت ادنو واقول اعوذ بالله من غضب الله وغضب
رسوله ثم قال ان الله بعث اربعة الاف نبي وكان لهم اربعة الاف وصي وثمانية الاف سبط
والذي نفسي بيده لانا خير النبيين ووصيي خير الوصيين وان سبطاي خير الاسباط
ثم قال الحسن والحسين سبطاي من هذه الامة وان الاسباط كانوا من ولد يعقوب وكانوا
اثني عشر رجلا وان الائمة بعدي اثنا عشر اولهم علي بن ابي طالب واوسطهم محمد وآخرهم
مهدي هذه الامة الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه الا ان من تمسك بهم فقد تمسك بحبل الله ومن تخلى
١١ عنهم فقد تخلى [illegible] روى [illegible] عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله يقول الائمة
اثنا عشر تسعة من صلب الحسين ومنا مهدي هذه الامة من تمسك من بعدي بهم فقد استمسك
١٢ بحبل الله ومن تخلى عنهم فقد تخلى من الله [illegible] روى [illegible] عن زيد بن ثابت انه قال [illegible]
فعادها رسول الله فاخذها وقبلها ثم رفع يديه الى السماء وقال اللهم رب السموات
السبع وما اظلت ورب الارضين وما [illegible] اللهم رب كل شيء والٰه كل شيء انت الاول
فلا شيء قبلك وانت الباطن فلا شيء دونك ورب جبرئيل وميكائيل واسرافيل وابراهيم
واسحق ويعقوب [illegible] ان من عليها [illegible] [illegible]
[illegible] النبوة والمهدي من [illegible] ثم وضع يده على كتف الحسين فقال انت الامام وانت ابن الامام
ووضع يده على صلب [illegible] [illegible] وابو الائمة التسعة من صلبك ائمة ابرار
[illegible] [illegible] من [illegible] [illegible] [illegible]
١٣ [illegible] [illegible] رسول الله [illegible] روى [illegible] بن زرارة انه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعلي وفخر به ثم بعده الحسن والحسين ورأيت عليا عليا عليا ورأيت محمدا مرتين
وجعفرا وموسى والحسن والحجة اثني عشر اسما مكتوبا بالنور فقلت يا رب اسامي من هؤلاء
الذين قد قرنتهم بي فنوديت يا محمد هم الائمة بعدك والاخيار من ذريتك ع الخبر
حتى از اصحاب مثل واثله وابو ايوب وعمار وحذيفه وعمران بن حصين ومالك وابي قتاده وجابر
امير وامام حسن وامام حسين وازرنان ام سلمه وعايشه وفاطمه احاديث نقل كرده اند ونموده كه
افتند كه ائمه دوازده اند اما عايشه نقل كرده كه گفته كانت لنا مشربة وكان النبي ص اذا اراد
لقاء جبرئيل لقيه فيها فلقيه رسول الله مرة فيها وامرني ان لا يصعد اليه احد فدخل
الحسين ولم نعلم حتى غشيها فقال جبرئيل من هذا فقال رسول الله ص ابني فاخذه النبي ص
فاجلسه على فخذه فقال جبرئيل اما انه سيقتل فقال ص ومن يقتله قال امتك
قال ص امتي تقتله قال نعم وان شئت اخبرتك بالارض التي يقتل فيها واشار جبرئيل الى
[illegible] سوف ينتقم الله منهم بقائمكم اهل البيت قال ومن القائم قال هو التاسع من ولد الحسين
كذا اخبرني ربي عز وجل انه سيخلق من صلب الحسين ولدا وسماه عنده عليا خاضع لله
خاشع ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عنده محمدا ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عنده
جعفر ناطق على لسانه صادق في ايمانه ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده موسى واثق
بالله محب لله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عنده علي ثم ابنه محمد ثم ابنه علي ثم ابنه
الحسن مؤمن بالله مرشد الى الله ويخرج من صلبه كلمة الحق ولسان الصدق ومظهر الحق
حجة الله على بريته له غيبة طويلة يظهر الله به الاسلام واهله ويخسف به الكفر واهله
15 واز ابو سلمه نقل كرده كه گفت عايشه را ملول ديدم گفتم چرا ملولي گفت بجهة آنكه حضرت رسول
ناپيدا شد پس [illegible] گفت يا سمره آن كتاب را بيار آورد پس آن را گشود وزماني طولاني در آن نگاه
كرد پس گفت صدق رسول الله ص ابو سلمه گويد گفتم چيست اين كتاب يا ام المؤمنين گفت چيزي كه
شنيده ام از رسول خدا گفتم [illegible] قالت نعم حدثني حبيبي رسول
من احصى فيها [illegible] حفظ الله له فيما مضى وفيما بقي ومن [illegible]
فيما مضى وفيما بقي ثم قلت يا ام المؤمنين هل [illegible] كم يكون بعده من الخلفاء
فاطبقت الكتاب ثم قالت نعم وفتحت الكتاب وقالت يا ابا سلمه كانت اثنا عشر
وذكر [illegible] فاخرجت البياض فكتبت هذا الخبر فاملت علي حفظا ولفظا
ثم قالت اكتمه علي يا ابا سلمه ما دمت حيا فكتمت عليها فلما كان بعد مضيها دعاني
علي ع فقال اريد الخبر الذي املته عليك عايشه [illegible] وما الخبر قال الذي فيه
اسماء الائمة وما يكون من بعدي فاخرجته اليه حتى [illegible]

نقل کرده و بعد از آن از حضرت فاطمه و غیر از آن تا حال دیناکرد و مضمون همه اینست که امامان بعد از پیغمبر
دوازده اند و اول ایشان علی ع و آخر مهدی و بهمین قدر اکتفا شد زیرا که اگر احادیث [illegible] تمام بیاید
کثیر ان زیاده خواهد شد و بدانکه امام اول را از [illegible] و [illegible] ذکر شده و اما
اولاد آنحضرت چنانچه در کشف الغمه و غیره از علما نقل کرده چهارده پسر و نوزده دختر بوده اند امام
حسن و امام حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود و محمد اکبر مادر او
خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه و باقی اولاد [illegible] ایشان در کشف الغمه و کتب دیگر مذکورند
و عمر [illegible] و عبیدالله و ابوبکر مادر ایشان لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان و جعفر
و عبدالله مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون از اسماء بنت عمیس است
که اول زن جعفر طیار برادر آنحضرت بود و بعد از شهادت جعفر ابوبکر او را خواست و محمد بن ابی بکر
ملعون [illegible] آنحضرت او را تزویج نمود و محمد اوسط از امامه بنت ابی العاص
و ام الحسن و رمله کبری از ام سعید بنت عروه است و اینها از زنان نکاحی اند و باقی اولاد از
ام ولد است مثل عبدالله و محمد اصغر و عمر و اما دختران زینب صغری و ام کلثوم صغری و ام الحسن و رمله کبری
که مذکور شدند و دیگر ام هانی و میمونه و زینب صغری و رمله صغری و ام کلثوم صغری و رقیه و فاطمه و امامه
و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه که در صغر سن فوت شدند و محسن سقط
شدند و اما ام کلثوم را بجبر و تعدی عمر ملعون [illegible] خود را [illegible] چهار ساله بود
و چون او را [illegible] ریش عمر را گرفت و سیلی بر روی عمر زد او را [illegible]
از حضرت بنی هاشم [illegible] و این قول فاضل [illegible] و بعضی گفته اند که در [illegible] امیر المؤمنین
در پهلوی عمر میخوابید و ام کلثوم تنها میخوابید مثل [illegible] فرعون [illegible] تذکره و در [illegible]
عمر گذشت و عمر شریف آنحضرت بقول اصح شصت و سه سال بود و بقولی شصت و پنج و بقولی پنجاه و هشت و بقولی
پنجاه و هفت و تفصیل [illegible] آنحضرت از [illegible] و حکایت [illegible] ابن ملجم [illegible] در کشف
الغمه و فصول المهمه مذکور است اینست که ابوالقاسم حسین بن محمد مشهور به ابن [illegible] گفته که در مسجد الحرام
در مقام ابراهیم راهبی را دیدم که [illegible] و سبب اسلام خود را بیان میمود گفت در
صومعه نشسته بودم دیدم که مرغ بزرگی از هوا آمد بر سنگی که در کناره دریا بود نشست و [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] باز آمد [illegible] تا تمام [illegible] و بعد از [illegible]
اعضا [illegible] آمد و شخص [illegible] منظر [illegible] نظر [illegible] که یکبار [illegible]
از هوا بر آمد [illegible] او را [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] تا تمام اعضا [illegible] تمام شد من متفکر و ملول که چرا از آن شخص نپرسیدم که
تو کیستی و این چه حالتست تا روز دیگر همان وقت [illegible] چون زنده شد و باز
نزدیک [illegible] پرسیدم تو کیستی [illegible] گفتم [illegible] که تو را آفریده بگو گفت من ابن ملجم مرادیم
که علی بن ابیطالب را کشته ام [illegible]

بودم

امر و د

بودم که مرغ اما بار دیگر بعد از آنکه پرواز نموده [illegible] چون بعضی از احوال آنحضرت معلوم گشت تتمه [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله و وصی او و اسلام آوردم و آنصورت عجیبه باعث هدایت می‌شد و موضع قبر آنحضرت
غریب که مشهور است به نجف و اثنا عشریه متفق‌اند که قبر آنحضرت در نجف است و قبر آدم و نوح در
پهلوی قبر آنحضرت است و احادیث بسیار از ائمه وارد شده و اهل سنت در چند موضع و کتاب [illegible] چند وجه
باعث اینست که عامه از زیارت آنحضرت محروم باشند [illegible] امام دوم [illegible]

امام حسن

[illegible] او ابو محمد و القاب او زکی و طیب [illegible] و سید و سبط اکبر و ولی و حجت و قائم و وزیر [illegible]
الله [illegible] و سید [illegible] رسول الله خوانده و فرموده ابنی هذا سید و روزی که متولد شد رسول خدا
او را حسن نام نهاد و اذان در گوش راست او گفت و در گوش چپ اقامه [illegible] و بوزن موی او نقره تصدق فرمود
و عقیقه کرد او را [illegible] شد و بقولی [illegible] واقع شد و تولد آنحضرت در مدینه طیبه
در نیمه ماه مبارک رمضان سال سیم از هجرت بود و اول اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و بقولی در
[illegible] متولد شد و واقع آنست که [illegible] متولد شد و امام حسین [illegible] بود و [illegible] و وقتی
و امام حسن [illegible] خلق [illegible] رسول [illegible] هفت ساله بود و بقولی هشت سال
و در [illegible] جناب امیرالمؤمنین [illegible] هشت سال [illegible] مردم با او بیعت کردند و بعد از شش [illegible]
[illegible] روز با معویه صلح نمود و بعد از ده سال که در مدینه بعبادت الهی و زیارت [illegible] مشغول بود
در ماه صفر سنه [illegible] از هجرت که عمر شریفش بچهل و هشت رسیده بسعی معویه زوجه اش جعده بنت
اشعث او را زهر داد و چهل روز بیمار بود و بعد از رحلت [illegible] شد و امام حسین [illegible]
تغسیل و تکفین گشته و در بقیع مدفون گردید و اولاد ذکور آنحضرت چهارده بود و بقولی یازده پسر و

اولاد حضرت

یک دختر و بغیر از دو پسر حسن مثنی و زید از باقی عقبی نماند و زید جلیل القدر کریم النفس و

زید

[illegible] و متولی صدقات [illegible] بود و شعرا او را مدح کردند و از اطراف بزیارت او [illegible]
بامید نوازش و از او فیضها یافتند و عمر او نود سال رسید و شعرا مرثیه گفتند و امام حسن مثنی

حسن مثنی

او نیز [illegible] و فاضل و جلیل القدر و ورع و متولی صدقات امیرالمؤمنین بود و عمر او [illegible]
و در کربلا بخدمت عم خود بود و جراحت بسیار یافته اسماء بن خارجه او را از میان کشتگان بیرون
آورد و از بعد [illegible] و فاطمه بنت حسین در حباله او بود و [illegible]
قاسم و عبدالله و عمرو در کربلا شهید شدند و عبدالرحمن وقتی که امام حسین بمکه میرفت [illegible]
[illegible] مشهود [illegible] در مدینه فوت شده [illegible]
باتفاق عامه و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اهل بیت [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] سلاح و [illegible] باو رسیده بآنحضرت تسلیم نمود و فرمود که رسول خدا مرا
امر نموده [illegible] که وقت رحلت [illegible] تسلیم نمائی [illegible] امام حسین
فرمود که تو را نیز رسول خدا امر نموده که وقت رحلت آنچه بتو رسیده تسلیم این پسر نمائی و

و اشاره بعلی بن الحسین نمود که در آن وقت چند ماه داشت و دست او را گرفت و فرمود که اینچنین مرا و سبب
فرمود که در وقت وفات امانتها را به پسر خود محمد باقر بسپارد و او را از من و از رسول الله سلام برسان
پس اخبار چند در این باب طولانی فرموده و در کشف الغمه و غیر آن مسطور است و از امور داله بر امامت
حکایت حبابه والبیه است که در کتابهای معتبر از عامه و خاصه نقل کرده اند که حبابه در رحبه مسجد
کوفه بخدمت امیر المؤمنین آمده گفت نشانه امامت چه چیز است حضرت بدست مبارک اشاره بپاره سنگی
رخام که در آنجا بود فرمود بیار و انگشتر مبارک بر آن زده نقش کرد چنانچه بر موم نقش انگشتر
زنند فرمود ای حبابه هر که دعوای امامت کند و قادر باشد که چنین نقشی بر چنین سنگی چون
من کردم کند او امام بحق است و اطاعت او واجب چه امام آنست که از هیچ کاری عاجز نباشد
حبابه آن سنگ را برداشته رفت و بعد از رحلت آنحضرت او روزی که بخدمت امام حسن آمده سلام کرد
حضرت فرمود تو حبابه نیستی گفت بلی فرمود آن سنگ را بده بهمان طریق اثر بر پهلوی آن مهر زد و باز
در مدینه بخدمت امام حسین ع آمده مرحبا گفته حضرت فرمود آیا نشانه میخواهی گفت بلی فرمود سنگ را
بده و گرفته مهر نمود و بعد از آنکه علی بن الحسین ع دیدم عمرم بصد و سیزده رسیده و از زندگانی مایوس
از نشانه امامت نومید گشته بودم آنحضرت بانگشت سبابه اشاره بمن نمود من جوان شدم
و آن سنگ را مهر نمود و بعد با امام محمد باقر و امام جعفر و امام موسی و امام رضا ع آمدم همه نقش نمودند
و بعد از نه ماه دیگر برحمت الهی واصل شد و حکایت البیه در طول عمر او و جوان شدن باشاره
امام زین العابدین و طلب کردن علامت امامت از دیگران و موافق صحت رسیده و ایضا در
کتابها مسطور است که چون امیر المؤمنین ع متوجه عراق گردیده بود کتب و امانتهای رسول الله را با ام
المؤمنین ام سلمه سپرد و چون امام حسن با معاویه صلح نمود بمدینه تشریف برد ام سلمه آنها را بآنحضرت
تسلیم نمود و در کافی از حضرت باقر روایت کرده که چون امیر را حضرت الوفات قال لابنه
الحسن ادن منی حتی اسر الیک ما اسر الی رسول الله ص و ائتمنک علی ما ائتمننی
پس امام حسن را محرم آن راز گردانید و احدی از اهل اسلام در امامت آنحضرت خلافی نیست
بلکه عامه خلاف در امامت سایر ائمه نموده اند و الا خلافی نیست در اینکه آنحضرت مردم را به بیعت
خود خوانده و خواص و عوام با او بیعت کردند و بشومی مکر و فریب معاویه و عمرو عاص نفاق میان لشکر
آنحضرت بهم رسید و دانست که فساد و قتل بسیار میشود بموجب خبر رسول الله و ان ابنی
هذا سید و لعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین با معاویه صلح نمود تا بسیاری
خدا کشته نشوند و آن گروه عظیم را از قتال و جدال خلاص فرمود و جزای عمل بد کاران نفاق
اندیشند و در خبر است که لم یکن احد اشبه برسول الله ص من الحسن و انس گفته که هرگز احدی را
ندیدم که گرامی تر بود و در نیا در وجه بعینه شمایل رسول الله بود و در صحیح بخاری است که احدی شبیه تر
از ما عمر

ادله امامت امام حسن حکایت حبابه

حکایت البیه

و اخبار

از نماز عصر از مسجد بیرون آمد ابابکر امام حسن را دید که با طفلان بازی میکند او را بر دوش گرفت و گفت
بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی و علی یضحک و در صورت اشبه ناس بود بپیغمبر در سیرت
نیز چنین بود و معجزات آنحضرت بسیار است بلکه نهایت ندارد از انجمله در کشف الغمه است که در راه مکه
ابن زبیر در خدمت آنحضرت بود و در نخلستانی فرود آمدند در زیر درخت خرمای خشک گسترده ابن زبیر
گفت کاش این درخت رطبی میبود حضرت فرمود آرزوی رطب داری گفت بلی حضرت دستها بجانب
بدرگاه الهی برآورد و لبها بجنبانید فی الحال درخت سبز شده شکوفه بیرون آورد و دانه بسته شد
و بالید و رنگ برنگ میشد تا رطب رسیده گشت شتربانی که همراه بود گفت والله این سحر است حضرت
فرمود ویلک لیس بسحر بل دعوة ابن نبی مستجابة پس کسی بالای درخت برآمد و رطب بسیار بزیر
آورد و هر که همراه بود از آن رطب خورده و همه مردم را کفایت کرد و در فصول مهمه و غیر آن
نیز بسیار از معجزات آنحضرت مذکور است و همچنین در علم و عمل و زهد و عبادت بعد از امیر المؤمنین
کسی با آنحضرت نمیرسد و کلام و خطبه حضرت بکلام او میتوان سنجید و بعض از خطب و مواعظ او در
کشف الغمه مذکور است و در حاضر جوابی بدیهه گوئی کسی باو نمیرسد مرویست که روزی یهودی
در کمال فقر و پیری دید وقتی از سگی پای آن دیده عنان مرکب آنحضرت را گرفته گفت ای
انصاف بده فرمود در چه چیز گفت از جد تو روایت است که الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر
و تو مؤمنی و من کافر تو با این همه اسباب و غلامان و چاکران و رختهای فاخر و طعامهای خوب و اسبان
نفیس و فرشهای رنگین و اطعمه لذیذه دنیا را نسبت بتو بهشتی میبینم و نسبت بمن زندان
که فقرم بنهایت رسیده و بی قوتی و زحمت بکمال انجامیده حضرت تبسم نمود فرمود ای پیر
اگر تو ببینی آنچه خدا برای مؤمنان مهیا کرده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده خواهی
دانست که من در دنیا در زندانم و اگر ببینی آنچه از جهت کفار مهیا کرده از عذابهای
گوناگون هر آینه میدانی که تو امروز در بهشتی با نهایت فراغت اگر کسی تأمل نماید در
این جواب میداند که این کلامی است که سر نزده الا از مشکوة نور نبوت و مطالعه در فصول
در مستطرف استعاره کرده که معویه بیمار بود امام حسن بعیادتش رفت معویه بر بستر نشست و
این بیت را خواند وتجلدی للشامتین اریهم انی لریب الدهر لا اتضعضع یعنی جلدی
و تجلد مینمایم شماتت کنندگان را بنمایانم که بلیه و حوادث زمانه مرا ذلیل و خوار نتواند کرد حضرت فی
الفور بیتی از همان قصیده خواند که واذا المنیة انشبت اظفارها الفیت کل تمیمة لا تنفع
یعنی هرگاه منیه که مرگ است ناخن فرو برد چنگ و ناخن خود را بند کند میبینی هر تعویذ و مهره که از
برای چشم زخم بر کسی ببندند نفع نمیرساند اگر کسی تأمل کند جوابی برابر این بیت بهتر

معجزات او در رطب دادن نخل

حاضر جوابی با یهودی در باب الدنیا سجن

بیتیکه معویه گفته

جوابی که حضرت گفت

بهم بتواند رساند و در بشارت بیرت بخود همان عمل کافیست که شبی آنحضرت را آدمی ... شنید که شخصی
در مناجات میگوید الهی از تو ده هزار درهم میخواهم که بعضی را قرض خود بدهم و بعضی را صرف احتیاج عیالم
آنحضرت چون بخانه رسید پرسید از اهل بیت در خانه چه چیز باشد گفتند ده هزار درهم مانده از زکات
بخانه آن شخص فرستاد و وقت فردا را حواله بخدا نمود و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر علمای عامه است
بسند صحیح ذکر کرده که آنحضرت دو دفعه آنچه داشت از حاشا و تا طبق همه را در راه خدا داد و سه مرتبه
مال و اسباب را با حق تعالی قسمت نمود حتی نعلین که در پا میکرد یکی را بفقیر میداد و در عبادت آنحضرت بحدی
بود که حافظ ذکر کرده که بیست مرتبه پیاده از مدینه بمکه رفت بحج و سوار چهارپاها همراه داشت میکشیدند
مشهور است که پای مبارکش ورم کرده بود از پیاده رفتن یکی از دوستان گفت اگر اندکی سوار میشدید که
این ورم بر طرف میشد فرمود در این منزل غلام سیاهی ... خواهید دید از او بگیرید که دفع این ورم
میکند ... چون قدری راه رفتیم سیاهی پیدا شد
روغنی از او طلبیدیم گفت دارم اما نذر حسن بن علی کرده ام نمیتوانم بدیگری داد گفتیم ما بجهة آنحضرت
میخواهیم از روغن را بخدمت امام بردیم خادم بیرون رفت ... گفت برای فرزندی پیاده
بودم امید دارم که دعا ... خدا پسری عطا کند که دوستدار اهل بیت باشند ... دعا کردم
حق تعالی پسر مستوی الخلقه صالح محب ... کرامت نمود چون بخانه روی چهار دیدند و در سایر عبادات
از نماز و روزه و تلاوت قرآن و خیرات و صدقات بغیر از جدش و پدرش کسی با او برابر نمیشود و خوشحالی
با وجود آنکه چنین جد و پدر و برادری داشت بمرتبه بود که در حال احتضار گریان بود ... امام حسین
فرمود ای برادر تو نزد جد و پدر و مادر و جده خود میروی و بنعمتهای ... و حمزه و جعفر که عم
تواند ... چرا گریانی ... ای برادر در ... میگویی و لیکن در امری داخل میشوم که مثل
آن ندیده ام و بجمعی وارد میشوم که مانند ایشان و امثال ایشان ندیده ام ... نموده
گریان شد و بعد از آنکه امانات و امامت را به برادر سپرد گفت وصیتی دارم که چون مرا بوداع
جدم ببری بگمان آنکه مرا نزد رسول الله دفن میکنند سر راه بر تو خواهند گرفت و اراده فتنه و
فساد خواهند نمود ترا به پدر و جد قسم میدهم که در هر حالی که باشد بقدر شیشه حجامی خون کسی ریخته
نشود و آخر چنان شد که فرموده بود وقتی که او را بوداع جدش میبردند عایشه بر استری سوار شده
و مروان با جمعی از بنی امیه سلاح بر خود راست کرده سر راه بر ایشان گرفتند عایشه میگفت
نمیگذارم که کسی را در خانه من دفن کنی که هرگز او را دوست ندارم و مروان میگفت ...
عثمان را در اقصای مدینه دفن کنند و حسن بن علی را در پهلوی رسول خدا ... تیرها از غلاف
کشیدند و ابن عباس ... همراه آن گفته بر دو فتنه ... بوداع جدش میبرند ایشان
حرمت قبر رسول را خوب میدانند و داخل خانه او بی میل ... نمیشوند با آنکه ... و ...
میدارند ... اراده ... انقدرت ... ایشان از این قسم ...

بس بزرگواری

سخاوت آنحضرت ...
ریاضت و عبادت آنحضرت
معجزه او
وصیت آنحضرت ... بوداع جدش

امام حسن ع

پس گفت ابن عباس تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تطمعی
یعنی گاهی بر شتر سوار شدی در روز جنگ بصره و امروز بر استر سوار شدی با آنکه خدا و رسول ترا نهی کرده اند
که از خانه بیرون آئی و اگر زنده بمانی بر فیل سوار شوی و از میراث رسول الله ترا نه یکی از هشت یک
میرسد از نه حصه یک حصه میرسد چه او را هشت زن دیگر بود و تو همه را تصرف کرده و خانه را
خانه خود نام نهاده برگرد که اگر نه آن بود که امام حسن وصیت کرده که مبادا بقدر شیشه حجامی خون
ریخته شود میدیدی که با این جمع را چه بر سر میآید پس امام حسین را وداع جد فرموده حسب الوصیه او را
در بقیع نزد فاطمه بنت اسد دفن نمودند اللهم ارزقنا زیارته وشفاعته بحقه وحق ابیه وامه وجده
واخیه وبنیه ... ذکر امام سیم ابو عبد الله الحسین ع تولد او پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت

امام حسین ع

بود و حمل حضرت فاطمه بآنحضرت بعد از ولادت امام حسن به پنجاه روز بود بقول اصح و چون متولد
شد جناب رسول الله خوشحال شده آمد و اذان در گوش راست و اقامت در گوش چپ او گفت و عقیقه
نمود و حسین نام نهاد چه نام پسران هارون شبر و شبیر بود یعنی حسن و حسین والقاب آنحضرت

القاب او

رشید و طیب و وفی و سید و زکی و سبط و مبارک و تابع مرضات الله شد و اشهر القاب او زکی
و شهید است و اعلا و اشرف همه سید و سبط اصغر زیرا که حضرت رسول ص او را باین دو لقب خوانده

مدت عمر او

و دلیل بر امامت او نص رسول الله و پدر و برادر است و عمر شریفش پنجاه و شش سال و چند ماه بود
و شش سال با جد خود و ... با پدر بود و بعد از پدر ده سال با برادر و بعد از
برادر ده سال دیگر زندگانی نمود و مدت خلافتش یازده سال و اولاد او شش پسر و چهار دختر بود

اولاد او

علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبد الله و جعفر و غیر از علی اوسط که امام زین العابدین است ...
بقیه در کربلا شهید شدند و بقولی سه دختر زینب و سکینه و فاطمه و قول اول اصح ... که دو زینب بود صغری
و کبری و بقولی ... زیارت آنحضرت ثوابش بیشتر از آنست که توان نوشت و در

زیارت حضرت

وجوب آن خلاف است بعضی قائل بوجوبند و تارک آن عاق رسول الله و در ... و کسی که نزدیک
بآنحضرت باشد و قادر بر زیارت او باشد و ترک کند عمرش کم میشود و زیارت او موجب طول عمر است و
مدت زیارت او از عمر حساب نمیکنند و هر گامی که بردارد بحجی برابر است و هر درهمی که نفقه کند برابر است
با ده هزار درهم و زیارت کننده آنحضرت گناهان گذشته و آینده او آمرزیده میشود و از حضرت صادق
مرویست که زیارت آنحضرت واجبست بر هر که اقرار بامامت او داشته باشد و در روایتی برابر است با حج
و صد عمره مقبوله و از حضرت باقر مرویست که یکبار زیارت آنحضرت برابر است با حجی و یک عمره

تربت

و تربتش شفاست از هر مرضی و در وی ... و چون آنرا تسبیح کنند هر دانه که بگردانند چهل حسنه نوشته
میشود و اگر ذکر را فراموش کند هر دانه که بگرداند بیست حسنه و اگر در آنخاک مدفون شود بیحساب داخل بهشت
شود و در حدیث دیگر است که از زمین کربلا هر که در آن مدفون شده روز قیامت داخل بهشت میسازند
و در کشف الغمه روایت کرده که روزی رسول خدا نشسته چون آفتاب تابان و حسن و حسین و امیر المؤمنین و فاطمه

زیارت آنحضرت

حسین بطرف دوستداران آه کشید با چشمان پرآب و فرمود ای اهل بیت من خود را چگونه می‌بینید در وقتی که
این جمعیت شما متفرق و بدل شود و هر که از شما بجور از دنیا رفته و قبور شما هر کدام در مکانی باشد پس امام حسن
گفت یا رسول الله آیا ما بموت میمیریم یا بقتل فرمود بظلم و ستم کشته شوید و اهل بیت تو را مثل اسیران بگردانند
پرسید ما را که خواهد کشت فرمود شقی ترین امت باز پرسید آیا کسی بزیارت ما خواهد آمد و ما را یاد خواهد
نمود فرمود بلی بسیار از امت من بزیارت شما خواهند آمد و چشم شفاعت از ما خواهند داشت و زیارت شما را
وسیله شوق و زیادتی بجانب خواهند داشت و من ایشان را از اهوال و شداید روز قیامت خلاصی خواهم
داد و در کشف الغمه آمده [illegible] آنچه آنحضرت با صغر سن بگوید
در این خصوص سوال و جواب [illegible] با او بگوید [illegible] برادر [illegible]
پسند و حسین با خود [illegible] سوال کند [illegible] که این بعید نیست از مثل او
در روز [illegible] برسول خدا [illegible] و این مرتبه اول بود
این را قیاس بدیگران نتوان کرد [illegible] ندارند و بجهت آنکه در کشف الغمه بعد از
صفحه میگوید که معرفت ایشان [illegible] که در حال [illegible] و مادر و
پدر برادران [illegible] از مراتب و صواب [illegible] قائل باشند دنیا را قریب بعیان
باشند و [illegible] بود [illegible] الناس [illegible] اهل
[illegible] مشهور است که بعضی از خواص [illegible] ملازمت آنحضرت هر کرا و را با
خوشحالی ندیدیم که در کربلا رسید [illegible] حسین توجه بکربلا فرمود [illegible]
گفت یا بن رسول الله چگونه اعتماد با اهل کوفه توان کرد و حال آنکه مسلم را شهید کردند فرمود
رحم الله مسلما سار الی روح الله ... اما انه قضی ما علیه و بقی ما علینا و چون حضرت
بکربلا رسید کوفیان از ابن زیاد ترسیده از نوشته خود [illegible] پشیمان شدند و ابن زیاد آنحضرت را
به بیعت یزید فاسق پلید میخواند در خدمت برگشتن بحرمین خویش و آنحضرت دل بر حرب نهاد
بعد از آنکه فوج فوج لشکر از کوفه میرسید تا آنکه عدد ایشان بقول صاحب کشف الغمه به بیست هزار رسید
و در روایتی که در مقتل ابن بابویه و ابن طاوس است صد هزار و با آنحضرت بقول مشهور بیش از هفتاد
و دو تن زیاده نبود و با وجود این حالی و اضطراب در دل ایشان بهم رسید و با قلت انصار و
کثرت اعدا صبر کرد مثل جناب امیر در صفین و جمل و تیغ کارفرمود که مثل علی در بدر و احد
کار فرمود تا بحدی که مردم شجاعت آنجناب را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل
شد چنانچه در مقتل بروایتی عدد کشتگان آنحضرت بتنهائی چهار هزار رسید با آنکه بسیاری از
تیغش یا بدینه میگشت و بیشتر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت صادق بهم رسیده فرمود چون
معلوم شد که در صلب ایشان جمیع شیعیان هست نکشت حاصل چون آنحضرت را زده تا حقیقت مرتبه

بود